



مانیفست نوین

اداره‌ی شورایی جامعه

ژانویه ۲۰۲۵/دی ۱۴۰۳

گرایش کمونیسم شورایی

- بخش اول: جهان امروز، جهان ما ۴
- مبارزه‌ی طبقاتی کارگران و زحمتکشان در متن تضادهای سرمایه‌داری ۴
- سرمایه‌داری جهانی پس از پایان دوران جنگ سرد ۷
- پایان دوران استعمار و شکل‌گیری دولت‌های مستقل در آسیا و آفریقا ۹
- اسلام سیاسی، پان اسلام‌یسم و بنیادگرایی اسلامی ۱۲
- نهادهای، بنیادها و ساختارهای کهنه و پیشا سرمایه‌داری ۱۵
- دوران پساستعماری و پیامدهای استعمار نو ۱۸
- بحران انسانی و مهاجرت‌های اجباری ۲۱
- مضمون انقلاب در کشورهای با سطوح تحول تاریخی متفاوت ۲۳
- بخش دوم: چشم انداز تاریخی ایران در قرن بیستم و بیست و یکم ۲۸
- مقدمه‌ی تاریخی ۲۸
- انقلاب مشروطه و سقوط قاجاریه ۳۱
- پهلوی اول ۳۴
- پهلوی دوم ۳۶
- قیام سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) و سقوط سلطنت پهلوی و عروج اسلام سیاسی .. ۳۹
- صف بندی نوین طبقاتی ۴۳
- جنبش‌های عمومی ۹۶، ۹۸، ۱۴۰۱ (زن زندگی آزادی) و تشدید بحران سیاسی ۴۷
- انفعال و پراکندگی چپ و کمونیسم در سیر تحول مبارزاتی در ایران ۵۱
- جان سختی سبک کار، دیدگاه و پرنسپ‌های کمونیسم روسی در چپ ایران ۶۰
- بخش سوم: جایگاه جنبش شورایی در تاریخ سرمایه‌داری ۶۵
- جنبش کارگری ایران و پیشینه سنت شورایی ۷۰
- شرایط و زمینه‌های پیدایش شوراها ۷۴
- تنوع گرایش‌ها در شوراها ۷۶
- بخش چهارم: کمونیسم شورایی ۷۸

شرح عمومی کمونیسم شورایی، پیشینه تاریخی، مبانی نظری	۷۸
جایگاه و نسبت کمونیسم شورایی در جنبش کارگری	۸۱
خطوط تاکتیکی و استراتژیکی	۸۵
مرکز سیاسی - حلقه‌های شورایی درون جنبش کارگری و جنبش‌های اجتماعی	۹۱
بخش پنجم: جنبش شورایی و آلترناتیوها	
حاکمیت شوراها و آلترناتیوهای رقیب	۹۳
ارکان دولت و حاکمیت شورایی	۹۴
اداره شورایی جامعه هم چون یک دوران انتقالی و سوسیالیستی	۹۶
بخش ششم: اداره شورایی جامعه پس از سرنگونی رژیم اسلامی	۹۹
مضمون و تکالیف انقلاب آینده	۹۹
برنامه دولت انتقالی و تاسیس جمهوری دموکراتیک شورایی مردم ایران	۱۰۱
برنامه عمومی برای تغییرات اساسی در جامعه	۱۰۷
ساختار اداری	۱۰۹

بخش اول: جهان امروز، جهان ما

✓ مبارزه‌ی طبقاتی کارگران و زحمتکشان در متن

تضادهای سرمایه‌داری.

✓ سرمایه‌داری جهانی پس از پایان دوران جنگ سرد

✓ پایان دوران استعمار و شکل‌گیری دولت‌های

مستقل در آسیا و آفریقا

✓ اسلام سیاسی، پان اسلام‌یسم و بنیادگرایی اسلامی

✓ نهادهای، بنیادها و ساختارهای کهن و پیشا

سرمایه‌داری

✓ دوران پساستعماری و پیامدهای استعمار نو

✓ مضمون انقلاب در کشورهای با سطوح تحول

تاریخی متفاوت

مبارزه‌ی طبقاتی کارگران و زحمتکشان در متن تضادهای سرمایه‌داری

مبارزه‌ی طبقاتی کارگران و زحمتکشان در قرن بیستم و بیست و یکم تحت

تأثیر تغییرات صنعتی، جهانی‌سازی، فناوری و افزایش نابرابری اقتصادی به

شکل‌های جدیدی تحول یافته است. این تغییرات باعث شده که کارگران و

زحمتکشان از روش‌ها و اشکال متنوعی از مبارزه استفاده کنند، از اعتصابات و

اعتراضات سنتی تا کمپین‌های دیجیتال و جنبش‌های فراملی به ویژه با ورود به

قرن بیست و یکم. با این وجود، تضادهای سرمایه‌داری همچنان پا برجاست و به

عنوان منبع اصلی این مبارزات و تغییرات اجتماعی و اقتصادی در جهان امروز

عمل می‌کند. در ادامه، به تحول مبارزه‌ی طبقاتی کارگران و زحمتکشان در متن تضادهای سرمایه‌داری می‌پردازیم:

۱. تحولات صنعتی و اقتصادی: از تولید صنعتی به اقتصاد خدماتی و

دیجیتالی

طی قرن بیستم، با گسترش تولید صنعتی، کارگران صنعتی به بخش عمده‌ای از نیروی کار تبدیل شدند. این روند، به ویژه در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، منجر به ظهور اتحادیه‌ها و تشکلهای کارگری قوی شد که از منافع اقتصادی و سیاسی کارگران حمایت می‌کردند.

با ورود به قرن بیست و یکم، بسیاری از صنایع تولیدی به کشورهای در حال توسعه منتقل شدند و کشورهای توسعه‌یافته به سمت اقتصادهای خدماتی و دیجیتال حرکت کردند. این تغییرات منجر به کاهش اهمیت کارگران صنعتی و افزایش تعداد کارگران بخش خدمات و اقتصاد دیجیتال شد. در این شرایط، مبارزات کارگری به دلیل فقدان سازمان‌دهی قوی و تغییر در ماهیت کار (از کارهای پایدار به کارهای موقت و پیمانی) با چالش‌های بیشتری روبرو شد.

۲. جهانی‌سازی و تغییر در ساختارهای تولید و کار

جهانی‌سازی به شرکت‌های چندملیتی این امکان را داد تا کارهای تولیدی خود را به کشورهای با نیروی کار ارزان‌تر منتقل کنند. این موضوع باعث کاهش فرصت‌های شغلی و دستمزدها در کشورهای توسعه‌یافته شد و رقابت میان کارگران کشورهای مختلف را تشدید کرد. در بسیاری از کشورها، کارگران بخش‌های غیررسمی (مانند پیمانکاران، کارگران روزمزد، و کارگران شاغل در مشاغل موقت) رشد یافته‌اند که به دلیل عدم دسترسی به حقوق کار و عدم وجود اتحادیه‌های حمایتی، در برابر فشارهای سرمایه‌داری بسیار آسیب‌پذیر هستند.

۳. فناوری و خودکارسازی تولید و کاهش نقش کارگران صنعتی

یکی از تأثیرات مهم فناوری و خودکارسازی، کاهش نیاز به نیروی کار انسانی در صنایع مختلف بوده است. با جایگزینی ماشین آلات و سیستم‌های هوشمند به جای کارگران، فرصت‌های شغلی برای کارگران صنعتی کاهش یافته و بسیاری از کارگران مجبور شده‌اند به مشاغل خدماتی و کم‌درآمد روی آورند. در عین حال فناوری اطلاعات و ارتباطات، علاوه بر تأثیرات اقتصادی، توانسته امکان سازماندهی و هماهنگی کارگران را تسهیل کند. با استفاده از شبکه‌های اجتماعی و فناوری‌های ارتباطی، کارگران در سطح بین‌المللی قادر به تبادل نظر و ایجاد همبستگی هستند که نمونه‌هایی از آن را در اعتصابات و اعتراضات جهانی می‌بینیم.

۴. افزایش نابرابری اقتصادی و تمرکز ثروت

در دهه‌های اخیر، سیاست‌های نئولیبرالی، کاهش حمایت‌های اجتماعی و تضعیف اتحادیه‌ها باعث افزایش نابرابری طبقاتی شده است. نابرابری در دستمزدها و شکاف طبقاتی، به ویژه در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، به سطح بی‌سابقه‌ای رسیده است. افزایش نابرابری‌ها و کاهش قدرت خرید کارگران، موجی از اعتراضات و جنبش‌های کارگری در سراسر جهان ایجاد کرده است. جنبش‌هایی مانند جنبش "اشغال وال استریت" در ایالات متحده و اعتراضات جلیقه زردادر فرانسه نمونه‌هایی از این واکنش‌ها به نابرابری و تمرکز ثروت هستند. ۵. ظهور اشکال جدید مبارزه‌ی طبقاتی، جنبش‌های عدالت‌طلب و حقوق

بشری

در دنیای معاصر، مبارزات طبقاتی کارگران اغلب از قالب اتحادیه‌های سنتی فراتر رفته و به سمت جنبش‌های عدالت‌طلب و حقوق بشری کشیده شده‌اند. این جنبش‌ها بر موضوعاتی چون حقوق کارگران پیمانی، کارگران مهاجر، حقوق زنان و عدالت اجتماعی تمرکز دارند. همچنین با افزایش آگاهی از بحران‌های زیست‌محیطی، کارگران و زحمتکشان به مبارزه برای عدالت اقلیمی و

زیست‌محیطی نیز پرداخته‌اند. این مبارزات، به‌ویژه در مقابل شرکت‌های بزرگ صنعتی و انرژی، از اهداف زیست‌محیطی و حفظ منابع طبیعی حمایت می‌کنند.

۶. اقتصاد گیگ و ظهور کارگران دیجیتال

افزایش کارگران در اقتصاد گیگ (Gig Economy): ظهور پلتفرم‌های دیجیتال مانند اوبر، آمازون، و پلتفرم‌های فریلنسری باعث ظهور مقوله اقتصاد گیگ (Gig Economy) و نسل جدیدی از کارگران به نام "کارگران گیگ" شده است. این کارگران معمولاً فاقد امنیت شغلی و حقوق کار استاندارد هستند و در عین حال در فضای کاری پراکنده و بی‌ثبات فعالیت می‌کنند. در قرن بیست و یکم، کارگران گیگ نیز شروع به سازماندهی و مبارزه برای بهبود شرایط کاری و حقوق خود کرده‌اند. کمپین‌های آنلاین، تلاش برای حقوق قانونی و درخواست حمایت اجتماعی از جمله اقدامات این گروه‌ها بوده است.

سرمایه‌داری جهانی پس از پایان دوران جنگ سرد

پس از پایان دوران جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و سیستم‌های «سوسیالیستی» شرق اروپا در اوایل دهه ۹۰ میلادی، سرمایه‌داری جهانی وارد مرحله‌ای جدید شد. در این دوره، ساختار جهان از دو قطبی به سمت چندقطبی تغییر یافت. این تغییر همراه با باز شدن مرزها، تسریع جهانی‌شدن، و افزایش همپوشانی اقتصادی بین کشورها بود که به‌عنوان مرحله‌ای جدید از سرمایه‌داری جهانی توصیف می‌شود.

ویژگی‌های این دوران را می‌توان به صورت ذیل ترابندی کرد:

۱. رشد نهادهای مالی بین‌المللی: پس از جنگ سرد، نهادهایی

مانند صندوق بین‌المللی پول (IMF) و بانک جهانی (World Bank)

(Bank) نقش پررنگ‌تری در اقتصاد جهانی پیدا کردند. این نهادها با

ترویج سیاست‌های نئولیبرالیستی و آزادسازی بازار، به گسترش سرمایه‌داری جهانی کمک کردند.

۲. افزایش سرمایه‌گذاری خارجی و جهانی‌سازی: کشورهای بیشتری، از جمله چین، به بازار جهانی پیوستند و نقش پررنگی در تولید کالاها و خدمات برای بازارهای جهانی ایفا کردند. این امر منجر به انتقال بخش بزرگی از تولیدات به کشورهای در حال توسعه و افزایش وابستگی متقابل اقتصادی میان کشورها شد.

۳. ظهور چندقطبی‌ها و قدرت‌های نوظهور: با کاهش قدرت یکجانبه آمریکا، کشورهایی مانند چین، روسیه، اتحادیه اروپا، و دیگر قدرت‌های منطقه‌ای جایگاه بیشتری در سیاست و اقتصاد جهانی پیدا کردند و جهان به سمت چندقطبی‌شدن حرکت کرد.

۴. رشد تکنولوژی و اقتصاد دیجیتال: پس از جنگ سرد، فناوری اطلاعات و ارتباطات به شدت توسعه یافت و اینترنت و تکنولوژی دیجیتال به عنوان ابزارهای جدیدی در خدمت سرمایه‌داری قرار گرفتند. این تحولات باعث تسهیل ارتباطات جهانی و ایجاد بازارهای جدید شد.

۵. نابرابری اقتصادی: یکی از پیامدهای سیاست‌های نئولیبرالی و جهانی‌شدن افزایش نابرابری اقتصادی در سطح جهانی بود. این نابرابری به‌ویژه در کشورهای توسعه‌یافته و بین کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه نمود بیشتری داشت. هم اکنون پنج نفر از ثروتمندترین افراد جهان به‌طور جمعی دارایی‌های خصوصی به ارزش تقریبی ۱ تریلیون دلار (هزار میلیارد) آمریکا در اختیار دارند، که سالانه حدود ۱۲۲ میلیارد دلار به آن افزوده می‌شود. طبق

محاسبات اکسیفم، برای ریشه‌کن کردن گرسنگی و سوءتغذیه در سراسر جهان، سالانه به ۲۳ میلیارد دلار نیاز است. به عبارت دیگر، دارایی خصوصی فقط یک عده بسیار محدود از ثروتمندان می‌تواند به‌راحتی نیازهای غذایی، آب آشامیدنی و مسکن جمعیت جهان را تأمین کند.

۶. پدیدار شدن بحران‌های مالی جهانی: پس از پایان جنگ سرد، سرمایه‌داری جهانی شاهد بحران‌های مالی متعددی از جمله بحران آسیای شرقی در دهه ۱۹۹۰، بحران مالی جهانی ۲۰۰۸، و بحران‌های منطقه‌ای دیگر بود. این بحران‌ها نشان‌دهنده چالش‌های داخلی سیستم سرمایه‌داری جهانی در دوران جدید هستند.

به طور کلی، سرمایه‌داری جهانی در دوران پس از جنگ سرد با شکل‌گیری اقتصاد چندقطبی، ظهور قدرت‌های جدید و افزایش وابستگی متقابل کشورها، با چالش‌ها و فرصت‌های جدیدی روبرو شد. این مرحله از سرمایه‌داری جهانی نه تنها نظم اقتصادی بلکه نظم ژئوپلیتیکی جهان را نیز تغییر داده و همچنان با چالش‌هایی همچون تغییرات اقلیمی، نابرابری اقتصادی، و تنش‌های تجاری روبه‌رو است.

پایان دوران استعمار و شکل‌گیری دولت‌های مستقل در آسیا و آفریقا

پایان استعمار و ظهور دولت‌های مستقل در آسیا و آفریقا، یک نقطه عطف در تاریخ جهان و یکی از تحولات مهم قرن بیستم بود که به شکستن نظم استعماری منجر شد؛ جهان را به طور بنیادی تغییر داد و زمینه‌ساز شکل‌گیری جهان چندقطبی و توسعه ایدئولوژی‌های ملی و بومی گردید. با وجود چالش‌ها و مشکلات، استقلال این کشورها آغازگر تلاش‌های نوینی برای عدالت، توسعه اقتصادی و اجتماعی، و هویت‌یابی ملی و فرهنگی بود که همچنان ادامه دارد.

۱. زمینه‌های شکل‌گیری جنبش‌های استقلال‌طلبانه:

جنگ‌های جهانی اول و دوم باعث تضعیف قدرت‌های استعماری اروپایی مانند بریتانیا و فرانسه شد و زمینه را برای استقلال کشورهای مستعمره فراهم کرد. همچنین این جنگ‌ها باعث افزایش آگاهی مردم مستعمرات درباره حقوق و آزادی‌هایشان شد.

در دوران استعمار، بیداری سیاسی و هویت‌خواهی در بین جوامع مستعمره رشد کرد. جنبش‌های ملی‌گرا با هدف رهایی از سلطه خارجی و دستیابی به استقلال و خودمختاری شکل گرفتند. رهبرانی چون مهاتما گاندی در هند، احمد سوکارنو در اندونزی، جمال عبدالناصر در مصر، پاتریس لومومبا در کنگو و قوام نکرومه در غنا با گسترش ایده‌های ملی‌گرایانه، مقاومت مسالمت‌آمیز، و تاکید بر هویت بومی، نقش مهمی در سازماندهی و هدایت این جنبش‌ها ایفا کردند.

۲. مراحل اصلی رهایی از استعمار:

هند، به عنوان مهم‌ترین مستعمره بریتانیا، در سال ۱۹۴۷ به استقلال دست یافت. این استقلال به عنوان الگو و انگیزه‌ای برای دیگر کشورهای آسیایی مانند اندونزی، مالزی، میانمار و ویتنام عمل کرد که تلاش خود را برای آزادی افزایش دهند.

در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، جنبش‌های استقلال‌طلبانه در آفریقا شدت گرفت و کشورهای زیادی، از جمله غنا (۱۹۵۷)، الجزایر (۱۹۶۲) و کنیا (۱۹۶۳) به استقلال دست یافتند. این دوره به عنوان "دهه طلایی استقلال در آفریقا" شناخته می‌شود.

کشورهای شمال آفریقا از جمله مصر، تونس و لیبی نیز تحت تأثیر جریان‌ات استقلال‌طلبانه و با الهام از جنبش‌های عربی به استقلال دست یافتند.

مصر تحت رهبری جمال عبدالناصر به مرکز ایدئولوژیک پان عربیسم و الهامبخش دیگر کشورهای عربی تبدیل شد.

۳. چالش‌های دولت‌های تازه استقلال‌یافته

بسیاری از این کشورها پس از استقلال با چالش‌های بزرگی مانند فقدان زیرساخت‌ها، اقتصادهای ضعیف، و کمبود نیروی انسانی متخصص روبه‌رو بودند. این مشکلات اغلب ریشه در سیاست‌های استعماری داشت که کشورهای استعمارگر برای بهره‌برداری از منابع طبیعی مستعمرات ایجاد کرده بودند.

مرزهای بسیاری از کشورهای آفریقا و آسیا به‌صورت مصنوعی و بدون توجه به تفاوت‌های قومی و فرهنگی توسط قدرت‌های استعماری ترسیم شده بود. این مرزبندی‌ها منجر به اختلافات قومی و مذهبی شد و مشکلاتی چون جنگ‌های داخلی و درگیری‌های قومی را به وجود آورد.

بیشتر کشورهای تازه استقلال‌یافته به دلیل اقتصادهای وابسته به صادرات مواد خام و عدم وجود صنایع پیشرفته، همچنان از نظر اقتصادی به قدرت‌های استعماری سابق وابسته بودند. این وابستگی با وجود استقلال سیاسی، استقلال اقتصادی کامل را برای این کشورها دشوار کرد.

۴. پیامدهای بین‌المللی رهایی از استعمار

با پایان استعمار، تعداد اعضای سازمان ملل به شدت افزایش یافت و کشورهای تازه استقلال‌یافته به بخشی از جامعه بین‌المللی تبدیل شدند. این کشورها نقش مهمی در شکل‌گیری جنبش غیرمتعهدها و مقاومت در برابر دوقطبی‌سازی جهان ایفا کردند.

شکل‌گیری جنبش غیرمتعهدها: بسیاری از کشورهای تازه استقلال‌یافته از دخالت در نزاع‌های جنگ سرد اجتناب کردند و جنبشی به نام جنبش غیرمتعهدها را به رهبری کشورهایی چون هند، مصر و یوگسلاوی پایه‌گذاری کردند. این

جنبش به دنبال ایجاد سیاستی مستقل و متوازن در مواجهه با دو بلوک شرق و غرب بود.

بسیاری از کشورهای تازه استقلال‌یافته، به دلیل تجربیات خود از استعمار، مخالف سیاست‌های امپریالیستی قدرت‌های بزرگ بودند. این کشورها در عرصه بین‌المللی به منتقدان اصلی امپریالیسم و استثمار کشورهای ضعیف توسط قدرت‌های بزرگ تبدیل شدند.

۵. نقش فرهنگی و هویتی در دوران پس از استعمار

در بسیاری از کشورهای تازه استقلال‌یافته، تلاش برای بازیابی هویت فرهنگی و ارزش‌های بومی به یکی از اهداف اصلی تبدیل شد. این کشورها با بازگشت به زبان، ادبیات و سنت‌های فرهنگی خود، به دنبال بازسازی هویت ملی خود بودند. برخی از کشورها، مانند کشورهای آفریقایی و عربی، به دنبال ارائه ایدئولوژی‌هایی بومی مانند پان‌عربیسم و آفریقایی‌گرایی بودند که به وحدت و استقلال فرهنگی و سیاسی این کشورها کمک می‌کرد.

اسلام سیاسی، پان‌اسلامیسم و بنیادگرایی اسلامی

اسلام سیاسی، پان‌اسلامیسم، و بنیادگرایی اسلامی به‌عنوان واکنش‌های پیچیده‌ای به مشکلات اقتصادی، اجتماعی و هویتی ناشی از سرمایه‌داری جهانی، استعمار و نفوذ غرب، و بحران‌های داخلی کشورهای اسلامی ظهور پیدا کردند. این جریان‌ها در پی ارائه یک جایگزین اسلامی برای مدرنیته غربی و ساختن جامعه‌ای بر پایه ارزش‌های اسلامی بوده‌اند.

عواملی که باعث رشد این جریان‌ها شده‌اند، ترکیبی از دلایل تاریخی، اجتماعی، و سیاسی هستند. در زیر به برخی از این عوامل اشاره می‌شود:

۱. واکنش به استعمار و سلطه غرب:

بسیاری از کشورهای اسلامی از قرن نوزدهم به بعد تحت استعمار و نفوذ غرب قرار گرفتند و جوامع آنها از نظر اقتصادی و فرهنگی دستخوش تغییراتی شدند که با فرهنگ و سنت‌های اسلامی‌شان در تضاد بود. در نتیجه، گروه‌هایی شکل گرفتند که به دنبال بازپایی هویت اسلامی و بازگشت به ارزش‌ها و اصول دینی بودند. این جریان‌ها در قالب پان‌اسلامیسم و اسلام سیاسی خواستار همبستگی بین کشورهای اسلامی و مقاومت در برابر نفوذ غرب شدند.

۲. شکست پروژه‌های مدرن‌سازی در کشورهای اسلامی:

بسیاری از کشورهای اسلامی پس از استقلال از استعمار به دنبال پروژه‌های مدرن‌سازی و نوسازی جوامع خود بودند، اما این پروژه‌ها اغلب به شکست انجامید و نتوانست مشکلات اقتصادی و اجتماعی جوامع را حل کند. این امر موجب سرخوردگی مردم و بازگشت به هویت و ارزش‌های دینی شد که در اسلام سیاسی و بنیادگرایی اسلامی تجلی یافت.

۳. تشدید نابرابری و فقر:

با گسترش سرمایه‌داری جهانی و سیاست‌های نئولیبرالی، بسیاری از جوامع اسلامی با مشکلات اقتصادی، افزایش فقر، و نابرابری روبه‌رو شدند. از آنجا که این سیاست‌ها از سوی قدرت‌های غربی و تحت حمایت نهادهای بین‌المللی اعمال می‌شدند، گروه‌هایی در این جوامع اسلام را به عنوان راه‌حلی برای مشکلات اقتصادی و اجتماعی معرفی کردند و به دنبال ساختن جامعه‌ای بر پایه عدالت اسلامی بودند.

۴. افزایش احساسات ضد غربی:

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و گسترش نفوذ غرب به‌ویژه آمریکا در خاورمیانه، احساسات ضد غربی در بسیاری از کشورهای اسلامی تقویت شد. این احساسات که ریشه در سیاست‌های نظامی، اقتصادی و فرهنگی غرب در منطقه داشت، به گسترش اسلام سیاسی و بنیادگرایی اسلامی انجامید. از

جمله دلایل اصلی این احساسات، حمایت غرب از رژیم‌های اقتدارگرا، حضور نظامی در منطقه و حمایت از اسرائیل بود.

۵. احساس بحران هویت و بازگشت به هویت اسلامی:

در شرایط جهانی‌شدن و تسلط فرهنگ غربی، بسیاری از جوامع اسلامی دچار بحران هویت شدند و ارزش‌های فرهنگی و دینی خود را در خطر دیدند. به همین دلیل، بسیاری به هویت اسلامی خود بازگشتند و به دنبال بازپایی آن در چارچوب اسلام سیاسی و بنیادگرایی اسلامی بودند.

۶. حمایت برخی دولت‌ها و بازیگران منطقه‌ای:

برخی کشورهای اسلامی، به ویژه عربستان سعودی، با حمایت مالی و ایدئولوژیک از جریان‌های بنیادگرا به ترویج اسلام وهابیت و جریان‌های اسلامی سیاسی پرداخته‌اند. این حمایت‌ها باعث گسترش اسلام سیاسی و بنیادگرایی اسلامی به مناطق مختلف از جمله آسیای مرکزی، آفریقا و جنوب آسیا شد.

۷. تأثیر انقلاب اسلامی ایران:

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و برقراری یک دولت اسلامی بر پایه ایدئولوژی شیعه، تأثیر قابل توجهی بر جنبش‌های اسلام‌گرای سیاسی و بنیادگرا در کشورهای اسلامی گذاشت. انقلاب ایران به عنوان الگویی برای مبارزه علیه استبداد و استعمار و دستیابی به استقلال و خودکفایی اسلامی مطرح شد و الهام‌بخش گروه‌ها و جنبش‌های اسلامی در دیگر کشورهای اسلامی بود.

۸. خلاء ایدئولوژیک و ضعف جریان‌های چپ‌گرا:

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ضعیف شدن جریان‌های چپ‌گرا و مارکسیستی، خلاء ایدئولوژیکی در بسیاری از جوامع ایجاد شد. اسلام سیاسی توانست این خلاء را پر کند و به عنوان آلترناتیوی برای سیاست‌های غرب‌گرا و ملی‌گرا مطرح شود.

نهادهای، بنیادها و ساختارهای کهنه و پیشا سرمایه‌داری

در کنار توسعه و گسترش سرمایه‌داری جهانی در سراسر جهان، همچنان با نهادها و ساختارهایی پیشا سرمایه‌داری روبه‌رو هستیم که گرچه از نظر اقتصادی و اجتماعی کهنه به نظر می‌رسند، اما در روندهای سیاسی و اجتماعی جهان امروز نقش و تأثیر ویژه‌ای دارند. این نهادها و ساختارها، برخلاف نظام‌های سرمایه‌داری، ویژگی‌های خاصی مانند سلسله‌مراتب قبیله‌ای، روابط فئودالی، و ساختارهای سنتی خانوادگی دارند که از ریشه‌های تاریخی و فرهنگی عمیقی برخوردار هستند. این نهادها می‌توانند هم به‌عنوان نیروی مقاوم در برابر گسترش سرمایه‌داری و جهانی‌سازی عمل کنند و هم در برخی موارد به‌عنوان نهادهایی مانع توسعه و تغییرات اجتماعی گردند. در شرایطی که جهانی‌سازی و سرمایه‌داری به گسترش سریع خود ادامه می‌دهند، این ساختارها نقش مهمی در حفظ هویت‌های فرهنگی و ارزش‌های سنتی جوامع دارند، اما در عین حال در برخی موارد به عنوان عاملان نابرابری و قدرت‌های انحصاری مانع از پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی می‌شوند. در ادامه به بررسی برخی از این نهادهای پیشا سرمایه‌داری و تأثیر آن‌ها در جهان معاصر می‌پردازیم:

۱. ساختارهای قبیله‌ای و عشیره‌ای

در برخی کشورهای آفریقایی، خاورمیانه، و آسیای مرکزی، ساختارهای قبیله‌ای و عشیره‌ای همچنان بخش مهمی از قدرت و نفوذ را در دست دارند. این ساختارها معمولاً با دولت‌ها در تعامل هستند و برخی از رهبران قبایل در سیاست داخلی و روابط محلی نفوذ فراوانی دارند. بسیاری از دولت‌ها، به‌ویژه در کشورهای کمتر توسعه‌یافته، برای ایجاد ثبات یا به‌دست‌آوردن حمایت در مناطق مختلف به اتحاد با قبایل و عشایر متکی هستند. ساختارهای قبیله‌ای اغلب به عنوان سیستم‌های حل اختلاف عمل می‌کنند و برای حفظ نظم اجتماعی و رفع

اختلافات نقش دارند. این موضوع در مناطقی که دولت مرکزی قدرت ضعیفی دارد، می‌تواند منجر به تثبیت صلح و امنیت محلی شود.

۲. ساختارهای فنودالی و زمین‌داری سنتی

در برخی مناطق مانند جنوب آسیا و آمریکای لاتین، نظام‌های زمین‌داری فنودالی همچنان به‌طور غیررسمی فعال‌اند. مالکین بزرگ زمین با حفظ قدرت خود بر منابع طبیعی و نیروی کار محلی، اقتصاد کشاورزی را تحت کنترل دارند. این ساختارها به نابرابری‌های عمیق اجتماعی و اقتصادی دامن می‌زنند و باعث کاهش فرصت‌های توسعه محلی می‌شوند. این زمین‌داران بزرگ و نهادهای فنودالی در بسیاری از موارد از قدرت اقتصادی خود برای تأثیرگذاری در سیاست‌های محلی و حتی ملی استفاده می‌کنند. در کشورهایی چون هند و پاکستان، مالکان زمین و خانواده‌های فنودالی در انتخابات و سیاست نقش بزرگی ایفا می‌کنند و اغلب توانایی جلوگیری از تغییرات ارضی و اصلاحات اقتصادی را دارند.

۳. ساختارهای مذهبی و نهادهای دینی سنتی

نهادهای مذهبی و ساختارهای دینی سنتی در بسیاری از جوامع، حتی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، هنوز نقش پررنگی در شکل‌دهی به هویت و فرهنگ جامعه ایفا می‌کنند. به‌عنوان مثال، کلیساها در آمریکای لاتین، حوزه‌های علمیه در کشورهای اسلامی، و معابد در آسیا از نفوذ قابل توجهی برخوردارند و همچنان بر ارزش‌ها و رفتارهای اجتماعی تأثیر می‌گذارند. نهادهای دینی در بسیاری از موارد به‌طور مستقیم در سیاست و مسائل اجتماعی دخالت می‌کنند. نمونه‌هایی چون جنبش‌های مذهبی محافظه‌کار در آمریکا و جنبش‌های اسلام‌گرای سیاسی در خاورمیانه و شمال آفریقا نشان می‌دهند که نهادهای مذهبی می‌توانند نیروی اجتماعی و سیاسی عظیمی ایجاد کنند که گاهی با ارزش‌های سرمایه‌داری و مدرنیته در تضاد است. در ایران این نهادها توانستند در ۱۹۷۹ در بستر

اعتراضات عمومی و ضد سلطنتی هژمونی خود را بر تحولات جاری اعمال کنند و قدرت سیاسی را تحت عنوان جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه در دست بگیرند.

۴. ساختارهای خانوادگی و قبیله‌محور

در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، روابط خانوادگی و شبکه‌های اجتماعی همچنان نقش محوری در تنظیم اقتصاد غیررسمی ایفا می‌کنند. این شبکه‌ها می‌توانند به افرادی که از فرصت‌های رسمی اقتصادی محروم‌اند، کمک کنند تا به کار و درآمد دست یابند. از سوی دیگر، ساختارهای خانوادگی و قبیله‌محور گاه مانع از توسعه و تحرک اجتماعی می‌شوند و با تکیه بر روابط شخصی، به نوعی مافیای محلی اقتصادی تبدیل می‌شوند. در برخی از کشورهای ساختارهای خانوادگی و قبیله‌ای در بالاترین سطح حکومتی حضور دارند و قدرت سیاسی در دست خانواده‌های خاص متمرکز است. این موضوع در برخی از کشورهای خاورمیانه و آفریقا به وضوح دیده می‌شود که در آن‌ها قدرت از نسلی به نسل دیگر درون یک خاندان منتقل می‌شود. ساختار و پایگان اجتماعی حزب بعث در کشور عراق و سوریه بر ساختار قبیله‌ای استوار بودند. حکومت‌های موسوم به خاندانی در اشکال نظام پادشاهی و جمهوری نمونه‌های دیگری از تاثیر خاندان و قبیله در استمرار این حاکمیت‌ها بوده است.

۵. فرهنگ‌ها و سنت‌های محلی و بومی

در مواجهه با گسترش فرهنگ جهانی سرمایه‌داری و مصرف‌گرایی، فرهنگ‌ها و سنت‌های محلی نقش قابل توجهی در حفظ هویت و ارزش‌های بومی دارند. این فرهنگ‌ها گاه به عنوان ابزاری برای مقاومت در برابر هژمونی فرهنگی غرب و سرمایه‌داری به کار گرفته می‌شوند. فرهنگ‌ها و سنت‌های بومی می‌توانند بر الگوهای مصرف و تولید نیز تاثیر بگذارند. برای مثال، جوامع بومی که از منابع طبیعی به طور پایدار استفاده می‌کنند، در مقابل سیاست‌های

سرمایه‌داری مبتنی بر بهره‌برداری بی‌رویه قرار می‌گیرند و حتی در برخی موارد مانع از اجرای پروژه‌های صنعتی می‌شوند. هند یکی از نمونه‌های آشکار سلطه‌ی فرهنگ و سنت‌های دیرپای محلی و بومی و ایمانی در پویش‌های اقتصادی و اجتماعی می‌باشد.

۶. نهادهای پاتریمونیالیستی و قدرت‌های شخص‌محور

در بسیاری از جوامع پیش‌اسرمایه‌داری، قدرت به‌طور شخصی و پاتریمونیالیستی تمرکز یافته و وابسته به شخصیت‌های کاریزماتیک محلی است. این افراد معمولاً قدرت خود را از طریق روابط خانوادگی و قبیله‌ای حفظ می‌کنند و به نهادهای رسمی سیاسی و اقتصادی توجهی ندارند. در برخی کشورها، آفریقایی و خاورمیانه، این شخصیت‌ها نفوذ زیادی در تصمیم‌گیری‌های محلی دارند و گاهی در سطح ملی نیز تأثیرگذار هستند.

۷. جنبش‌های اجتماعی و مقاومت‌های بومی

نهادهای پیش‌اسرمایه‌داری گاه به‌کانون مقاومت در برابر جهانی‌سازی و سرمایه‌داری تبدیل می‌شوند. این جنبش‌ها، که اغلب با ایدئولوژی‌های ضدامپریالیستی همراهند، تلاش می‌کنند از ارزش‌ها و حقوق محلی خود در برابر پروژه‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های بزرگ دفاع کنند. جنبش‌های بومی در آمریکای لاتین و مقاومت‌های قبیله‌ای در آفریقا نمونه‌هایی از این مقاومت‌ها هستند.

دوران پس‌استعماری و پیامدهای استعمار نو

سرمایه‌داری ریشه‌های تاریخی خود را در استعمار خونین آفریقا و آسیا و برده‌داری جمعی دارد. حتی پس از پایان رژیم‌های استعماری قدیم، سرمایه‌داری این بهره‌کشی را به‌طور سیستماتیک ادامه داد و نه تنها یک نظام اقتصادی جهانی، بلکه روابط طبقاتی بین‌المللی را تولید کرد.

در نظام سرمایه‌داری، نابرابری همواره سلسله‌مراتبی و در عین حال پیچیده است. از یک سو درون جوامع، روابط طبقاتی با ابعاد جنسیتی و نژادی آمیخته است؛ و از سوی دیگر میان جوامع و کشورهای نابرابر، روابط ملی بهره‌کشی وجود دارد.

کشورهای صنعتی شمال حدود هفت دهم منابع جهانی را مصرف می‌کنند، در حالی که تنها حدود یک‌پنجم جمعیت جهان در آنها زندگی می‌کند. شکاف اقتصادی، درآمدی و رفاهی میان کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و کشورهای در حال توسعه، یکی از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین چالش‌های اقتصادی و اجتماعی در دنیای معاصر به شمار می‌رود. این فاصله میان کشورهای سرمایه‌داری توسعه‌یافته و کشورهای «جهان سوم» یا در حال توسعه، به واسطه عوامل متعددی ایجاد شده و با گذشت زمان و پیشرفت‌های تکنولوژیکی عمیق‌تر نیز شده است.

برخی از دلایل این شکاف فزاینده عبارتند از:

۱. پیشرفت‌های تکنولوژیکی و دسترسی به دانش: کشورهای توسعه‌یافته به تکنولوژی‌های پیشرفته و منابع مالی گسترده‌ای برای تحقیق و توسعه دسترسی دارند. این در حالی است که کشورهای در حال توسعه و جهان سوم به دلیل محدودیت‌های مالی، زیرساختی و انسانی قادر به رقابت در حوزه‌های نوآورانه نیستند.

۲. نظام اقتصادی نابرابر جهانی: کشورهای پیشرفته اغلب دارای شرکت‌های چندملیتی قدرتمندی هستند که در سطح جهانی فعالیت می‌کنند و با استفاده از اقتصاد مقیاس و نفوذ بین‌المللی، بازارهای جهانی را تحت کنترل دارند. این وضعیت باعث تضعیف اقتصادهای

محلی در کشورهای در حال توسعه می‌شود و امکان رقابت آنها را کاهش می‌دهد.

۳. عدم دسترسی به سرمایه و منابع مالی: در کشورهای جهان سوم و در حال توسعه، کمبود سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی و نرخ بهره بالا، باعث کاهش رشد اقتصادی می‌شود. از طرف دیگر، کشورهای توسعه‌یافته دارای بازارهای مالی پیشرفته و بانک‌ها و سرمایه‌گذاران جهانی هستند که به رشد اقتصادی کمک می‌کنند.

۴. سیاست‌های اقتصادی ناعادلانه و نابرابری در تجارت جهانی: سیاست‌ها و توافق‌نامه‌های تجاری جهانی اغلب به نفع کشورهای پیشرفته طراحی شده‌اند. به عنوان مثال، کشورهای در حال توسعه به دلیل تعرفه‌های بالا یا محدودیت‌های وارداتی، به بازارهای جهانی دسترسی کافی ندارند، در حالی که کشورهای توسعه‌یافته به راحتی به منابع ارزان این کشورها دسترسی دارند.

۵. تفاوت در ساختار اجتماعی و فرهنگی: سطح آموزش، بهداشت و زیرساخت‌های اجتماعی در کشورهای توسعه‌یافته بسیار بالاتر از کشورهای در حال توسعه است. این موضوع باعث می‌شود که نیروی کار در کشورهای پیشرفته، کارآمدتر و تولیدی‌تر باشد و در نتیجه تفاوت درآمد و رفاه میان این دو گروه از کشورها افزایش یابد.

۶. تأثیرات استعمار و استعمار نوین: میراث استعمار و همچنین پدیده استعمار نوین (neocolonialism) نیز به این شکاف دامن زده است. بسیاری از کشورهای در حال توسعه به دلیل تسلط اقتصادی و سیاسی کشورهای پیشرفته، در وضعیت وابستگی به سر می‌برند و قادر به رشد مستقل نیستند.

بحران انسانی و مهاجرت‌های اجباری

این شکاف رو به افزایش به نابرابری‌های درآمدی، فقر، مهاجرت‌های ملیونی و مشکلات اجتماعی گسترده در سطح جهانی دامن زده و تلاش‌های بین‌المللی برای کاهش این فاصله همچنان به کندی پیش می‌رود. سازمان‌های بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و همچنین سیاست‌های توسعه‌ای همچنان به دنبال «کاهش این شکاف‌ها» هستند؛ اما برای رفع کامل آن، تلاش‌های همه‌جانبه و همکاری‌های بیشتر و به ویژه تغییرات رادیکال در مناسبات سیاسی و اقتصادی موجود را طلب می‌کند. امری که به هیچ روی در دستور کار نهادهای جهانی سرمایه داری نیست.

گسترش جنگ‌های منطقه‌ای و وضعیت ناپایدار سیاسی در بسیاری از نقاط جهان، همراه با فقر و عقب‌ماندگی اقتصادی، موجب شده که میلیون‌ها نفر از مردم به ناچار خانه و کاشانه خود را ترک کرده و به دنبال امنیت و شرایط بهتر، راهی کشورهای و مناطق دیگر شوند. این پدیده، علاوه بر تأثیرات اجتماعی و اقتصادی شدید بر کشورهای مبدأ و مقصد، در سطح جهانی به بحران‌های پیچیده‌ای دامن زده است. دلایل و پیامدهای این مهاجرت‌های گسترده را می‌توان به شرح زیر بررسی کرد:

۱. فرار از خشونت و جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای: بسیاری از کشورها، به‌ویژه در مناطق خاورمیانه، آفریقا و جنوب آسیا درگیر جنگ‌ها و منازعات مسلحانه هستند. درگیری‌های قومی، مذهبی و سیاسی، زندگی مردم را تهدید و آنها را مجبور می‌کند که برای نجات جان خود و خانواده‌هایشان از مناطق جنگی فرار کنند. به عنوان مثال، بحران سوریه، جنگ یمن و درگیری‌های سودان و جنگ روسیه و اوکراین میلیون‌ها نفر را به پناهندگی و مهاجرت ناگزیر کشانده است.

۲. فقر و عقب‌ماندگی اقتصادی: در بسیاری از کشورهای در حال توسعه و جهان سوم، سطح فقر به قدری بالا است که مردم نمی‌توانند نیازهای اساسی خود مانند غذا، مسکن و بهداشت را تأمین کنند. در این شرایط، مهاجرت به کشورهای ثروتمندتر به عنوان تنها راه‌حل برای دسترسی به زندگی بهتر و امکانات بیشتر تلقی می‌شود. به‌ویژه در کشورهای آفریقایی و آسیای جنوبی، فقر شدید عامل اصلی مهاجرت به مناطق دیگر شده است.

۳. کمبود فرصت‌های شغلی و اقتصادی: در کشورهای فقیر، فرصت‌های شغلی محدود و بیکاری بالا است. به همین دلیل، جوانان و نیروی کار ماهر و تحصیل‌کرده به دنبال یافتن شغلی پایدار و درآمد بیشتر، به کشورهایی که از وضعیت اقتصادی بهتری برخوردار هستند مهاجرت می‌کنند. این موضوع به "فرار مغزها (brain drain)" نیز دامن می‌زند و وضعیت کشورهای مبدأ را از نظر توسعه اقتصادی وخیم‌تر می‌کند.

۴. تأثیرات زیست‌محیطی و تغییرات آب‌وهوایی: تغییرات آب‌وهوایی و بلایای طبیعی مانند سیل، خشکسالی و کمبود منابع آبی باعث می‌شود که بسیاری از مردم، به ویژه کشاورزان و جوامع روستایی، مناطق خود را ترک کرده و به دنبال منابع جدید برای زندگی خود بروند. این گونه مهاجرت‌ها به عنوان "مهاجرت زیست‌محیطی" شناخته می‌شوند و با گذشت زمان، به دلیل شدت یافتن بحران‌های آب‌وهوایی، بیشتر هم شده است.

۵. پیامدهای مهاجرت‌های میلیونی: این مهاجرت‌های گسترده، فشار زیادی بر منابع مالی و زیرساخت‌های کشورهای میزبان وارد می‌کند. خدمات اجتماعی مانند آموزش، بهداشت و مسکن تحت فشار

قرار می‌گیرند و ممکن است واکنش‌های اجتماعی و سیاسی منفی ایجاد شود. همچنین ورود تعداد زیاد مهاجران به کشورهای میزبان ممکن است تنش‌های فرهنگی و اجتماعی ایجاد کند و به دلیل تفاوت‌های زبانی، مذهبی و فرهنگی به مشکلات تازه‌ای منجر شود. خروج جمعیت جوان و نیروی کار ماهر، منابع انسانی کشورهای مبدأ را تحلیل می‌برد و این کشورها را از نیرویی که می‌تواند به توسعه و پیشرفت کمک کند، محروم می‌کند.

این بحران جهانی نیازمند رویکردهای همبسته و همکاری‌های بین‌المللی است. سازمان‌های بین‌المللی، دولت‌ها و نهادهای غیردولتی باید برای کاهش عوامل محرک مهاجرت، مانند فقر، جنگ و تغییرات آب‌وهوایی، تلاش کنند و راهکارهای مؤثری برای مدیریت بهتر این وضعیت به وجود آورند. با این حال، واضح است که بهبود شرایط باید در چارچوب‌های نهادی موجود به دست آید. از آنجا که این نهادها به‌طور ضروری توسط یا حول محور دولت-ملت سازمان یافته‌اند، مبارزات ما همیشه الزاما خواست تغییرات درون مرزهای موجود و در برابر حاکمیت‌های ملی و بومی خواهد بود و از همین پایه با ابعاد جهانی سرمایه داری به مواجهه و و مقابله خواهیم پرداخت.

مضمون انقلاب در کشورهای با سطوح تحول تاریخی متفاوت

با توجه به تفاوت‌های تاریخی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای مختلف، تحولات انقلابی و انقلاب‌های اجتماعی در این کشورها اشکال و مضامین متنوعی به خود گرفته‌اند. این تحولات بسته به شرایط سیاسی و اقتصادی هر کشور، سنت‌های فرهنگی و روابط بین‌المللی می‌توانند محتوای متفاوتی داشته باشند. این انقلاب‌ها، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، نه تنها به دنبال تغییرات بنیادین در ساختارهای اقتصادی و سیاسی‌اند، بلکه بسیاری از آن‌ها بر اساس دغدغه‌های

فرهنگی، زیست‌محیطی، هویتی و فناوری‌های نوین نیز شکل می‌گیرند. در ادامه، به بررسی مهم‌ترین اشکال و مضامین انقلاب‌های اجتماعی و تحولات انقلابی در کشورهای مختلف جهان و بر اساس سطح تحول تاریخی آن‌ها می‌پردازیم:

۱. انقلاب‌های ملی و ضد استعماری

این نوع انقلاب‌ها بیشتر در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره اتفاق افتاده‌اند که هدف اصلی آن‌ها کسب استقلال و رهایی از سلطه‌ی قدرت‌های استعماری بوده است. کشورهای آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین تا اواسط قرن بیستم شاهد چنین انقلاب‌هایی بودند. مضمون اصلی این انقلاب‌ها، پایان‌دادن به سلطه استعماری، ایجاد هویت ملی و استقلال سیاسی و اقتصادی بوده است. مثال‌هایی از این نوع انقلاب‌ها شامل انقلاب‌های الجزایر، ویتنام و هند می‌باشد. این انقلاب‌ها معمولاً شامل مبارزات مسلحانه یا مقاومت‌های مردمی گسترده بوده‌اند و اغلب با حمایت مردمی و رهبری کاریزماتیک هدایت شده‌اند. در این انقلاب‌ها، مفهوم هویت ملی و رهایی از استثمار استعماری نقش اساسی داشته است.

۲. انقلاب‌های سوسیالیستی و ضد سرمایه‌داری

این انقلاب‌ها بیشتر در کشورهای صنعتی یا نیمه‌صنعتی رخ داده‌اند که در آن‌ها تضادهای طبقاتی بین کارگران و سرمایه‌داران به اوج رسیده بود. انقلاب‌های روسیه (۱۹۱۷) و آلمان (۱۹۱۸) از نمونه‌های بارز این نوع انقلاب‌ها هستند. هدف این انقلاب‌ها تغییر ساختارهای اجتماعی و اقتصادی به نفع کارگران و زحمتکشان و ایجاد یک جامعه سوسیالیستی بدون نابرابری طبقاتی بود. این انقلاب‌ها اغلب به دنبال ملی‌سازی صنایع، توزیع عادلانه منابع و کاهش قدرت طبقات سرمایه‌دار بودند. اشکال این نوع انقلاب‌ها شامل مبارزات مسلحانه، حضور کارگران و زحمتکشان شهرها و روستاها، و تصرف قدرت از طریق تغییرات ساختاری گسترده بود. در این انقلاب‌ها، حزب‌های چپ‌گرا و ایده‌های

سوسیالیستی نقش مهمی در هدایت انقلاب داشتند. نتایج این انقلاب‌ها عموماً تلاش برای غلبه بر توسعه نیافتگی و ضعف تولیدات صنعتی و غلبه اقتصاد کشاورزی بود. در عمل آن‌ها با جایگزین کردن مالکیت‌های خصوصی با مالکیت دولتی و ایجاد انحصارات صنعتی، کشاورزی، بانکی و بازرگانی، سرمایه داری دولتی را مستقر ساختند و نتوانستند بر لغوشیوه کار مزدی و نظام استثمارگری موفق گردند.

۳. انقلاب‌های دموکراتیک، مشروطه خواه و ضداستبداری

این نوع انقلاب‌ها در کشورهای رخ می‌دهند که مردم از فساد، استبداد و نقض حقوق بشر به ستوه آمده‌اند و خواستار آزادی‌های سیاسی و عدالت اجتماعی هستند. این انقلاب‌ها معمولاً در کشورهای دارای دیکتاتوری‌های طولانی‌مدت یا حکومت‌های استبدادی دیده می‌شوند. مضمون این انقلاب‌ها تمرکز بر حقوق بشر، دموکراسی و پایان دادن به فساد سیاسی است. اشکال مقدم این انقلاب‌ها تحت عنوان انقلاب‌های مشروطه خواه برای محدود کردن قدرت شاهان و استقرار قانون در روابط میان حکومت و مردم از طریق برگزاری انتخابات و رای مردم و تشکیل مجالس قانون گذاری و شیوه حاکمیت پارلمانی در اداره جامعه بوده است. این نوع انقلاب‌ها در قرن ۱۸ و ۱۹ در اروپا و آمریکا مقدمات سقوط حاکمیت‌های مطلقه سلطنتی و اضمحلال مالکیت‌های بزرگ ارضی و طبقه فئودال و استقرار حکومت‌های بورژوازی و توسعه بازار آزاد سرمایه داری و نهادهای مالی و شرکت‌های سهامی و غیره گردید. در آسیا در ابتدای قرن ۲۰ انقلاب مشروطه در ترکیه عثمانی و ایران عهد قاجار و روسیه تزاری از زمره این انقلاب‌ها بود. آن‌ها به دنبال اصلاحات سیاسی و اجتماعی بودند تا نظام‌های دموکراتیک و عدالت اجتماعی را برقرار کنند. فروپاشی اردوگاه شوروی و کشورهای وابسته به آن در اروپای شرقی و آسیای میانه و قفقاز در ۱۹۹۰ در پی جنبش‌ها و اعتراض‌های گسترده در دوران جنگ سرد، نمونه متاخر این انقلاب

ها است. مثال‌هایی از این نوع انقلاب‌ها در قرن ۲۱ انقلاب تونس و مصر و لیبی و سوریه موسوم به بهار عربی (۱۹۱۱) هستند. اشکال این انقلاب‌ها شامل اعتراضات مردمی، تجمعات گسترده، و نافرمانی‌های مدنی است که در بیشتر موارد به صورت مسالمت‌آمیز آغاز می‌شوند، اما در مواجهه با سرکوب شدید می‌توانند به خشونت و درگیری‌های مسلحانه و جنگ داخلی نیز منجر شوند.

۴. انقلاب‌های مذهبی و ایدئولوژیک

در این نوع انقلاب‌ها، نقش ایدئولوژی‌های مذهبی یا ایدئولوژی‌های خاص فرهنگی بسیار برجسته است. معمولاً این انقلاب‌ها به دنبال ایجاد یک نظم اجتماعی و سیاسی مبتنی بر اصول مذهبی یا ایدئولوژیک خاص هستند. نمونه‌هایی از این نوع انقلاب‌ها شامل انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ است. مضمون این انقلاب‌ها عمدتاً بر اساس مفاهیم مذهبی، اصول دینی، و ارزش‌های سنتی شکل می‌گیرد و به دنبال تغییر جامعه بر مبنای این اصول است. انقلاب‌های مذهبی اغلب با مخالفت با فرهنگ‌های بیگانه و سرمایه‌داری جهانی همراه است و به دنبال ایجاد یک نظم بومی یا اسلامی می‌باشد. این انقلاب‌ها معمولاً از طریق اعتراضات مردمی و جنبش‌های توده‌ای آغاز می‌شوند و توسط نخبگان دینی یا رهبران مذهبی هدایت می‌گردند. در این انقلاب‌ها، نیروهای مذهبی و سنتی جامعه نقش اصلی را در مبارزات و هدایت مردم ایفا می‌کنند. در عین حال این گونه انقلاب‌ها را ناپایستی به طور مطلق در چارچوب‌های ایدئوژن و دین و مذهب مورد ارزیابی قرار داد؛ و از زمینه‌های مادی و اجتماعی که شرایط را برای احیا و تحرک این گرایش‌ها مهیا می‌سازد غافل شد. در واقع رویکرد مردم به این گرایش‌ها در مقاطعی از حیات اجتماعی و تحولات سیاسی، در پاسخ به حل مشکلات و مصائب گوناگون آنان و ناتوانی و عدم خواست حاکمیت‌ها از ایجاد اصلاحات و تغییرات لازم و ضروری امکان ظهور پیدا می‌کند و شرایط را برای

تحرک و سرکردگی و رهبری گروه‌ها و طبقات دینی و ایدئولوژیک هموار می‌سازد.

۵. انقلاب‌های فرهنگی، هویتی، ملی(انتیکی)

این نوع انقلاب‌ها بیشتر در جوامعی رخ می‌دهند که در آن‌ها گروه‌های مختلف قومی، مذهبی یا فرهنگی به حاشیه رانده شده‌اند و خواستار به رسمیت‌شناسی حقوق و هویت خود هستند. این انقلاب‌ها شامل حق تعیین سرنوشت، بازشناسی هویت فرهنگی و زبانی و تأمین حقوق اقلیت‌ها است. در این انقلاب‌ها، مبارزه با تبعیض‌های اجتماعی، فرهنگی و نژادی از اهمیت خاصی برخوردار است. مثال‌هایی از این نوع مبارزات در اسکاتلند و کاتالونیا(اسپانیا) مشاهده می‌شود. جنبش کردها در خاورمیانه، جنبش بومیان آمریکا برای حقوق زمین و فرهنگ، مبارزات تامیل‌ها در سریلانکا و جنبش تبتی‌ها در چین نمونه‌های دیگری از جنبش‌های انتیکی می‌باشد.

بخش دوم: چشم انداز تاریخی ایران در قرن بیستم و بیست و یکم

- ✓ مقدمه‌ی تاریخی
- ✓ انقلاب مشروطه و سقوط قاجاریه
- ✓ پهلوی اول
- ✓ پهلوی دوم
- ✓ قیام سال ۱۳۵۷ و سقوط سلطنت پهلوی و عروج اسلام سیاسی
- ✓ صف بندی نوین طبقاتی
- ✓ جنبش‌های عمومی ۹۶، ۹۸، ۱۴۰۱ (زن زندگی آزادی) و تشدید بحران سیاسی
- ✓ انفعال چپ در سیر تحول مبارزاتی در ایران
- ✓ جان سختی سبک کار، دیدگاه و پرنسپب‌های کمونیسم روسی در چپ ایران

مقدمه‌ی تاریخی

ساختار اقتصادی اجتماعی جامعه‌ی ایران در دوره معاصر، معمول است که از طریق تعریف مناسبات تولیدی و اشکال طبقاتی ایجاد شده در این مناسبات تبیین و تعریف می‌گردد. این روش علی رغم به دست دادن واقعیت‌های مشخص از روند استقرار سرمایه‌داری و اتکا به آمار و اطلاعات کمی فراوان، در مورد

مشخص ایران واجد کمبودهایی است که آن را در تبیین و تفسیر تغییرات مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تا اندازه‌ای محدود و ناکارآمد می‌سازد. به ویژه در رخدادهای کنونی توانایی چندانی برای تحلیل سیاسی و مسئله مهم توزیع قدرت ندارد. نارسایی در زمینه تشخیص توازن قوا در سطح جامعه و نیز در داخل قدرت حاکم از دیگر محدودیت‌های این روش شناسی در تجزیه و تحلیل تاریخی ایران است.

ساختار اقتصادی اجتماعی جامعه ایران در دوره معاصر با شکل‌گیری تدریجی طبقات و گروه‌های مختلف اجتماعی در بستر افول و فروپاشی نظام ملک داری- نوعی مشخص و ویژه از فنودالیسم ایران-آغاز شد. ظهور، رشد و گسترش شیوه تولید سرمایه‌داری (که در دوره‌ی پهلوی اول با ساخت بورژوازی ملاک تحول می‌یابد)؛ سپس‌تر در دوران پهلوی دوم به ویژه از دهه ۴۰ به این سوی استقرار سرمایه‌داری دیوان سالار (سرمایه‌داری دولتی) تحول بعدی انکشاف سرمایه‌داری ایران را بازنمایی می‌کند.

چون این سیر تحولی، رخساره اقتصادی اجتماعی جامعه را در خطوط عمدتاً تولیدی مبادله‌ای و توزیعی در سطح درآمدها به نمایش می‌گذارد اما در زمینه اقتصاد سیاسی و توزیع قدرت و ساختار آن و به ویژه در مورد سامانه‌های اداره جامعه و نهادها و بنیان‌های دیرپای اجتماعی و فرهنگی اطلاعات کمی به دست می‌دهد که کاملاً ستچین شده و حاشیه‌ای است.

به نظر می‌رسد که تحلیل بنیادی‌تر و گسترده‌تر بایستی بتواند اطلاعات ژرف‌تری را به دست دهد که نشان دهد آن رخساره اقتصادی اجتماعی جامعه چگونه پدیدار گردیده و در این روند چگونه تحول می‌یابد. از این روی پژوهش ما می‌بایست متوجه ساختار بنیادین و جان سخت نهادهای مختلف جامعه از قبیل بنیان‌های نظامی، دیوان سالاری، مالکیت نهادهای دینی و ایدئولوژیک، دربار و بارگاه مرکزی قدرت، خاندان‌های حکومتگر، سیستم‌های حکم رانی، نهادهای

قضایی و قانونگذاری و شماری دیگر از نهادها و بنیان‌های سنتی و و معیشتی و بنیان‌های جمعی شامل تشکلهای و نوع تشکلیابی توده‌ها برای حفظ حقوق خود در جریان توزیع عواید تولید و مانند آن، باشد.

توزیع قدرت در بنیان‌ها و ساختارهای سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک یک مبنای مهم در پژوهش می‌باشد. اگر قدرت را عرصه و عنصر پایه‌ای امر سیاست بدانیم توزیع این قدرت است که فرم‌اسیون حکمرانی را در جامعه و رژیم سیاسی منبعث از این فرم‌اسیون را بازنمایی می‌کند. از سوی دیگر مقوله و بنیان مالکیت و انواع آن، نحوه توزیع عواید تولید را معین و مشروط می‌سازد. قاعدتاً از این طریق رابطه میان سیاست و اقتصاد، میان رژیم سیاسی و ساختار اقتصادی-اجتماعی و تناسب نهایی توزیع قدرت با توزیع عواید تولید به نحو روشن‌تر و واقعی‌تری مشخص و معین می‌گردد. در اینجا ما به اقتصاد سیاسی در عرصه‌ی تاریخ و نگره‌ی تاریخی نائل می‌شویم.

در دوره متاخر که با سرنگونی نظام سلطنتی و عروج اسلام سیاسی و رژیم ولایت مطلقه آغاز می‌شود همان ساختاری که در دوره پهلوی اول و دوم مورد بررسی قرار گرفت این بار به شکل گسترده‌تر، عمیق‌تر و پایدارتر و حجم بسیار عظیم‌تر مالی متکی بر چند برابر شدن درآمدهای نفتی و بزرگ‌تر شدن حجم اقتصادی کشور، گسترش بازارهای سرمایه و نهادهای انحصاری و فراقانونی ادامه پیدا می‌کند. در واقع پژوهش در نحوه‌ی شکل‌گیری و استقرار و توسعه سرمایه‌داری در ایران با تکیه و تاکید بر نهادها و ساختارهای انحصاری دولتی و نیمه دولتی به نحو واقعی‌تری صورت‌بندی اقتصادی- اجتماعی و نیز صف‌بندی طبقاتی و پیدایش افسار و اصناف در این چشم انداز تشریح و تبیین می‌گردد.

اساس صورت‌بندی اقتصادی- اجتماعی و تغییرات در آن و نو به‌نو شوندگی جامعه‌ی بشری در طی تحول تاریخی بر اساس بنیان مالکیت و تنوع آن رخ

می‌دهد. مناسبات تولیدی و اجتماعی تحت تاثیر این مالکیت شکل می‌گیرد و نه برعکس. مناسبات و روابط میان انسان‌ها در روند تولید و بازتولید زندگی جمعی، محصول تنوع اصل مالکیت (فردی و خصوصی، قبیله‌ای، مشاع و جمعی، خصوصی و اجتماعی و دولتی و غیره) می‌باشد. مقوله‌ی قدرت و توزیع آن بایستی مستقیماً در ذیل اصل مالکیت مورد پژوهش قرار گیرد و نحوه انتظام توزیع قدرت که متضمن اشکال مختلف برقراری روابط و مناسبات افقی و عمودی جامعه می‌شود از عصر کهن تاکنون اساساً برای حفظ و استمرار مالکیت‌های موجود فرار رویداده می‌شود. مضافاً اینکه این نظام و سازمان توزیع قدرت در انکشاف و توسعه‌ی خود می‌تواند بر حذف و اضافه شدن برخی از مالکیت‌ها و بازتوزیع دارایی‌ها (یعنی تغییر در مالکیت دارایی‌ها از طریق مصادره، خلع ید، غارت و حتی قانون) در اشکال فردی و جمعی به طور کلی منجر گردد.

انقلاب مشروطه و سقوط قاجاریه

انقلاب مشروطه‌ی ایران، که در اوایل قرن بیستم رخ داد، یکی از برجسته‌ترین و پیچیده‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران است که انعکاسی از نارضایتی گسترده مردم نسبت به نظام استبدادی قاجار و شرایط وخیم کشور بود. این جنبش نه تنها حاصل یک تحول اجتماعی و سیاسی گسترده بود، بلکه نشان‌دهنده‌ی ناکارآمدی و پوسیدگی ساختارهای حکومتی و سلطه بیگانه بر مقدرات ملت ایران بود.

ریشه‌های انقلاب مشروطه را می‌توان در استبداد بی‌حد و حصر قاجاریه جستجو کرد. شاهان قاجار، به‌ویژه در اواخر این سلسله، حکومتی بر پایه‌ی فساد و بی‌عدالتی برپا کرده بودند. حکومت، نه تنها از تامین نیازهای ابتدایی مردم عاجز بود، بلکه با مالیات‌های سنگین و مدیریت فاسد منابع ملی، زندگی را برای

اکثر ایرانیان دشوار کرده بود. در همین حال، نفوذ گسترده و مداوم قدرت‌های خارجی، به‌ویژه روسیه و بریتانیا، استقلال ایران را به‌شدت تحت‌الشعاع قرار داده بود. این دخالت‌ها که در قراردادهای ننگینی چون ۱۹۰۷ به اوج خود رسید، ایران را عملاً به یک میدان تقسیم نفوذ میان قدرت‌های استعماری تبدیل کرد؛ چیزی که خشم و تحقیر ملی‌گرایان و روشنفکران را برانگیخت.

مردم که از فساد درباریان و ناتوانی حکومت خسته شده بودند، خواهان پایان دادن به استبداد و برقراری عدالت بودند. ایجاد عدالت‌خانه به یک مطالبه‌ی عمومی تبدیل شد و روشنفکران و رهبران فکری جنبش خواستار حاکمیت قانون و تأسیس مجلس ملی شدند. در این میان، خواست عمومی برای محدود کردن قدرت مطلقه‌ی شاه و ایجاد نظامی مبتنی بر قانون‌مداری، بازتابی از آرزوهای مردم برای عبور از قرون طولانی استبداد و بی‌قانونی بود.

اهداف انقلاب مشروطه فراتر از محدود کردن قدرت شاه بود؛ این اهداف شامل استقلال از نفوذ خارجی، برپایی عدالت اجتماعی، و تضمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی بود. روشنفکران و انقلابیون مشروطه‌خواه، با الهام از تحولات جهانی، خواهان مطبوعات آزاد، احزاب سیاسی و حقوق اجتماعی برابر بودند. با این حال، مقاومت شدید نیروهای وابسته به دربار، روحانیون محافظه‌کار، و قدرت‌های خارجی مانع از تحقق کامل این اهداف شد.

با وجود این موانع، انقلاب مشروطه توانست نخستین قانون اساسی ایران را به تصویب برساند و مجلس شورای ملی را به‌عنوان نماد حاکمیت مردم ایجاد کند. فرمان مشروطیت برای تشکیل مجلس شورای ملی در ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی به امضای شاه قاجار صادر گردید و انتخابات برای تشکیل این مجلس و تدوین قانون اساسی انجام گرفت. اما محدودیت‌ها و سنگ‌اندازی‌ها باعث شد این دستاوردها نیز در نهایت به طور کامل محقق نشود. تلاش‌های نیروهای

ارتجاعی، از جمله کودتای محمدعلی‌شاه و دخالت‌های خارجی، روند این انقلاب را مختل کرد و نتایج آن را از مسیر اصلی خود منحرف ساخت.

از سوی دیگر، سقوط سلطنت قاجار نیز مستقیماً به ضعف‌های ساختاری و ناتوانی این سلسله در پاسخ به مطالبات جدید مردم مرتبط بود. فساد گسترده، ناکارآمدی و بی‌کفایتی شاهان قاجار، به‌ویژه محمدعلی‌شاه و احمدشاه، ضربات سنگینی بر مشروعیت این سلسله وارد کرد. احمدشاه، که در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخی ایران زمام امور را در دست داشت، به‌جای تلاش برای احیای اقتدار سلطنت، ضعف و انفعال نشان داد. این ضعف، به‌ویژه در جریان جنگ جهانی اول و پس از آن، باعث شد اقتدار سلطنتی به شدت متزلزل شود.

دخالت‌های خارجی نیز همچنان عاملی کلیدی در فروپاشی قاجار بودند. قدرت‌هایی چون بریتانیا و روسیه، با تقسیم ایران به مناطق نفوذ و دخالت در امور داخلی، نه تنها استقلال کشور را تضعیف کردند، بلکه اعتماد عمومی به حکومت را نیز از بین بردند. قراردادهایی مانند قرارداد ۱۹۱۹، که ایران را در عمل تحت قیمومیت بریتانیا قرار می‌داد، نماد کامل وابستگی و ضعف سلطنت قاجار بود.

در این میان، مشکلات اقتصادی نیز مزید بر علت شد. قحطی، مالیات‌های کمرشکن، و سوءمدیریت در منابع مالی، زندگی مردم را دشوارتر از پیش کرد و نارضایتی‌ها را گسترش داد. در عین حال، نهادهای حکومتی مانند ارتش و بوروکراسی دولتی که باید پایه‌های حکومت را تقویت می‌کردند، به‌شدت تضعیف شده بودند. ارتش قاجار، که فاقد انسجام و قدرت لازم برای حفظ امنیت و اعمال حاکمیت در سراسر کشور بود، نتوانست در برابر جنبش‌ها و نارضایتی‌های داخلی کاری از پیش ببرد.

جنبش‌های داخلی، مانند انقلاب مشروطه و نهضت جنگل، ضربات نهایی را بر پیکر نیمه‌جان قاجاریه وارد کردند. این جنبش‌ها، که تجلی نارضایتی گسترده

مردم از ساختار استبدادی و سلطه خارجی بودند، نشان دادند که سلطنت قاجار دیگر قادر به پاسخگویی به مطالبات مردم نیست. ضعف احمدشاه در مدیریت این بحران‌ها و ناتوانی او در اصلاحات جدی، نهایتاً به فروپاشی این سلسله انجامید. سقوط قاجار و پایان یافتن حکومت این سلسله، هرچند فرصتی برای تغییرات ساختاری و مدرن‌سازی ایران فراهم کرد، اما راه را برای قدرت‌گیری نظامی‌ها و سرکوب دوباره خواسته‌های مردم باز کرد. در نهایت، انقلاب مشروطه و سقوط قاجار هر دو نمایانگر ناکامی‌های تاریخی در تحقق آرزوهای مردم برای آزادی، استقلال، و عدالت اجتماعی بودند.

پهلوی اول

ظهور و سقوط رضاخان میرپنج، بنیان‌گذار سلسله پهلوی، نمایانگر تلاقی دو نیروی متضاد در تاریخ معاصر ایران است: تمایل به مدرن‌سازی و توسعه از یک سو، و گرایش به تمرکز قدرت و اقتدارگرایی از سوی دیگر. رضاخان که با استفاده از ضعف حکومت قاجار و آشفتگی‌های داخلی کشور به قدرت رسید، دوره‌ای از اصلاحات گسترده و تغییرات ساختاری را آغاز کرد که در عین تأثیرات مثبت، با سرکوب سیاسی و محدودیت آزادی‌ها همراه بود.

رضاخان در شرایطی که ایران از بی‌ثباتی و دخالت‌های خارجی رنج می‌برد، توانست با تکیه بر ارتش و حمایت روشنفکرانی که خواهان ایجاد نظم و ثبات بودند، به قدرت برسد. برخلاف سلسله قاجار که اغلب به بی‌کفایتی و فساد شهرت داشت، رضاخان خود را مردی عمل‌گرا معرفی کرد که هدف اصلی‌اش تأسیس یک حکومت مقتدر مرکزی و پایان دادن به نفوذ قدرت‌های محلی و بی‌نظمی اجتماعی بود.

مدرن‌سازی ایران در دوران رضا شاه با تأسیس نهادهایی مانند ثبت احوال، دادگستری مدرن، و بانک ملی، همچنین ایجاد زیرساخت‌هایی چون راه‌آهن

سراسری و تأسیس دانشگاه تهران، تحولی بی‌سابقه در ساختار اداری و اجتماعی کشور ایجاد کرد. این اقدامات، هرچند از نظر اجرایی موفق بودند، اما با تمرکز بیش از حد بر اقتدار دولت مرکزی همراه شدند. او اصلاحات آموزشی را به اجرا درآورد، مدارس نوین تأسیس کرد و برای کاهش وابستگی ایران به واردات، صنایع نوپایی را پایه‌گذاری کرد. این تلاش‌ها نه تنها چهره‌ای مدرن به ایران بخشید، بلکه به شکلی بی‌سابقه، زمینه‌ساز تغییرات اجتماعی عمیق شد.

رضا شاه همچنین در جهت تغییر فرهنگ عمومی جامعه، اقداماتی مانند کشف حجاب اجباری و تغییر لباس سنتی به لباس‌های مدرن انجام داد. این اصلاحات که بخشی از سیاست‌های تجددگرایانه‌ی وی بود، گرچه در ابتدا با مقاومت‌هایی روبرو شد، اما نشان‌دهنده تلاش او برای ایجاد همگامی ایران با جریان‌های مدرن جهانی بود. با این حال، عدم توجه کافی به زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی این تغییرات، باعث شد که برخی از آنها به جای پذیرش عمومی، به منبع نارضایتی تبدیل شوند.

در عرصه سیاست خارجی، رضا شاه با هدف تأمین استقلال ایران، تلاش کرد میان قدرت‌های جهانی تعادلی برقرار کند. اگرچه در مواردی ناچار به همکاری با قدرت‌هایی چون بریتانیا شد، اما اقدامات او به‌ویژه در زمینه‌ی ملی‌سازی منابع و تقویت اقتصاد داخلی نشان از تمایل به کاهش وابستگی خارجی داشت. با این حال، این سیاست‌ها در شرایط جنگ جهانی دوم و با گسترش نفوذ آلمان در ایران، باعث نگرانی متفقین شد و زمینه‌ساز اشغال کشور توسط نیروهای بریتانیا و شوروی گردید.

سقوط رضا شاه در سال ۱۳۲۰ نتیجه ترکیبی از عوامل داخلی و خارجی بود. حضور نیروهای آلمانی در ایران و تلاش‌های او برای حفظ بی‌طرفی در جنگ جهانی دوم، باعث شد متفقین به اشغال ایران وادار شوند. در داخل کشور نیز تمرکز قدرت در دست رضا شاه و سرکوب آزادی‌های سیاسی، نارضایتی

عمومی را افزایش داده بود. مردم و نخبگان که ابتدا اصلاحات او را ستایش می‌کردند، در برابر سرکوب سیاسی و فساد دستگاه‌های دولتی، به‌تدریج از حکومت وی فاصله گرفتند.

رضا شاه، علیرغم تمام دستاوردهایش در زمینه مدرن‌سازی و ایجاد نظم، نتوانست مشروعیتی پایدار برای حکومت خود ایجاد کند. تمرکز قدرت و عدم مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها، نقطه‌ضعفی بود که در نهایت به سقوط او انجامید. سیاست‌های او، به‌رغم موفقیت‌های اقتصادی و زیرساختی، به دلیل وابستگی بیش از حد به قدرت فردی و عدم اعتماد به نهادهای مردمی، دوام نیاورد.

در نهایت، رضا شاه که با رویای ساختن ایران مدرن به قدرت رسیده بود، در تبعید از دنیا رفت و سلطنت پهلوی به دست پسرش، محمدرضا، ادامه یافت. تجربه دوران دیکتاتوری رضا شاه نشان داد که حتی بلندپروازانه‌ترین اصلاحات نیز بدون مشارکت و همراهی مردم نمی‌تواند به ثبات و پایداری منجر شود.

پهلوی دوم

محمدرضا شاه پهلوی، در فضایی از آشفتگی سیاسی و بی‌ثباتی داخلی، به عنوان جانشین رضا شاه به قدرت رسید. اشغال ایران در جریان جنگ جهانی دوم توسط متفقین، استعفای اجباری رضا شاه و تبعید او، کشور را در وضعیتی نامطمئن قرار داده بود. محمدرضا شاه که در ابتدای سلطنت جوان و فاقد تجربه بود، در مواجهه با نیروهای مختلف داخلی و خارجی، تلاش کرد تا قدرت خود را مستحکم کند، اما مسیر او با تضادها، نارضایتی‌ها و تحولات گسترده‌ای همراه شد.

در دهه‌های نخست حکومت او، بحران‌های سیاسی کشور را درنوردید. ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر محمد مصدق به عنوان نمادی از مبارزه با

استعمار و بازپس‌گیری منابع ملی، نقطه عطفی در تاریخ ایران بود. اما کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که با دخالت مستقیم سازمان‌های اطلاعاتی بریتانیا و آمریکا و همراهی نیروهای وفادار به شاه صورت گرفت، دولت مصدق را سرنگون کرد و محمدرضا شاه را دوباره به قدرت بازگرداند. این کودتا که بسیاری آن را بازگشت به استبداد می‌دانستند، شکاف عمیقی میان حکومت و بخش بزرگی از جامعه به وجود آورد و نفرت عمومی از وابستگی شاه به قدرت‌های خارجی را تشدید کرد.

شاه در دهه ۱۳۴۰ با طرح «انقلاب سفید»، مجموعه‌ای از اصلاحات اقتصادی و اجتماعی را اجرا کرد که هدفش مدرن‌سازی کشور و کاهش نفوذ نیروهای سنتی بود. این اصلاحات که شامل اصلاحات ارضی، اعطای حق رأی به زنان، و برنامه‌های آموزشی و بهداشتی می‌شد، در عمل موجب نارضایتی گسترده‌ای گردید. مالکان بزرگ و روحانیون که قدرت و منافعشان تهدید شده بود، با این اصلاحات به شدت مخالفت کردند. افزون بر این، اجرای ناقص و نابرابر اصلاحات، به شکاف بیشتر میان طبقات اجتماعی و نارضایتی دهقانان و کارگران انجامید.

برای حفظ حکومت، شاه سازمان امنیتی ساواک را ایجاد کرد که به نماد سرکوب و خفقان سیاسی بدل شد. سرکوب مخالفان، چه چپ‌گرایان و چه نیروهای مذهبی، فضای سیاسی کشور را بسته‌تر کرد. هم‌زمان، نزدیکی شاه به آمریکا و وابستگی بیش از حد به حمایت غرب، مشروعیت داخلی او را بیشتر زیر سؤال برد. دخالت‌های مکرر در امور داخلی ایران از سوی قدرت‌های خارجی، از کودتای ۲۸ مرداد گرفته تا نفوذ سنگین آمریکایی‌ها در ساختارهای نظامی و اقتصادی کشور، باعث شد بسیاری حکومت او را دست‌نشانده، ژاندارم منطقه و نماینده منافع خارجی بدانند.

در دهه ۱۳۵۰، درآمدهای نفتی به شکلی بی‌سابقه افزایش یافت. شاه این ثروت را صرف برنامه‌های جاه‌طلبانه‌ی مدرنیزاسیون، توسعه صنعتی و نظامی کرد. اما این سیاست‌ها که به شکل گسترده‌ای از بالای هرم قدرت طراحی و اجرا می‌شد، به جای ایجاد رفاه همگانی، شکاف طبقاتی را عمیق‌تر کرد. شهرها با سرعت مدرن می‌شدند، اما روستاها و حاشیه‌نشینان از این توسعه بهره‌ای نمی‌بردند. فساد گسترده در دستگاه‌های دولتی و سلطه‌ی خاندان پهلوی بر اقتصاد، اعتماد عمومی را به شدت تضعیف کرد.

از سوی دیگر، سرکوب سیاسی و محدودیت آزادی‌های مدنی و مطبوعاتی، فضا را برای گفتمان انتقادی مسدود کرد. همین شرایط، زمینه را برای رشد اسلام چهره‌های مخالف، با انتقاد از وابستگی شاه به غرب، سرکوب آزادی‌ها، و بی‌توجهی به هویت اسلامی مردم، توانست نیرویی قدرتمند در برابر حکومت ایجاد کند. جنبش‌های دانشجویی، کارگری، و مذهبی به تدریج به یکدیگر پیوستند و شعارهای انقلابی را تقویت کردند.

سرانجام، در اواخر دهه ۱۳۵۰، نارضایتی‌های انباشته‌شده از فساد، ناپرابری، وابستگی به غرب و سرکوب سیاسی به انفجاری بزرگ انجامید. انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ با حمایت گسترده‌ی مردمی، از روشنفکران و دانشجویان تا کارگران و روحانیون، به پیروزی رسید. محمدرضا شاه که از ایجاد تغییرات عمیق و اصلاحات ضروری ناتوان بود، مجبور به ترک کشور شد و رژیم که بر پایه اقتدارگرایی، مشارکت خارجی و دولت محوری (بوروکراتیک) شکل گرفته بود، جای خود را به یک نظام نوظهور با محوریت اسلام سیاسی داد.

نظام جدید که وعده عدالت، استقلال و بازگشت به هویت اسلامی را داده بود، در ابتدا با حمایت مردمی مواجه شد، اما به‌زودی با چالش‌هایی در تحقق وعده‌های خود روبه‌رو گردید. این روند نشان داد که تضادهای ریشه‌دار در جامعه

ایران، چه در دوران پهلوی و چه پس از آن، همچنان به اشکال مختلف ادامه دارند.

قیام سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) و سقوط سلطنت پهلوی و عروج اسلام سیاسی

در سال‌های پایانی حکومت دیکتاتوری محمدرضا شاه، افزایش فساد ساختاری، سرکوب گسترده مخالفان و نبود آزادی‌های سیاسی، موجی از نارضایتی عمیق اجتماعی را به همراه داشت. رژیمی که به جای پاسخ‌گویی به مطالبات عمومی، به انباشت قدرت و ثروت مشغول بود، فضای جامعه را برای پیوستن گروه‌های مختلف مخالف از جمله مذهبی‌ها، گروه‌های چپ و ملی‌گرایان به صفوف اپوزیسیون آماده کرد. ناتوانی نظام شاهنشاهی در مدیریت بحران‌ها، همراه با انکار حق مردم برای مشارکت واقعی در تصمیم‌گیری‌ها، موجب شد که پایه‌های حکومت به شدت لرزان شود.

اعتراضات گسترده سال‌های ۱۳۵۶ (۱۹۷۸) و ۱۳۵۷ (۱۹۷۹)، که از عمق نارضایتی‌های انباشته‌شده نشأت می‌گرفت، با حضور پرشور اقشار مختلف مردم، به اعتصاب‌ها و نافرمانی‌های مدنی فراگیر تبدیل شد. سرکوب خشن معترضان و بی‌اعتنایی به خواسته‌های آنان از سوی حکومت، نه تنها بحران را مهار نکرد بلکه به مشروعیت‌زدایی کامل از نظام پهلوی انجامید. این ناتوانی شاه در ارائه راهکارهای مؤثر یا گشودن درهای گفتگو با مخالفان، عملاً زمینه را برای سقوط رژیم هموار کرد.

سرانجام، در بهمن ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹)، محمدرضا شاه که دیگر در برابر فشارهای داخلی و بین‌المللی تاب نیاورده بود، کشور را ترک کرد. انقلاب اسلامی به رهبری آیت‌الله خمینی به قدرت رسید و نظامی تازه با وعده‌های بزرگ اما مبهم جایگزین حکومت پهلوی شد. تغییرات شتاب‌زده و ساختارهای جدیدی

که پس از انقلاب شکل گرفتند، نه تنها نظم گذشته را برهم زدند، بلکه مسیر تاریخ معاصر ایران را به سمت تحولات عمدتاً پیش‌بینی‌ناپذیری سوق دادند.

ویژگی‌های اصلی حاکمان جمهوری اسلامی از ابتدا نشان‌دهنده ترکیب ایدئولوژی دینی با سیاست‌هایی مبتنی بر کنترل شدید و سرکوب سیستماتیک بوده است. محور اصلی این حکومت، ولایت فقیه است که با تمرکز بی‌سابقه قدرت در دست یک فرد، نوعی ساختار بسته و غیرپاسخگو ایجاد کرده است. این تمرکز قدرت که با حذف نظام‌مند مخالفان و سرکوب آزادی‌های سیاسی همراه شده، امکان هرگونه تغییر یا اصلاح جدی را عملاً از بین برده است.

حاکمان جمهوری اسلامی با ادغام دین و سیاست (اسلام سیاسی) و تحمیل قرائت خاص خود از شریعت، فضایی محدود و پرتنش را برای زندگی اجتماعی مردم فراهم کرده‌اند. در عین حال، ادعای استقلال‌طلبی و مبارزه با نفوذ خارجی، بیشتر به ابزاری برای توجیه سیاست‌های سرکوبگرانه داخلی و بهره‌گیری از منابع ملی برای مداخله در مسائل منطقه‌ای تبدیل شده است. این سیاست‌ها نه تنها به تحریم‌های گسترده و فشارهای اقتصادی سنگین بر مردم انجامیده، بلکه در بسیاری موارد، به انزوای بین‌المللی کشور دامن زده است.

ایدئولوژی ضدغربی حکومت، همراه شعار محو اسرائیل و پیگیری پروژه عمق استراتژیک و ایجاد زنجیره‌ای از مزدوران مسلح و مبادرت به جنگ‌های نیابتی علیه اسرائیل با صرف مبالغی افزون بر ۱۰۰ میلیارد دلار در کشورهای پیرامون کشور مذکور، همراه با تمرکز بر شعارهای عدالت اجتماعی، عملاً در عمل به توزیع ناکارآمد منابع و افزایش شکاف طبقاتی منجر شده است. حمایت‌های اقتصادی از افسار خاص، که بیشتر جنبه تبلیغاتی داشته، نتوانسته است مانع از گسترش فقر و نابرابری در جامعه شود. کنترل گسترده بر رسانه‌ها و فضای عمومی، سرکوب هرگونه صدای مخالف و محدودیت شدید آزادی بیان، از ابزارهای اصلی حاکمان برای تداوم سلطه خود بوده است.

در کنار این، نهادهای نظامی و امنیتی مانند سپاه پاسداران که نقشی فزاینده‌تر از وظایف نظامی خود یافته‌اند، به یکی از بازیگران اصلی اقتصاد و سیاست داخلی تبدیل شده‌اند. این نفوذ گسترده، ساختار اقتصادی کشور را به شدت ناکارآمد و غیرشفاف کرده و دسترسی عادلانه به منابع را محدود ساخته است. حفظ قدرت حاکمان جمهوری اسلامی تاکنون بر پایه سرکوب گسترده، مشروعیت دینی القاشده، توزیع محدود منابع برای جلب حمایت بخشی از جامعه، و مدیریت مستبدانه و دیکتاتورمآبانه بحران‌های متعدد بنا شده است. این عوامل، هرچند بقای رژیم را تضمین کرده‌اند، اما هزینه‌های سنگینی برای مردم به همراه داشته‌اند و بسیاری از ظرفیت‌های بالقوه کشور را از بین برده‌اند. با این وجود، سرکوب مداوم نمی‌تواند به طور نامحدود به مشروعیت‌بخشی یا پایداری چنین نظامی کمک کند، چرا که صدای تغییر همواره از دل نارضایتی‌های سرکوب‌شده بلند می‌شود.

قدرت پس از انقلاب اسلامی در ایران به‌جای تحقق وعده‌های عدالت اجتماعی، به بازتولید سلطه طبقاتی پرداخت. این وضعیت قابل تحلیل در سه محور است:

انقلاب طبقاتی ناپایدار: انقلاب اسلامی یک ائتلاف ناپایدار میان اقشار و طبقات مختلف بود که به‌سرعت پس از پیروزی به تضاد درونی دچار شد. روحانیت با حذف گروه‌های دیگر، مسیر انقلاب را به نفع خود مصادره کرد. هم‌اکنون یک نظام الیگارشیکی و رانت خوار مشتمل بر قشر روحانیت، نیروهای امنیتی و نظامی و دیوان سالاری گسترده و چند لایه که اساساً بر رده‌های بالایی سپاه پاسداران متکی است، و ده‌ها نهاد نیمه دولتی و نیمه خصوصی دیگر، با تمرکز همه قوای سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی در نهاد ولایت مطلقه فقیه بر کشور حکومت می‌کند. نهاد ولایت مطلقه فقیه چونان نهادی ماقبل سرمایه‌داری و کهنه و ارتجاعی، غیرپاسخگو و فرافکنی، یک ساختار کاملاً

استبدادی و ضد دموکراتیک مکی بر رانت و انحصارات گوناگون اقتصادی، دشمن اصلی و مقدم کارگران و زحمتگشان ایران است.

استمرار نابرابری طبقاتی: به‌رغم شعارهای عدالت‌خواهانه، ساختار اقتصادی ایران همچنان نابرابری‌های طبقاتی را بازتولید کرده است. حتی در مواردی، این نابرابری‌ها نسبت به دوره پهلوی عمیق‌تر شده‌اند.

بحران مشروعیت طبقاتی: نارضایتی‌های اجتماعی ناشی از فقر، تبعیض، و بی‌عدالتی، پایه‌های مشروعیت حاکمان فعلی را تهدید کرده و نشان‌دهنده تناقض‌های ساختاری قدرت است.

از مهمترین تناقضات و فاکتورهایی که به طور کلی ماهیت و عملکرد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی رژیم اسلامی و اسلام سیاسی را می‌سازد به محورهای زیر می‌توان تاکید کرد:

اقتصاد رانتی و فساد: نهادهای انقلابی و شبه دولتی و نهادها و کارتل‌های اقتصادی مانند بنیاد مستضعفان، بنیاد ۱۵ خرداد، آستان قدس رضوی و شرکت‌های تحت پوشش سپاه پاسداران به‌جای تحقق عدالت اجتماعی، به ابزارهایی برای انباشت سرمایه و قدرت برای یک طبقه خاص تبدیل شدند.

نابرابری اقتصادی و اجتماعی: شکاف طبقاتی میان الیگارشی سرمایه داری حاکم و فرودستان گسترش یافت. اقشار محروم که انقلاب را به امید عدالت و آزادی آغاز کرده بودند، به مرور زمان از توهمات خود دست کشیدند و روند ریزش در میان توده‌های هوادار رژیم آغاز گردید.

سرکوب نیروهای انقلابی و چپ‌گرا: نیروهای چپ و دموکرات و انقلابی که عدالت اجتماعی و برابری را به‌عنوان اهداف اصلی انقلاب مطرح می‌کردند، به‌سرعت سرکوب شدند. این سرکوب نشان‌دهنده تسلط طبقات ارتجاع و ضدانقلاب سنتی و مذهبی بر تحول عدالت‌خواهانه جامعه بود.

صف بندی نوین طبقاتی

برای تحلیل ماهیت طبقاتی، گروه‌ها، و اقشار اجتماعی که با انقلاب اسلامی ایران به قدرت رسیدند و بررسی آنها از دیدگاه انتقادی و انقلابی، باید به زمینه‌های تاریخی، اقتصادی، و اجتماعی شکل‌گیری این گروه‌ها و روابط قدرت توجه کرد. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ نه تنها یک تغییر در ساختار سیاسی بلکه تغییر در ماهیت طبقاتی قدرت را نیز به همراه داشت.

۱. زمینه طبقاتی پیش از انقلاب

رژیم پهلوی یک ائتلاف طبقاتی میان سرمایه‌داران بزرگ خصوصی کارگزار شرکت‌ها و کارتل‌های خارجی، بورژوازی بزرگ وابسته به دولت، و زمین‌داران بزرگ سنتی بود. این نظام با اتکا به نفت، سرمایه‌گذاری خارجی، و سرکوب سیاسی، به شدت وابسته به سرمایه داری جهانی و مدرن‌سازی از بالا بود. بورژوازی متوسط و ملی و بومی علاوه بر فشارهای رقابتی بورژوازی بوروکراتیک و الیگارشسی سرمایه داری حاکم، عملاً نقشی در سیاست و قدرت نداشت و از منابع و ثروت‌های کشور از جمله نفت و گاز بهره‌ای نمی‌برد. بازاریان عمده و بازرگانی داخلی نیز در زمره ناراضیان بود و نسبت به روند سرمایه داری دهه ۴۰ و ۵۰ خورشیدی خود را بازنده می‌دید و در موضع سهم خواهی بود.

طبقات تحت ستم شامل کارگران، کشاورزان فقیر، و اقشار متوسط شهری (خرده‌بورژوازی سنتی و کارمندان دولت) که تحت فشارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قرار داشتند، نیروی اصلی نارضایتی اجتماعی را شکل دادند. مهاجرت گسترده روستاییان به شهرها نیز منجر به ایجاد حاشیه‌نشینان و اقشار محروم شد.

۲. نیروهای اجتماعی مؤثر در انقلاب

انقلاب اسلامی به‌رغم داشتن ظاهر مذهبی، در بطن خود بازتاب تضادهای طبقاتی و اجتماعی عمیق بود. نیروهای مختلفی با منافع متضاد در این انقلاب شرکت کردند:

✓ طبقات پایین و فرودست، شامل کارگران، دهقانان فقیر، و حاشیه‌نشینان شهری که به امید عدالت اقتصادی و پایان نابرابری به انقلاب پیوستند.

✓ خرده‌بورژوازی سنتی شامل بازاریان، روحانیون، و پیشه‌وران که در دوران پهلوی به‌دلیل نفوذ فرهنگ غربی و رشد سرمایه‌داری دولتی به حاشیه رانده شده بودند خواستار سهم بیشتری در بازارهای رو به گسترش سرمایه و درآمدهای نفتی بودند.

✓ روشنفکران و نیروهای انقلابی شامل گروه‌ها و محافل چپ، ملی‌گرا، و مذهبی که ایدئولوژی‌های متفاوتی داشتند ولی همگی در مخالفت با رژیم پهلوی همسو بودند، عمدتاً رژیم پهلوی را به عنوان حکومت وابسته به غرب مورد انتقاد و اعتراض و تعرض قرار می‌دادند.

✓ طبقات متوسط مدرن، شامل دانشجویان، معلمان، و کارمندان که از سرکوب سیاسی و فساد حکومت پهلوی به ستوه آمده بودند که علاوه بر مشکلات اقتصادی از فقدان آزادی و سلطه استبداد و دیکتاتوری معترض بودند.

هر دو رسته‌ی اجتماعی اخیر خواهان توزیع عادلانه قدرت، کاهش و یا محو استبداد و دیکتاتوری بودند.

۳. ماهیت طبقاتی نیروهای حاکم پس از انقلاب

با پیروزی قیام در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، یک ائتلاف موقت از نیروهای ملی و اسلامی شکل گرفت، اما به سرعت تضادهای طبقاتی و ایدئولوژیک درون آن نمایان شد. روحانیت سیاسی با اتکا به ائتشار مذهبی خرده‌بورژوازی و حمایت بخش‌هایی از حاشیه‌نشینان شهری، قدرت را به‌دست گرفت. مهم‌ترین ویژگی‌های این نیروها به شرح زیر است:

✓ خرده‌بورژوازی سنتی و مذهبی: این بخش شامل بازاریان و روحانیون بود که نقش عمده‌ای در پشتیبانی مالی و ایدئولوژیک از هسته‌های رهبران که در طی بحران سیاسی سال‌های انتهایی نظام سلطنت شکل گرفته بودند، داشتند. پس از قیام و سقوط سلطنت، این طبقه توانست با تکیه بر نهادهای جدید (مانند سپاه پاسداران، بسیج، کمیته‌های انقلاب و مساجد)، موقعیت اقتصادی و سیاسی خود را تقویت کند. آنان به دنبال بازگشت به ارزش‌های مذهبی و سنتی بودند و با هرگونه ایدئولوژی چپ‌گرا یا لیبرال که منافع سرمایه‌داری سنتی را تهدید می‌کرد، مقابله کرده است.

✓ بورژوازی جدید و نوخاسته: در دهه‌های بعد از قیام ۱۳۵۷، یک طبقه بورژوازی جدید شکل گرفت که وابسته به نهادهای «انقلابی» و دولتی بود. این طبقه با استفاده از نهادهای اقتصادی مانند بنیاد مستضعفان و صندوق‌های دولتی و آستان قدس رضوی و بنیاد پانزده خرداد و بنیاد علوی و بنیادهای مالی مختلف دیگر که بعداً به بانکهای خصوص متعلق به نیروهای نظامی و امنیتی تبدیل شدند، به منافع اقتصادی عظیمی دست یافت. این گروه از طریق روابط نزدیک با قدرت

سیاسی (از جمله روحانیت و سپاه پاسداران و دولت) به کنترل منابع اقتصادی کشور پرداخت و در عمل به بازتولید سرمایه‌داری دولتی و شبه‌سرمایه‌داری رانت خوار و دلال منجر شد.

✓ طبقات فرودست: کارگران و زحمتکشان شهری و روستایی و افشار محروم حاشیه شهرها، که امید داشتند انقلاب منجر به عدالت اجتماعی شود، عملاً به حاشیه رانده شدند. سیاست‌های اقتصادی مانند خصوصی‌سازی‌ها و رشد بیشتر سرمایه‌داری دولتی و انواع انحصارات شبه دولتی و نیمه خصوصی و خصوصی، شرایط این طبقات را نه تنها بهبود نبخشید بلکه در بستر فسادهای گسترده اقتصادی و تحریم و جنگ هشت ساله با عراق طی سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ و انزوای سیاسی کشور در عمل، فقیرتر و محروم‌تر گردیدند. بخش‌های کوچکی از این طبقات به‌عنوان نیروی بسیجی و نظامی در خدمت حفظ نظام درآورده شدند، اما از مزایای اقتصادی و اجتماعی انقلاب محروم ماندند.

نتیجه‌گیری:

به‌طور کلی، ماهیت طبقاتی حاکم پس از انقلاب اسلامی را می‌توان به شکل یک ائتلاف موقت میان خرده‌بورژوازی سنتی و بورژوازی جدید وابسته به دولت تعریف کرد که به مرور زمان به تثبیت سلطه یک طبقه‌ی خاص مشتمل بر جناح‌ها و باندهای متعدد انجامید. این باندها و جناح‌ها تشکیل یک الیگارشی امنیتی-نظامی-روحانی تحت اتوریته‌ی ولایت مطلقه‌ی فقیه می‌دهند که با شیوه‌های سرکوبگرانه و شبه فاشیستی و اختناق و سانسور به حیات خود ادامه داده‌اند. از دیدگاه انقلابی، این روند به معنی خیانت به آرمان‌های عدالت‌طلبانه‌ی

انقلاب بوده و نشان‌دهنده‌ی ضرورت تغییرات رادیکال، دموکراتیک و انقلابی در ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی موجود است.

جنبش‌های عمومی ۹۶، ۹۸، ۱۴۰۱ (زن زندگی آزادی) و تشدید بحران

سیاسی

سلسله اعتراضات عمومی دی ماه ۹۶ آبان ۹۸ و جنبش انقلابی زن زندگی آزادی در ۱۴۰۱ مجموعه‌ی رویدادهای پیشرونده و پیشتازی بودند که نشان داد بخش پیشرو جنبش‌های انقلابی و اجتماعی یکسره با تغییرات و اصلاحات در چارچوب نظام جمهوری اسلامی قطع امید کرده است. در جنبش دی ماه ۹۶ با شعار «اصلاح طلب اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا» مرزبندی و عدم اعتقاد خود را با نمایش‌های انتخاباتی که به طور دوره‌ای توسط اصلاح‌طلبان حکومتی تبلیغ می‌شد و مدعی اصلاحات و وعده وعیدهای گوناگون بود به آشکارا اعلام داشت. اعتراضات دی‌ماه ۱۳۹۶، نخستین خیزش گسترده مردمی پس از اعتراضات ۱۳۸۸، در مشهد آغاز شد و به سرعت به شهرهای دیگر گسترش یافت. این اعتراضات ریشه در بحران معیشتی، فقر گسترده، بیکاری، افزایش قیمت کالاهای اساسی و خدمات، فساد اقتصادی و ناکارآمدی دولت داشت. سیاست‌های ریاضتی مانند کاهش یارانه‌ها و افزایش مالیات‌ها نیز نارضایتی اقتصادی را تشدید کرد.

علاوه بر مسائل اقتصادی، فساد ساختاری، سوءمدیریت، شکاف طبقاتی و هزینه‌کرد منابع کشور برای حمایت از گروه‌های نیابتی خارجی باعث نارضایتی عمیق اجتماعی و سیاسی شد. شعارهای اولیه اقتصادی به سرعت به شعارهای ضدحاکمیتی مانند "مرگ بر دیکتاتور" و "نه غزه، نه لبنان" تبدیل شد. اعتراضات عمدتاً در شهرهای کوچک و متوسط رخ داد که بیشتر از مشکلات اقتصادی رنج می‌بردند.

حاکمیت این اعتراضات را با سرکوب شدید پاسخ داد، از جمله بازداشت گسترده معترضان، کشته شدن ده‌ها نفر، و محدودسازی اینترنت. رژیم تلاش کرد اعتراضات را به دخالت خارجی نسبت دهد و آن را کوچک جلوه دهد. با این حال، این جنبش نشان داد که نارضایتی اقتصادی می‌تواند به نارضایتی سیاسی تبدیل شود و به لایه‌های وسیع‌تری از جامعه سرایت کند.

اعتراضات دی‌ماه ۱۳۹۶ (۲۰۱۷) با شکستن تابوی اعتراضات اقتصادی، مقدمه‌ای برای خیزش‌های بعدی مانند اعتراضات آبان ۱۳۹۸ و جنبش زن، زندگی، آزادی شد. این رویداد مشروعیت نظام را تضعیف کرد و نشان داد که مسائل اقتصادی می‌توانند بحران‌های سیاسی جدی ایجاد کنند. اگرچه سرکوب‌ها مانع موفقیت فوری اعتراضات شد، اما تأثیرات عمیقی بر گفت‌وگوهای سیاسی و اجتماعی ایران گذاشت.

اعتراضات آبان ۱۳۹۸ (۲۰۱۹) که به "جنبش آبان" شناخته می‌شود، یکی از گسترده‌ترین و خونین‌ترین خیزش‌های مردمی در تاریخ معاصر ایران بود. این جنبش در پی اعلام ناگهانی افزایش سه برابری قیمت بنزین در ۲۴ آبان ۱۳۹۸ آغاز شد و در مدت کوتاهی به بیش از ۱۰۰ شهر گسترش یافت. اعتراضات ریشه در مشکلات اقتصادی از جمله تورم، کاهش ارزش پول ملی، و شکاف طبقاتی عمیق داشت. مردم از سوءمدیریت دولت و فساد گسترده ناراضی بودند و معتقد بودند که افزایش قیمت بنزین نیز صرف بهبود شرایط مردم نخواهد شد. شعارهای معترضان از مسائل اقتصادی فراتر رفت و جنبه‌های ضدحاکمیتی پیدا کرد.

در این اعتراضات، نیروهای امنیتی و نظامی با خشونت بی‌سابقه، از جمله استفاده از گلوله جنگی، به سرکوب معترضان پرداختند. گزارش‌ها حاکی از کشته شدن بیش از ۱۵۰۰ نفر، شامل زنان و کودکان، و زخمی و بازداشت شدن

هزاران نفر دیگر بود. بسیاری از بازداشت‌شدگان تحت شکنجه قرار گرفتند و تعدادی در زندان جان باختند. دولت برای جلوگیری از هماهنگی معترضان، اینترنت را به طور کامل قطع کرد و کشور برای چندین روز از جهان جدا شد.

این جنبش بدون رهبری مشخص و به صورت خودجوش شکل گرفت. سرکوب خونین اعتراضات توجه جهانی را به وضعیت حقوق بشر در ایران جلب کرد و فشارهای بین‌المللی بر حکومت افزایش یافت. در داخل کشور، اعتراضات به طور عمیقی شکاف میان مردم و حاکمیت را تشدید کرد. معترضان به این نتیجه رسیدند که تغییرات تدریجی یا اصلاحات از درون سیستم کارآمد نیست و حکومت اصلاح‌ناپذیر است. این رویداد همچنین به کاهش شدید اعتماد به اصلاح‌طلبان حکومتی و تقویت گفتمان تغییرات بنیادین انجامید.

جنبش آبان ۹۸، علی‌رغم سرکوب شدید، تأثیرات مهمی بر گفتمان سیاسی و اجتماعی ایران گذاشت. این اعتراضات پایه‌ای برای شکل‌گیری و هماهنگی بیشتر در جنبش‌های بعدی، به‌ویژه اعتراضات ۱۴۰۱ (زن، زندگی، آزادی)، شد. مردم از تجربیات آبان برای ایجاد همبستگی بیشتر استفاده کردند. همچنین، این اعتراضات نمادی از خشم عمومی نسبت به وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور بود و تمایل به تغییرات اساسی در ساختار حکومت را در جامعه تقویت کرد.

جنبش "زن، زندگی، آزادی" در سال ۱۴۰۱ در ایران پس از مرگ مهسا (ژینا) امینی، دختری ۲۲ ساله از سقز که در بازداشت گشت ارشاد جان باخت، آغاز شد. این رویداد در شهریور ۱۴۰۱ (سپتامبر ۲۰۲۲) رخ داد و به سرعت به موجی از اعتراضات سراسری تبدیل شد که یکی از گسترده‌ترین، ماندنی‌ترین و جهت دارترین جنبش‌های مردمی در تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود.

مرگ مهسا امینی که نمادی از خشونت ساختاری علیه زنان و سرکوب آزادی‌های فردی بود، به کانونی برای اتحاد گروه‌های مختلف جامعه تبدیل شد. شعار "زن، زندگی، آزادی" از جنبش‌های کردستان (که سابقه‌ی استفاده از این شعار در آنجا وجود داشت) سرچشمه گرفت و به نمادی برای اعتراض به سرکوب‌های سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی در ایران بدل گردید.

این جنبش ویژگی‌های منحصربه‌فردی داشت که تمامی اقشار جامعه، از جمله زنان و دختران، به‌ویژه نسل جوان که در خیابان‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها اعتراضات را هدایت می‌کردند و برداشتن روسری و آتش زدن آن از نمادهای برجسته این اعتراضات بود؛ مردان جوان، که به حمایت از حقوق زنان و همچنین مطالبه آزادی‌های سیاسی و اجتماعی پیوستند؛ گروه‌های اقلیتی و مذهبی مانند کردها، بلوچ‌ها و دیگر اقلیت‌ها که همواره تحت تبعیض بودند؛ و همبستگی پرشور دانشجویان در دانشگاه‌ها به مراکز کلیدی تجمعات اعتراضی تبدیل شدند. این جنبش مطالبات گسترده‌ای را مطرح کرد که شامل جنبه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی می‌شد:

✓ پایان دادن به سرکوب و خشونت علیه زنان و لغو قوانین اجباری مانند حجاب و خواست آزادی‌های فردی.

✓ آزادی‌های سیاسی از جمله حق تجمع، بیان و اعتراض بدون سرکوب.

✓ برابری جنسیتی و اجتماعی، حذف تبعیض‌های ساختاری در نظام آموزشی، شغلی و اجتماعی.

✓ بهبود شرایط اقتصادی، اعتراض به فساد، تورم و نابرابری اقتصادی.

✓ احترام به حقوق اقلیت‌های قومی و مذهبی، مقابله با تبعیض علیه گروه‌های قومی و ملی و اعتقادی مانند کردها، بلوچ‌ها و بهاییان.

این جنبش رهبر مشخصی نداشت و بیشتر به‌صورت خودجوش و با هماهنگی و رهبری غیرمتمرکز پیش می‌رفت. استفاده از شبکه‌های اجتماعی چون اینستاگرام و توئیتر (X) نقشی کلیدی در اطلاع‌رسانی و هماهنگی اعتراضات داشتند. اعتراضات در خارج از ایران، به‌ویژه در میان ایرانیان مهاجر و حامیان بین‌المللی حقوق بشر، بازتاب گسترده‌ای پیدا کرد و موجبات همبستگی بین‌المللی را فراهم آورد.

شکست نمایش انتخاباتی ۱۴۰۳، از نتایج مستقیم این جنبش بود که کسب آسکار و مفتضاحانه رژیم را در نمایش‌های انتخاباتی به چشم کشاند و نشان داد که مضحکه انتخابات چیزی جز عاملی در کنار سرکوبگری برای حفظ نظام ستمگر نیست.

اگرچه سرکوب‌های شدید حکومتی از جمله بازداشت، خشونت و کشتار، به کاهش حضور خیابانی انجامید، اما این جنبش تأثیرات عمیقی بر آگاهی اجتماعی، پیوند بین اقشار مختلف و ایجاد گفتمان جدیدی در ایران گذاشت که هنوز هم ادامه دارد.

انفعال و پراکندگی چپ و کمونیسم در سیر تحول مبارزاتی در ایران

جدایی و عدم پیوند چپ سازمانی موسوم به «جنبش کمونیستی» از جنبش کارگری و جنبش‌های اجتماعی واقعی است که از دیرباز به عنوان مهم‌ترین عارضه در ناتوانی آنان در ایفای نقش واقعی و موثر در کشاکش‌های طبقاتی و رویدادهای تاریخی، شناسایی و مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. برای غلبه بر این عارضه تلاش‌های نظری و طرح‌های عملی و نیز گام‌های عملیاتی و

اجرایی پرشماری از دیرباز تا هم اکنون به عمل آمده است؛ اما هیچ یک تاکنون نتوانسته‌اند بر این ناتوانی و نارسایی غلبه کنند و به نظر هم نمی‌رسد که در آینده‌ی نزدیک از دست آنان در این باره کاری ساخته باشد. بنابراین پرسش ابتدایی و اصلی این است که چه عواملی باعث شده که نیروهای چپ متشکل و انقلابی ایران نسبت به جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی در داخل کشور در وضعیت انفعالی قرار بگیرند و نتوانند رابطه‌ی مستقیم و فعالی با این جنبش‌ها داشته باشند؟

انفعال نیروهای چپ ایرانی در خارج از کشور نسبت به جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی داخل کشور دلایل متعددی دارد که می‌توان آن‌ها را در سطوح مختلف تاریخی، سیاسی، اجتماعی و سازمانی بررسی کرد. در ادامه به مهم‌ترین این عامل‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. سرکوب تاریخی و محدودیت‌های داخلی:

جنبش‌های چپ در ایران، به‌ویژه پس از انقلاب ۱۳۵۷، تحت سرکوب شدید رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفتند. این سرکوب منجر به از بین رفتن ساختارهای سازمانی و کادرهای رهبری شد و بسیاری از نیروهای چپ مجبور به مهاجرت شدند. فقدان امکان فعالیت آزادانه در داخل کشور باعث قطع ارتباط ارگانیک میان نیروهای چپ در داخل و خارج شد که تا هم‌اکنون نیز ادامه یافته است.

۲. تغییر شرایط اجتماعی و مطالبات مردم

جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی در سال‌های اخیر بیشتر حول مسائل اقتصادی، معیشتی، زنان، محیط زیست و حقوق اقلیت‌ها شکل گرفته‌اند. این مطالبات، برخلاف دوره‌های پیشین، کمتر برای دنیولوژی‌های کلان (مانند مارکسیسم، سوسیالیسم، مانویسم، لنینیسم و غیره) وابسته‌اند. حتی جنبش‌های کارگری نیز بر این قطب بندی‌ها و روایت‌های بزرگ انقلابی (مانند انقلاب اکتبر

روسیه، انقلاب چین و انقلاب کوبا) توقف نمی‌کنند. چپ ایرانی نیز در خارج نتوانسته با این مطالبات جدید پیوند برقرار کند و استراتژی‌های خود را با این تحولات تطبیق دهد.

۳. فقدان یک استراتژی منسجم و واقع‌گرایانه

نیروهای چپ در خارج اغلب دچار پراکندگی ایدئولوژیک و اختلافات درونی هستند. نبود فهم و درک مشترک و نزدیک به هم در مورد تحلیل وضعیت کنونی ایران و فقدان استراتژی‌های مناسب برای تعامل با جنبش‌های داخل، به انفعال آن‌ها دامن زده است. برخی از این نیروها به دیدگاه‌های سنتی و کلیشه‌ای پایبند هستند که توانایی تفسیر و درک شرایط پیچیده و متغیر ایران امروز را محدود و حتی ناممکن می‌سازد.

۴. بحران مشروعیت و گفتمان:

بسیاری از مردم ایران از جمله کارگران و زحمتکشان کشور، به دلایل تاریخی، مانند عملکرد احزاب چپ در دوره‌های گذشته، نسبت به ایدئولوژی‌های چپ بی‌اعتماد شده‌اند. این بحران مشروعیت باعث شده که چپ ایرانی نتواند نقش موثری در جذب نیروهای جدید ایفا کند. علاوه بر این، گفتمان چپ در خارج گاه فاقد ارتباط مستقیم با خواسته‌های روزمره مردم و زبان معاصر جنبش‌ها است. میان مفاهیم و زبان پوشیده در ایدئولوژی و زبان مردم و مطالبات آنان همزیستی و تفاهم وجود ندارد.

۵. رقابت با دیگر نیروهای سیاسی متعلق به طیف میانه و راست:

نیروهای دیگر، مانند لیبرال‌ها، ملی‌گراها و نیروهای مذهبی اصلاح‌طلب، توانسته‌اند بهتر با شرایط جدید سازگار شوند و فضای سیاسی را به خود اختصاص دهند. ضعف چپ در ارائه‌ی یک آلترناتیو جذاب و عملیاتی باعث شده که در مقایسه با این نیروها به حاشیه رانده شود. به ویژه آن که در عرصه‌ی رسانه‌ای فاقد نیروهای کارشناسی جهت گفتگو در باره رویدادها و مسائل

و مفاهیم بسیار متنوع و مبتلا به عموم که مورد توجه رسانه‌ها و مردم است، می‌باشد. در این زمینه امکانات علمی و تحلیلی و کارشناسی طیف میانه و راست از لحاظ کمیت و کیفیت اصلاً با داشته‌های نیروهای چپ و کمونیست قابل مقایسه نیست.

۶. تأثیر شرایط زندگی در تبعید

زندگی در تبعید، به‌ویژه در کشورهای غربی، بر اولویت‌ها و دغدغه‌های سیاسی بسیاری از نیروهای چپ تأثیر گذاشته است. فاصله جغرافیایی و فرهنگی با ایران، به‌همراه فشارهای ناشی از زندگی در مهاجرت، بر توانایی آن‌ها برای فعالیت متمرکز و هدفمند اثر منفی داشته است.

۷. نبود اتحاد میان نیروهای داخل و خارج

نبود ساختارهای سازمانی یا کانال‌های ارتباطی موثر برای همکاری میان نیروهای داخل و خارج کشور، یکی دیگر از عوامل این انفعال است. نیروهای چپ خارج نتوانسته‌اند یک رابطه ارگانیک و پویا با جنبش‌های داخلی برقرار کنند. یکی از مهمترین عواملی که مورد بی توجهی نیروهای چپ و کمونیست خارج کشور است، ناآگاهی مطلق نسبت به مقوله «چپ جامعه» است. یعنی آن نیرو و صف بندی درون جامعه که محصول شرایط نوین حاکم بر ایران و جهان قرن بیست و یکم است و با مبارزات پیش‌تازانه خود در جنبش‌های کارگری و اجتماعی عملاً مطالبات رادیکال و چپ جامعه را بر دوش می‌کشد. جنبش سال‌های ۹۶، ۹۸ و ۱۴۰۱ نمونه‌ی آشکار و خصلت نمای این گرایش چپ جامعه‌ی معاصر ایران است.

۸. مشکلات مالی و منابع انسانی

بسیاری از گروه‌های چپ در خارج از کشور با مشکلات مالی و کمبود نیروهای فعال روبرو هستند که مانع از فعالیت منسجم و گسترده آن‌ها می‌شود. علیرغم حضور پرشور ایرانیان خارج کشور در همراهی با جنبش در داخل به

ویژه در نقاط عطف‌های رویدادهای مذکور که انعکاس جهانی نیز به همراه داشته است، اما این همراهی به هیچ روی اقبال و علاقه آنان را نسبت به کار مشترک و متشکل در احزاب و سازمان‌های موجود و یا ایجاد سازمان‌ها و اتحادها و ائتلاف‌های کارا و پایدار نشان نمی‌دهد. عامل «تشکیل‌گریزی» اپوزیسیون متشکل و غیرمتشکل را همواره از هرگونه کار مشترک و همکاری پایدار و منظم بازداشته است.

کمونیسم شورایی که خود را همواره نه به عنوان یک گرایش صرفاً ایدئولوژیک، بلکه به عنوان مبلغ و مروج گرایش شورایی در درون جامعه می‌داند و بر رهیافت‌ها و روش‌ها و تاکتیک‌هایی که می‌تواند جنبش واقعا موجود در جامعه را که به طور مستقل و خود مختار بر اشکال شورایی جریان می‌یابد و شکل می‌گیرد، تاکید دارد، بر این باور است که برای خروج از وضعیت پرشمرده در بالا نیروهای چپ متشکل و منفرد و مهمتر از آن چپ واقعا موجود درون جامعه می‌توانند از شیوه‌ها زیر به بهترین نحو مورد عمل و کنشگری قرار دهند:

✓ استراتژی‌های خود را با مطالبات روزمره مردم در داخل کشور هماهنگ کنند.

✓ به‌جای تمرکز بر اختلافات ایدئولوژیک، بر اهداف مشترک تمرکز کنند.

✓ از ابزارهای مدرن ارتباطی برای برقراری ارتباط موثر با داخل استفاده نمایند.

✓ از گفتمان‌های سنتی فاصله گرفته و رویکردی فراگیر و واقع‌گرایانه اتخاذ کنند.

✓ این اقدامات می‌تواند به احیای جایگاه چپ در جنبش‌های اجتماعی ایران کمک کند.

پراکندگی نیروهای چپ و کمونیست که در تشکلهای سکتاریستی، غیرمنعطف و بسته از دیرباز و به ویژه عمدتاً محصول دهه پنجاه خورشیدی (هفتاد میلادی) هستند، تا هم اکنون نیز در انشعابهای متعدد و نیز شکل گیری محافل و گروه‌ها و کانون‌های پرشمار در خارج کشور تکثیر می‌گردد. این وضعیت ناهنجار و پیچیده، موضوعی است که نیاز به یک نقد و ارزیابی اصولی و صریح دارد و از این رو در هر برنامه‌ی سیاسی بایستی جای مناسب و در خور به آن داده شود. پرسش به این قرار است:

پراکندگی نیروهای چپ و کمونیست در ایران ناشی از چه عواملی است؛ و این پراکندگی به عنوان مهم‌ترین مبنای ضعف و انفعال و بی‌تأثیری آنها در عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی چگونه بایستی ترمیم گردد؟

اگر جنبش کارگری را به عنوان یک کلیت در نظر بگیریم و نیروهای چپ و کمونیست بنا به سمت‌گیری‌های ایدئولوژیک تلاش می‌ورزند که در راستای منافع این طبقه کنشگری و سیاست ورزی نمایند، بنابراین با توجه به چنین رویکردی قاعدتاً عاملیت‌ها و ساختارها و وضعیت عمومی این نیروها نمی‌تواند فارغ و مستقل از وضعیت عمومی جنبش کارگری در ایران نیز مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد. از این دیدگاه، کمونیسم شورایی بنا به درکی که نسبت به استقلال مبارزه‌ی طبقاتی کارگران دارد و آن را در یک کلیت تجربی و پراتیکی ارزیابی می‌کند و لذا ایدئولوژی و آگاهی طبقاتی را اساساً محصول همین مبارزه‌ی طبقاتی به حساب می‌آورد، نتیجه می‌گیریم که پراکندگی حاکم بر جنبش چپ و کمونیستی محصول پراکندگی در جنبش کارگری کنونی است. نیروی طبقاتی که بستر مناسب و واقعی زیست ایدئولوژیک و آگاهی و سازمان یابی و تبلیغ و ترویج نیروهای عمدتاً متشکل از روشنفکران چپ و کمونیست و انقلابی است،

به طور کلی و اساساً از موقعیت و وضعیت طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان تاثیر می‌پذیرد و مشروط می‌گردد. در عین حال به عنوان یک عامل ثانوی بایستی برای حرکت مستقل آگاهی و امر ایدئولوژیک که خود را در اراده‌گرایی و استقلال طلبی روشنفکر انقلابی و چپ بازنمون می‌کند، این گروه اجتماعی که اساساً از ماهیت و جایگاه خرده بورژوازی برخوردار است نیز مورد بررسی و مطالعه جداگانه قرار بگیرد. ارزیابی ما به منظور پاسخ به پرسش‌های طرح شده در بالا در چشم انداز اخیر به صورت ذیل صورت‌بندی می‌گردد. یادآور می‌گردد از آنجا که غلبه‌ی کمونیسم روسی بخش مهمی از این پراکندگی را تشکیل می‌دهد بررسی از این زاویه به طور مستقل در قسمت بعدی دنبال می‌شود. در قسمت کنونی به طور عمومی نقش قطب بندی‌های ایدئولوژیک در باز تولید پراکندگی جنبش چپ و کمونیست مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است.

با این مقدمه اکنون می‌توانیم پرسش را در ساحت معرفت شناسی و آگاهی و ایدئولوژی به صورت زیر تنظیم کنیم:

آیا قطب بندی‌های پیشین در میان نیروهای چپ بین‌المللی شامل مارکسیسم لنینیسم و مانونیسم و تروتسکیسم و غیره در این پراکندگی و شکاف در میان چپ ایران تاثیر گذاشته است؟

با توجه به روند ایدئوژیک شدن سوسیالیسم و پروژه‌ی حزب -دولت سازی در سوسیالیسم اردوگاهی ناشی از «انقلاب اکتبر» قطب‌بندی‌های ایدئولوژیک پیشین در میان نیروهای چپ بین‌المللی مانند مارکسیسم-لنینیسم، مانونیسم، تروتسکیسم، و سایر گرایش‌ها، تاثیر قابل توجهی بر پراکندگی و شکاف میان نیروهای چپ در ایران داشته است. این تأثیرات را می‌توان در چند سطح مورد بررسی قرار داد:

۱. ورود ایدئولوژی‌های بین‌المللی به ایران

جنبش چپ ایران از اوایل قرن بیستم تحت تأثیر مستقیم ایدئولوژی‌های بین‌المللی قرار گرفت. احزاب و سازمان‌هایی مانند حزب توده، سازمان چریک‌های فدایی خلق، و سازمان‌های مانوئیستی و تروتسکیستی، هر یک با تکیه بر یکی از این گرایش‌ها شکل گرفتند. این وابستگی ایدئولوژیک به جریان‌های بین‌المللی باعث شد که اختلافات و رقابت‌های ایدئولوژیک میان این گرایش‌ها به ایران نیز منتقل شود.

۲. رقابت‌ها و اختلافات میان گرایش‌های ایدئولوژیک

مارکسیسم-لنینیسم (اغلب مرتبط با حزب توده) بر تمرکز بر اتحاد طبقاتی، سازمان‌دهی حزبی سنتی، و وابستگی به بلوک شرق تأکید داشت. این دیدگاه از سوی سایر نیروها به عنوان خطی "اصلاح‌طلبانه" یا "وابسته به شوروی" نقد می‌شد.

مانوئیسم، با تأکید بر مبارزه‌ی مسلحانه‌ی دهقانی و انقلاب فرهنگی، در تقابل با دیدگاه‌های شوروی محور قرار داشت و به نیروهای روستایی و خرده‌بورژوازی نزدیک‌تر بود.

تروتسکیسم، که همواره در تقابل با استالینیسم قرار داشت، سیاست‌های حزب توده و سایر نیروهای مارکسیست-لنینیست را به شدت نقد می‌کرد و بر انقلاب دائمی و استقلال طبقه کارگر تأکید داشت.

این اختلافات ایدئولوژیک اغلب به شکاف‌های سازمانی منجر می‌شد و امکان همکاری یا ایجاد جبهه‌های واحد را کاهش می‌داد.

۳. تأثیر انقلاب ۱۳۵۷

انقلاب ۱۳۵۷ فرصت مناسبی برای همگرایی نیروهای چپ فراهم کرد، اما اختلافات ایدئولوژیک مانع از ایجاد یک جبهه‌ی متحد شد. نیروهای مختلف چپ با تحلیل‌های متفاوتی از ماهیت انقلاب و دولت جدید (جمهوری اسلامی) به فعالیت پرداختند:

حزب توده و برخی از گروه‌های مارکسیست-لنینیست سیاست نزدیکی به جمهوری اسلامی را در پیش گرفتند. گروه‌های مانوئیستی و تروتسکیستی کمی دیرتر به نقد جمهوری اسلامی و مبارزه‌ی مستقیم با آن روی آوردند. این تشتت استراتژی‌ها به تضعیف بیشتر جنبش چپ انجامید.

۴. شکاف‌های پس از سرکوب و مهاجرت

پس از سرکوب گسترده‌ی نیروهای چپ در دهه‌ی ۱۳۶۰، بسیاری از این گروه‌ها به خارج از کشور مهاجرت کردند. در محیط مهاجرت، اختلافات ایدئولوژیک نه تنها حل نشد، بلکه به دلیل فضای ایدئولوژیک‌تر و تنوریک‌تر مهاجرت تشدید گردید. نیروهای تروتسکیست، مانوئیست، و مارکسیست-لنینیست هر یک به دنبال بازسازی سازمان‌های خود بر اساس گرایش ایدئولوژیک‌شان بودند، اما در بسیاری موارد این تلاش‌ها به انشعابات بیشتر منجر شد.

۵. تأثیر بر روابط با جنبش‌های اجتماعی داخل ایران

اختلافات ایدئولوژیک، نیروهای چپ را از توجه به مسائل عملی و مطالبات واقعی جنبش‌های اجتماعی ایران دور کرد. به جای تمرکز بر مسائل روزمره‌ی مردم (مانند دموکراسی و آزادی، عدالت اجتماعی، حقوق زنان، و کارگران)، بسیاری از نیروهای چپ انرژی خود را صرف دفاع از تفسیر خاص خود از مارکسیسم کردند. این شکاف‌های ایدئولوژیک، مانع از ارائه‌ی یک آلترناتیو واحد و موثر به جنبش‌های اجتماعی گردید.

۶. تأثیر فضای بین‌المللی پس از جنگ سرد

با فروپاشی شوروی و تغییر در معادلات جهانی، بسیاری از اختلافات سنتی میان نیروهای چپ بین‌المللی (مانند تقابل شوروی و چین) موضوعیت خود را از دست داد، اما نیروهای چپ ایران همچنان تحت تأثیر این اختلافات باقی ماندند. این تأخیر در انطباق با شرایط جدید جهانی باعث شد که نیروهای چپ ایرانی

نتوانند با جنبش‌های اجتماعی و سیاسی معاصر (مانند جنبش سبز یا اعتراضات دی ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱) پیوند برقرار کنند.

نتیجه‌گیری:

قطب‌بندی‌های ایدئولوژیک پیشین، به‌ویژه اختلافات میان مارکسیسم-لنینیسم، مائونیسم، و تروتسکیسم، تأثیر عمیقی بر پراکندگی نیروهای چپ ایران داشته‌اند. این اختلافات، به‌ویژه در زمینه‌ی استراتژی‌های عملی، باعث شده است که نیروهای چپ نتوانند یک جبهه‌ی متحد و منسجم در مقابل جمهوری اسلامی یا در تعامل با جنبش‌های اجتماعی داخل کشور ایجاد کنند.

برای غلبه بر این پراکندگی، نیروهای چپ باید از تمرکز صرف بر مسائل ایدئولوژیک فاصله بگیرند و به سمت همکاری عملی و همگرایی در پاسخ به مطالبات روزمره مردم حرکت کنند.

جان سختی سبک کار، دیدگاه و پرنسپ‌های کمونیسم روسی در چپ ایران
تعلقات فکری و خط مشی کمونیسم روسی و دلایل سلطه آن بر چپ ایران را می‌توان از منظر تاریخی، ایدئولوژیک و عملی بررسی کرد. این موضوع ارتباط نزدیکی با نحوه‌ی شکل‌گیری جنبش‌های چپ ایران و تأثیر سیاست‌های شوروی (اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) بر منطقه داشته است.

تعلقات فکری و خط مشی کمونیسم روسی (مارکسیسم-لنینیسم) که بر پایه‌ی آموزه‌های مارکس، انگلس، لنین و بعدها استالین بنا شده، دارای ویژگی‌های زیر است:

ایدئولوژی و تحلیل طبقاتی:

کمونیسم روسی بر مبارزه‌ی طبقاتی و نقش پرولتاریا (طبقه کارگر) به‌عنوان نیروی محرکه‌ی انقلاب تأکید دارد. باور به حاکمیت حزب کمونیست به‌عنوان پیشاهنگ انقلاب، که نماینده "آگاهی طبقاتی" کارگران است؛ و نیز تأکید

بر دیالکتیک تاریخی و مراحل مشخص توسعه اجتماعی (جامعه اشتراکی اولیه، برده داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم) به عنوان صورت بندی‌های قالب بندی شده و روشی دترمینیستی از این قرار است.
سانترالیسم دموکراتیک:

خط مشی کمونیسم روسی مبتنی بر ساختار حزبی بسیار متمرکز است که تصمیمات در سطوح بالای رهبری اتخاذ شده و به سطوح پایین‌تر منتقل می‌شود. این الگو، هم‌زمان که وحدت درونی حزب را تضمین می‌کند، فضایی برای اختلافات داخلی باقی نمی‌گذارد.

دولت‌گرایی و برنامه‌ریزی متمرکز:

باور به نقش دولت به عنوان ابزار انقلاب و گذار به سوسیالیسم و تأکید بر اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده دولتی و مالکیت دولتی وسایل تولید پایه مادی و اقتصادی اجتماعی ناگزیری فراهم ساخت که در درون دولت‌های متعدد سوسیالیسم اردوگاهی، سرمایه داری دولتی استقرار یابد و از این طریق مناسبات کار مزدی و استثمار گسترده و وحشیانه و مستبدانه کارگران و زحمتکشان در تمام دوران عمر این رژیم‌ها پایدار بماند. در دوران هفتاد ساله‌ی اردوگاه مزبور، سرمایه داری دولتی به عنوان سوسیالیسم و کمونیسم واقعی تبلیغ می‌شد و از این طریق راه برای سایر تجربه‌ها، نقدها و گرایش‌های مخالف این انحراف تاریخی و دروغین، امکان حضور و تبلیغ و ترویج پیدا نکردند.

انترناسیونالیسم پرولتری:

اتحاد جماهیر شوروی به عنوان "اولین دولت کارگری جهان"، خود را متولی و رهبر جنبش جهانی کارگری می‌دانست و از طریق "کمینترن" (انترناسیونال کمونیستی) تلاش می‌کرد جنبش‌های چپ در سراسر جهان را سازمان‌دهی، رهبری و تحت انقیاد خود نگه دارد. این شیوه به معنای حمایت مالی، فکری و سیاسی از احزاب کمونیست در کشورهای دیگر بود. ۲۱

کومینترن با ایجاد یک چارچوب سخت‌گیرانه و متمرکز برای احزاب کمونیست جهان، عملاً حزب کمونیست روسیه را به مرکز ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی جنبش کمونیستی جهانی تبدیل کرد. این تمرکز قدرت، اگرچه در کوتاه‌مدت به تقویت اتحاد در میان کمونیست‌ها کمک کرد، اما در بلندمدت باعث بروز اختلافات، انشعاب‌ها و بی‌اعتمادی به سیاست‌های شوروی در میان برخی احزاب کمونیست شد.

چپ ایران، به‌ویژه در قرن بیستم، تحت تأثیر عمیق کمونیسم روسی قرار گرفت. دلایل این سلطه را می‌توان در چند محور توضیح داد:

ایران به‌عنوان همسایه جنوبی اتحاد جماهیر شوروی، در معرض مستقیم نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی این کشور قرار داشت. شوروی به دلیل نگرانی‌های ژئوپلیتیکی و امنیتی، علاقه داشت که جنبش‌های چپ ایران را تحت کنترل خود داشته باشد تا از تأثیرات نیروهای مخالف غربی در ایران جلوگیری کند.

نخستین حزب کمونیست ایران (۱۹۲۰) تحت تأثیر مستقیم بلشویک‌ها در باکو و شوروی تأسیس شد. این حزب، که بخشی از کمینترن بود، از لحاظ ایدئولوژیک و عملی وابستگی زیادی به کمونیسم روسی داشت. سازمان‌هایی مانند فرقه دموکرات آذربایجان و حزب توده ایران که بعدها شکل گرفتند، به‌شدت تحت تأثیر سیاست‌ها و ایدئولوژی شوروی قرار داشتند. حزب توده ایران، که در دهه ۱۳۲۰ تأسیس شد، به‌طور مستقیم از شوروی حمایت می‌شد و از ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم پیروی می‌کرد. این حزب به دلیل توان سازمان‌دهی، گفتمان قوی و نفوذ در اتحادیه‌های کارگری، به مهم‌ترین نیروی چپ در ایران تبدیل شد و چارچوب کمونیسم روسی را بر چپ ایران تحمیل کرد.

اتحاد جماهیر شوروی از طریق کمینترن و بعداً از طریق روابط مستقیم، از احزاب چپ ایران حمایت مالی و سیاسی می‌کرد. این حمایت باعث تقویت کمونیسم روسی و حاشیه‌نشینی سایر جریان‌های چپ شد. به عنوان مثال، شوروی در تأسیس حکومت خودمختار در آذربایجان (فرقه دموکرات) و حمایت از حزب توده در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ نقش اساسی داشت. سایر گرایش‌های چپ (مانند مائونیسم یا تروتسکیسم) نتوانستند جایگاه قابل‌توجهی در ایران پیدا کنند. این امر به دلیل سرکوب شدید داخلی، نفوذ قوی حزب توده، و نگاه منفی شوروی به این گرایش‌ها بود. نیروهای مائونیست و تروتسکیست در دوران جنگ سرد معمولاً به عنوان "دشمنان ایدئولوژیک" از سوی حزب توده و چپ طرفدار شوروی معرفی می‌شدند.

ساختار استالینیستی، با تأکید بر تمرکزگرایی و وفاداری به حزب، به چارچوب غالب در میان نیروهای چپ ایران تبدیل شد. این رویکرد مانع از استقلال فکری و عملی چپ ایران از کمونیسم روسی شد.

پیامدهای سلطه کمونیسم روسی بر چپ ایران پیامدهای آشکار و ویرانگری در سبک کار و کنش‌گری و سیاست‌ورزی این نیروها داشت. از مهم‌ترین این پیامدها می‌توان بر نکات ذیل تأکید کرد:

جنبش چپ ایران به‌جای تکیه بر شرایط خاص ایران، به سبب وابستگی ایدئولوژیک، عمدتاً به تحلیل‌ها و استراتژی‌های ارائه‌شده توسط شوروی وابسته بود. این وابستگی، توانایی چپ ایران را برای تدوین استراتژی‌های بومی محدود کرد.

نزدیکی چپ ایران به شوروی، به‌ویژه در ماجرای فرقه دموکرات آذربایجان، موجب ایجاد شکاف عمیق میان چپ‌ها و ملی‌گرایان ایرانی شد. در نهضت ملی کردن صنعت نفت در همین دوره، حزب توده بر منافع روسیه شوروی در خصوص نفت شمال تبلیغ و از سیاست‌های نخست‌وزیر وقت به

شدت انتقاد می‌کرد. حمایت آشکار حزب توده از شوروی در برخی موارد (مانند ماجرای نفت شمال) باعث شد که بخش بزرگی از مردم ایران نسبت به چپ بی‌اعتماد شوند. این وابستگی همچنین دستاویزی برای سرکوب چپ توسط حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی فراهم کرد.

با تضعیف شوروی و ظهور بحران در بلوک شرق، چپ ایران نیز دچار انشعابات درونی شد. وابستگی ایدئولوژیک به شوروی، در دوران فروپاشی شوروی به نقطه ضعف بزرگی برای چپ ایران تبدیل شد.

پس از فروپاشی شوروی، فرصت‌هایی برای بازنگری در ایدئولوژی و استراتژی چپ ایران به وجود آمد. با این حال، بقایای این سنت همچنان در ساختارهای فکری و تشکیلاتی چپ ایران باقی است. گذار از این وضعیت نیازمند تحلیل مستقل از شرایط ایران، نقد جدی میراث لنینیستی-استالینیستی و ساختارهای متمرکز، بازگشت به مسائل روزمره مردم ایران (مانند عدالت اجتماعی و دموکراسی) است.

سلطه کمونیسم روسی بر چپ ایران، اگرچه تا حد زیادی تاریخی است، همچنان آثار خود را بر جنبش چپ ایران برجای گذاشته است و باید به‌طور عمیق نقد و بازنگری شود.

بخش سوم: جایگاه جنبش شورایی در تاریخ سرمایه‌داری

- ✓ جنبش شورایی در قرن بیستم و بیست و یکم
- ✓ جنبش کارگری ایران و پیشینه سنت شورایی
- ✓ شرایط و زمینه‌های پیدایش شوراها
- ✓ تنوع گرایش‌ها در شوراها

جنبش شورایی در میان کارگران و زحمتکشان از ابتدای قرن بیستم تاکنون تحولاتی عمیق و گوناگون را پشت سر گذاشته است. جنبش شورایی در طول این دوره‌ها شاهد افت‌وخیزهای بسیاری بوده و در پاسخ به تغییرات سیاسی، اقتصادی و تکنولوژیک، ساختارها و روش‌های خود را بازاندیشی کرده است. در عصر حاضر، این جنبش‌ها همچنان به‌عنوان راهکاری برای مقابله با مشکلات نظام سرمایه‌داری و ترویج دموکراسی مستقیم و مشارکتی در میان کارگران و زحمتکشان تلقی می‌شوند.

این مسیر را می‌توان به چندین مرحله‌ی کلیدی تقسیم کرد:

۱. آغاز جنبش شورایی (اوایل قرن بیستم)

با انقلاب‌های اجتماعی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، ایده‌ی شوراها، کارگری به‌عنوان شکلی از دموکراسی مستقیم و مشارکتی پدیدار شد. انقلاب روسیه (۱۹۱۷) و جنبش‌های کارگری در آلمان و ایتالیا این ایده را مطرح کردند که شوراها، کارگری می‌توانند جایگزین مناسبی برای نهادهای دولتی و

سرمایه‌داری باشند. این شوراها در حقیقت به‌عنوان ارگان‌های محلی کارگران شکل گرفتند که تصمیم‌گیری‌ها و نظارت بر کار را به دست خود کارگران سپردند. در انقلاب روسیه (۱۹۱۷) شوراهای کارگری، معروف به «سُویت‌ها»، به یکی از اصلی‌ترین ارکان انقلاب اکتبر تبدیل شدند. این شوراها در صنعت، کشاورزی و در میان سربازان ایجاد شدند و به‌سرعت به عنوان نهادهای خودمدریتی کارگری قدرت گرفتند. آن‌ها تصمیمات سیاسی و اقتصادی کلان کشور را تعیین می‌کردند. این شوراها در طی جنگ داخلی که تا ۱۹۲۰ به طول انجامید دچار فرسایش شده و به زانده و تحت فرمان حزب کمونیست تبدیل گردیدند.

شوراهای کارگری و سربازان در آلمان (۱۹۱۸) پس از پایان جنگ جهانی اول، توسط کارگران و سربازان تشکیل داده شدند که به «شوراهای سربازان و کارگران» معروف بود. این شوراها نقش مهمی در جنبش‌های انقلابی ایفا کردند، اما با سرکوب جمهوری وایمار در نهایت از بین رفتند.

در (ایتالیا، ۱۹۲۰): شوراهای کارگری در تورین به دنبال کنترل کارخانجات خود بودند. این شوراها برای مدت کوتاهی توانستند مدیریت چندین کارخانه را به‌دست گیرند، اما با فشار دولت ایتالیا سرکوب شدند.

۲. رشد و سرکوب جنبش‌های شورایی (دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰)

با گسترش جنبش‌های کارگری در اروپا و آمریکا، شوراهای کارگری به یکی از اصلی‌ترین ارگان‌های اعتراض علیه سرمایه‌داری تبدیل شدند. اما با ظهور فاشیسم و استالینیسم، بسیاری از این جنبش‌ها سرکوب شدند. رژیم‌های دیکتاتوری شوراهای کارگری را به‌عنوان تهدیدی برای اقتدار خود می‌دیدند و به‌همین دلیل بسیاری از رهبران شوراها دستگیر و اعدام شدند. در این دوره، به‌ویژه در آلمان و ایتالیا، جنبش‌های شورایی با موانع جدی مواجه شدند.

جنبش کارگری اسپانیا (۱۹۳۹-۱۹۳۶) در جریان جنگ داخلی اسپانیا، کارگران و دهقانان در بسیاری از مناطق کنترل کارخانجات و زمین‌ها را به‌دست گرفتند و به‌صورت شورایی اداره کردند. در کاتالونیا، شوراهای کارگری به‌ویژه در صنایع بزرگ مانند حمل‌ونقل و تولیدات صنعتی فعالیت داشتند. با پیروزی فاشیسم، این شوراهای نیز سرکوب شدند.

سرکوب شوراهای کارگری در آلمان توسط نازی‌ها: با روی کار آمدن هیتلر، تمام نهادهای کارگری، از جمله شوراهای، از بین برده شدند و «جبهه کار آلمانی» جایگزین آن‌ها شد تا اتحادیه‌ها و شوراهای مستقل را حذف کند.

۳. پس از جنگ جهانی دوم و اوج‌گیری جنبش‌های شورایی (دهه‌های

۱۹۶۰ و ۱۹۷۰)

در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، با افزایش اعتراضات اجتماعی و سیاسی در سراسر جهان، شوراهای کارگری دوباره در صحنه حاضر شدند. در فرانسه، انقلاب ۱۹۶۸ به اوج‌گیری جنبش شورایی منجر شد و بسیاری از کارگران، دانشجویان و روشنفکران به‌سوی این ساختارهای مشارکتی جلب شدند. در این اعتراضات، کارگران به جنبش دانشجویی پیوستند و بزرگ‌ترین اعتصاب سراسری تاریخ فرانسه را شکل دادند. شوراهای کارگری در بسیاری از کارخانه‌ها تشکیل شد و خواستار خودمدیریتی و تغییرات اجتماعی شدند.

در کشورهای دیگر اروپایی، به‌ویژه ایتالیا، جنبش‌های شورایی به‌عنوان یکی از روش‌های مؤثر اعتراض و مقاومت در برابر نظام سرمایه‌داری و تمرکز قدرت ظاهر شدند. در جنبش کارگری در ایتالیا (دهه ۱۹۷۰) که به «پاییز داغ» معروف است، کارگران ایتالیایی در بسیاری از صنایع شوراهای کارگری تشکیل دادند و برای دستیابی به خودمختاری و کنترل کارگری تلاش کردند. این شوراهای برنامه‌ریزی و اجرای اعتصابات نقش فعالی داشتند.

۴. افول و تغییرات جنبش شورایی (دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰)

در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی، با تغییرات اقتصادی و گسترش نولیبرالیسم، جنبش‌های شورایی دچار افت شدند. خصوصی‌سازی‌ها و کاهش قدرت اتحادیه‌های کارگری باعث شد که شوراهای کارگری نقش کم‌رنگ‌تری پیدا کنند. در این دوره، تمرکز اصلی بیشتر بر سازمان‌های غیررسمی و گروه‌های فعال در زمینه‌ی حقوق کارگران قرار گرفت.

اتحادیه‌ی کارگری «همبستگی (Solidarity)» در لهستان در دهه ۱۹۸۰ به‌عنوان جنبشی شورایی-کارگری با هدف احیای حقوق کارگران و آزادی‌های مدنی فعالیت داشت. این جنبش سرانجام به سرکوب شدیدی از سوی دولت انجامید اما بعدها در فروپاشی بلوک شرق مؤثر بود.

جنبش شوراهای کارگری در بریتانیا با سیاست‌های نولیبرالی مارگارت تاچر، مانند اتحادیه‌های کارگری ضعیف شدند. جنبش‌های کارگری به‌ویژه در صنعت معدن و حمل‌ونقل به شدت سرکوب گردیدند.

۵. ظهور مجدد و بازاندیشی جنبش شورایی (اوایل قرن بیست و یکم)

در دهه‌های اخیر و با ظهور بحران‌های اقتصادی جهانی، جنبش‌های شورایی به شکل جدیدی ظهور کردند. اعتراضات ضد جهانی‌سازی، جنبش اشغال وال‌استریت و مبارزات کارگری در کشورهایی مانند اسپانیا و یونان، نشانه‌هایی از بازگشت ایده‌های شورایی بودند. در این دوره، به‌ویژه پس از بحران مالی ۲۰۰۸، بسیاری از کارگران و فعالان اجتماعی به ایده‌ی شوراهای کارگری و دموکراسی مستقیم روی آوردند تا نقش مؤثرتری در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و اجتماعی داشته باشند.

جنبش اشغال وال‌استریت (۲۰۱۱): این جنبش ضد سرمایه‌داری به دنبال ایجاد شوراهای محلی برای تصمیم‌گیری جمعی و توزیع منابع بود. به‌رغم سرکوب نهایی، این جنبش به یکی از تأثیرگذارترین جنبش‌های ضد سرمایه‌داری معاصر تبدیل شد و بر جنبش‌های دیگر در سراسر جهان اثر گذاشت.

جنبش «پودموس» در اسپانیا و «سیریزا» در یونان: در واکنش به بحران اقتصادی و برنامه‌های ریاضتی، این جنبش‌ها بر ایده‌های شورایی و مشارکت مستقیم مردم در تصمیم‌گیری‌های سیاسی تأکید داشتند. «پودموس» در اسپانیا از اجتماعات محلی و شوراها برای بسیج مردم استفاده کرد تا از نفوذ نخبگان و بانک‌ها بکاهد.

۶. تأثیر فناوری و گسترش جنبش‌های دیجیتالی

در دهه ۲۰۲۰، با گسترش فناوری‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی، شکل جدیدی از شوراها و جنبش‌های کارگری ظهور کرد که بر ارتباطات آنلاین و تصمیم‌گیری‌های جمعی از راه دور متمرکز است. به‌ویژه در دوران همه‌گیری کووید-۱۹، جنبش‌های کارگری دیجیتالی توانستند قدرت جدیدی کسب کنند و ارتباطات بین‌المللی و اتحادهای فراگیرتری ایجاد کنند.

اعتصابات کارگران آمازون و گوگل در آمریکا: این کارگران با استفاده از فناوری‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی شوراها را کارگری و اعتصابات را برای حقوق و شرایط کاری بهتر سازماندهی کردند. ارتباطات آنلاین این امکان را فراهم کرد تا بدون اتکا به سازمان‌های سنتی، از دور دست به اتحاد و هماهنگی بزنند.

جنبش کارگران گیگ (Gig Workers) در سراسر جهان: کارگران پلتفرم‌های اقتصادی مانند اوبر و لیفت شوراها را آنلاین تشکیل داده و برای دستیابی به حقوق بهتر و افزایش امنیت شغلی فعالیت کردند. شوراها دیجیتالی آن‌ها با هماهنگی‌های بین‌المللی بر فشار علیه شرکت‌های بزرگ تأکید داشتند.

این مثال‌ها نشان می‌دهند که جنبش شورایی چگونه با وجود سرکوب‌ها و تغییرات اجتماعی و اقتصادی، به‌شکل‌های مختلفی توانسته است در برهه‌های تاریخی مختلف به فعالیت خود ادامه دهد. هر دوره از این تحولات نشانگر نیاز

کارگران و زحمتکشان به مشارکت مستقیم و کسب کنترل در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و سیاسی است.

جنبش کارگری ایران و پیشینه سنت شورایی

پیشینه سنت شورایی در جنبش کارگری ایران، گرچه دوره‌هایی پراکنده و پرفراز و نشیب را تجربه کرده است، به ویژه در زمان‌هایی که بحران‌های اجتماعی یا سیاسی زمینه‌های بسیج توده‌ای را فراهم کرده، نقش برجسته‌ای در تحولات کارگری ایفا کرده است. سنت شورایی در ایران عموماً در پاسخ به سرکوب دولت‌ها و عدم وجود نهادهای مستقل کارگری شکل گرفته و به عنوان راهکاری برای سازماندهی مستقیم و دموکراتیک در میان کارگران و دیگر گروه‌های اجتماعی مطرح بوده است.

۱. دوره انقلاب مشروطه

اولین ریشه‌های سنت شورایی در ایران را می‌توان در دوره انقلاب مشروطه (۱۹۰۵-۱۹۱۱) جست‌وجو کرد. در این دوران، نهادهایی مانند انجمن‌ها به صورت محلی و خودسازمان‌یافته شکل گرفتند که گرچه مستقیماً جنبش کارگری محسوب نمی‌شدند، اما برخی از آن‌ها، مانند انجمن‌هایی که به سازماندهی اعتصابات کمک می‌کردند، شباهت‌هایی با اصول شورایی داشتند.

۲. شورای کارگری در دوره ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲

با سقوط رضاشاه و ایجاد فضایی بازتر در دهه ۱۳۲۰، شوراهای کارگری در محیط‌هایی مانند صنعت نفت و راه‌آهن پدید آمدند. یکی از نقاط عطف این دوره، فعالیت‌های شورای متحده مرکزی کارگران ایران بود. این شورا که توسط حزب توده حمایت می‌شد، نمونه‌ای برجسته از سازماندهی مبتنی بر نمایندگی دموکراتیک در میان کارگران بود. اگرچه این شورا استقلال چندانی از حزب توده

نداشت، اما تجربه آن تأثیر مهمی بر سنت کارگری ایران گذاشت. اعتصابات کارگری این دوره غالباً به صورت شورایی سازماندهی می‌شد.

۳. انقلاب ۱۳۵۷ و اوج‌گیری سنت شورایی

یکی از مهم‌ترین دوره‌های شکوفایی سنت شورایی در ایران، انقلاب ۱۳۵۷ بود. با فروپاشی ساختارهای حکومتی در ماه‌های منتهی به انقلاب، شوراهای کارگری در کارخانه‌ها، صنایع نفت، و دیگر بخش‌های تولیدی تشکیل شدند. این شوراها عمدتاً با هدف خودسازمان‌دهی کارگران و کنترل بر تولید ایجاد شدند. به ویژه، شوراهای صنعت نفت نقش کلیدی در فلج کردن اقتصاد حکومت پهلوی ایفا کردند.

در این دوره، شوراهای نه تنها برای مطالبات اقتصادی (مانند دستمزد یا شرایط کاری بهتر) بلکه برای مدیریت تولید و اعمال دموکراسی مستقیم تلاش می‌کردند. شعارهایی مانند "کارخانه مال کارگر" بیانگر آرمان‌های این جنبش بود. هرچند پس از استقرار جمهوری اسلامی، این شوراها با سرکوب شدید مواجه شدند و بسیاری از آن‌ها از بین رفتند یا توسط نهادهای دولتی جذب شدند. دهه ۷۰ (دهه ۱۹۹۰) و به ویژه دهه ۸۰ و ۹۰ خورشیدی (دهه‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۱۰) و اوج‌گیری اعتصابات و اعتراض‌های کارگری:

در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ خورشیدی، اعتراضات و اعتصابات کارگری در ایران به ویژه در صنایع نفت، گاز، پتروشیمی، معلمان، و کارکنان پروژه‌های گسترش قابل توجهی پیدا کرد. این دوره به رغم سرکوب‌های شدید سیاسی، شاهد بروز برخی تلاش‌ها برای سازمان‌دهی شورایی و خودسازمان‌دهی در میان کارگران و دیگر اقشار بود. تأثیر این اعتراضات و اعتصابات بر سازمان‌دهی شورایی و شکل‌گیری آن، به عوامل مختلفی بستگی داشت که در ادامه توضیح داده می‌شود.

عدم رغبت کارکنان معترض و اعتصابی نسبت به سنت‌های اتحادیه‌ای و سندیکالی و پیگیری اشکال خودانگیخته برای هدایت اعتراض‌ها از طریق محافل نیمه مخفی، نیمه علنی و غیر رسمی اشکال جنینی و ابتدایی شوراهای کارگری را به نمایش می‌گذارد.

در دهه ۸۰، علاوه بر کارگران صنایع نفت و پتروشیمی، معلمان و کارکنان پروژه‌ای نیز اعتراضاتی جدی به شرایط کاری و دستمزدهای خود داشتند. معلمان که با مشکلات زیادی از جمله حقوق پایین و عدم تأمین اجتماعی روبه‌رو بودند، به ویژه در سال‌های اخیر تلاش کردند که اعتراضات خود را به صورت شورایی و سازمان‌یافته پیش ببرند.

در این دوره، برخی از معلمان به تشکیل شوراهایی برای پیگیری مطالبات خود پرداختند. این شوراها عموماً بر اساس توافق‌های محلی و نیازهای فوری شکل می‌گرفتند و بیشتر به صورت یک ساختار افقی عمل می‌کردند. همچنین کارکنان پروژه‌ای در پروژه‌های عمرانی، که اکثراً قرارداد موقت داشتند و از حقوق و مزایای کافی برخوردار نبودند، از دیگر گروه‌های فعال در اعتراضات و اعتصابات بودند که در بعضی موارد تلاش‌هایی برای سازمان‌دهی شورایی انجام دادند.

در جنبش فرهنگیان معترضان با بهره‌برداری از انجمن‌های صنفی توانستند خصوصیات کار شورایی را تا حدودی بر این اشکال رسمی تحمیل کنند و از حالت بوروکراتیک و خنثای آن به سمت اشکال خودانگیخته و منعطف که ظرفیت‌ها و مطالبات این جنبش را پاسخ دهد استفاده برند. این مسئله در جنبش کارگری نیز بدون استفاده از انجمن‌های صنفی به طور مستقیم از طریق محافل کارگری پیگیری شد و در مبارزات گسترده کارکنان پیمانکاری‌های نفت و گاز و پتروشیمی در سال ۱۴۰۱/۲۲ خود را به نام «شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پیمانی نفت» به نمایش بگذارد.

همچنین در جنبش «زن زندگی آزادی» در همین سال در جنبش دانشجویی قریب ۱۰۰ شورای دانشجویی در سراسر دانشگاه‌های کشور ایجاد شد. این شوراها در قالب دانشگاه‌ها به طور پیوسته و هماهنگ مبارزات خود را شامل تعطیل کلاس‌های درس، راهپیمایی در سطح دانشگاه، جلسات بحث و گفتگو و نیز بازخواست از مسئولینی که به دانشگاه‌ها اعزام شده بودند و غیره همبستگی پرشور خود را از همان آغاز این جنبش سازمان می‌دادند و در مراحل معینی به ضرورت، همبستگی خود را به طور سراسری و با اعلامیه‌های مشترک با امضای ده‌ها شورای دانشجویی در سطح جامعه منتشر می‌کردند. یکی از مهمترین و پیگیرترین این تحرکات که به شکلی جز تشکل شورایی نمی‌توان نسبت داد، حلقه‌های مبارزی تحت عنوان «جوانان محلات...» در بسیاری از شهرهای کشور بود که با انتشار اعلامیه‌های منسجم و انقلابی و هدفمند، امر هدایت و رهبری و سازمان دهی اعتراضات خیابانی را به پیش می‌برد و تأثیرات قابل توجهی در فضای به شدت انقلابی این دوره از خود نشان داد. بنابراین می‌توان بیان کرد که اشکال خود انگیخته و غیر رسمی در غیاب سنت‌های سندیکالیستی و اتحادیه‌گرایی به عنوان مهمترین ساختار جنبش‌های کارگری، کارکنان دولت، دانشجویان، بازنشستگان، پرستاران و به طور کلی هر بخش از اعتراضات عمومی را در خود به خوبی سازمان دهد. می‌توان انتظار داشت که این حلقه‌های شورایی در پیشرفت و گسترش و عمق یابی مبارزه صنفی اقتصادی و سیاسی به عنوان مهمترین ابزارهای تشکیلاتی و به خوبی نقش خود را در تحول مبارزه‌ی طبقاتی به پیش ببرد. در راستای جنبش «زن زندگی آزادی» در بهمن ماه ۱۴۰۱ منشوری تحت عنوان منشور مطالبات حداقلی ۲۰ نهاد صنفی مدنی انتشار یافت که در آن مجموعه‌ای از مطالبات صنفی اقتصادی اجتماعی و سیاسی معترضان طرح و در ۱۲ بند تدوین گردیده بود. این نهادها در متن جنبش

خودانگیخته و در غیاب هرگونه سنت سندیکایی، اتحادیه‌گرایی به نوعی در چارچوب شوراها کار خود را به انجام رساندند.

در نهایت، گسترش اعتراضات کارگری در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ خورشیدی به ویژه در صنایع نفت و گاز، پتروشیمی، و بخش‌های آموزشی، پانزشتگان، نیشکر هفت تپه و بخش‌های خدماتی که عمدتاً در شرکت‌های پیمان کاری با حداقل دستمزد و قراردادهای سفید امضا و ناامنی شغلی و شرایط سخت کار مواجه هستند، موجب افزایش آگاهی و سازمان‌یافتگی کارگران شد. اما این سازمان‌دهی به‌طور معمول در قالب شوراهای مستقل و دائمی شکل نگرفت، بلکه بیشتر در مقاطع زمانی خاص و در پاسخ به بحران‌های معیشتی و سیاسی به صورت خودجوش و موقتی ایجاد می‌شد. مهم‌ترین عامل محدودکننده این فرآیند، سرکوب‌های دولت و محدودیت‌های قانونی در رابطه با فعالیت‌های مستقل کارگری بود. باوجود این، تلاش‌ها برای خودسازمان‌دهی و شکل‌دهی به شوراهای شورایی در برخی از بخش‌ها، نشان‌دهنده ظرفیت کارگران برای سازمان‌دهی در شرایط خاص بود.

بنابراین، گرچه در این دوره‌ها شوراهای کارگری به طور رسمی و گسترده در سراسر کشور گسترش نیافتند، اما اعتصابات و اعتراضات کارگری و معلمان در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ تأثیراتی بر آگاهی طبقاتی و توانمندی‌های سازمانی کارگران گذاشت و در برخی موارد زمینه‌ساز تلاش‌های خودسازمان‌دهی و شورایی در میان آن‌ها گردید.

شرایط و زمینه‌های پیدایش شوراها

شوراها بر اساس هیچ طرح اولیه‌ای ایجاد نمی‌شوند. فاقد اساسنامه هستند. بر اساس مجامع عمومی در محل کار و زیست شکل می‌گیرند. برای تحقق هدف‌های بسیار مشخص و معینی ایجاد می‌شوند این هدف‌ها می‌توانند بسیار

متنوع و متفاوت باشد و از هیچ گونه قالب مشابه‌ای تبعیت نمی‌کنند. شوراهای در تکامل و رشد خود می‌توانند بر اساس شرایط و موقعیت اجتماعی و سیاسی واجد برخی خصوصیت‌های سازمانی و اساسنامه‌ای و نظم و ترتیبات حقوقی گردند. شوراهای همه طبقه را در بر می‌گیرد در حالی که حزب بنا بر تعریف متکی بر پیشروان طبقه است.

شورا سیستم عضوگیری ندارد امری که در اتحادیه‌ها و سندیکاها رعایت می‌شود؛ یعنی بر اساس اعضای که حق عضویت می‌پردازند شکل می‌گیرد حزب سیاسی نیز بر اساس عضوگیری است. عضویت افراد در حزب سیاسی بر مبنای پذیرش اساسنامه و مرامنامه حزبی انجام می‌گیرد.

شوراهای معمولاً در شرایطی پدیدار می‌گردند که سایر اشکال صنفی و اتحادیه‌ای همچون انجمن‌ها و سندیکاها و احزاب قادر به پاسخ دهی به خواسته‌های کارکنان و اعضای خود نیست و ملزومات دست و پاگیر و بوروکراتیک، آن‌ها را از پیش روی باز می‌دارد؛ و از این رو اعتبار و نفوذ خود را در میان کارگران از دست می‌دهد. ناکارآمدی و سازش کاری آنها با نهادهای حکومتی و تلاش‌شان برای جلوگیری از اعتراضات کارگری و میانجی‌گری اعتبار آنها را در نزد کارگران از میان بر می‌دارد. هم چنین در شرایط فقدان هرگونه تشکل اتحادیه‌ای و یا سندیکایی ناشی از خفقان و سرکوب دولت‌ها، و خودداری مراجع رسمی و حاکمیتی از اعتصاب‌ها و اعتراض‌های کارگری و عمومی، و عدم رسمیت و پذیرش دستگاه‌های دولتی و کارفرمایی از هرگونه سیستم نمایندگی مورد قبول کارکنان بنگاه‌های اقتصادی و اجتماعی، کارگران و کارکنان بنگاه‌های تولیدی و خدماتی به طبیعی ترین و در دست ترین اشکال مبارزه که در عین حال از هرگونه رسمیت و وابستگی به دستگاه بوروکراتیک آزاد است، یعنی شوراهای متکی بر مجامع عمومی کارکنان مزدی و غیرمزدی، متوسل می‌شوند. این شکل‌های نمایندگی در حلقه شورایی به منظور سر و

صورت دادن به اعتصاب و اعتراض، شکل دادن به شعارها و مطالبات و به طور کلی ایجاد ساختاری برای تامین هماهنگی و نظم و تقسیم کار برای پیگیری این مبارزات یکی از مهم ترین سنت‌های مبارزاتی را در جنبش کارگری کشورهای جهان به خود اختصاص داده است. شوراهای مناسب ترین و رایج ترین اشکال مبارزاتی درین وضعیت هستند. هم چنین در شرایطی که حاکمیت اجازه ایجاد و تشکل یابی صنفی و اجتماعی و سیاسی به کارگران و فعالان جنبش‌های مختلف اجتماعی نمی‌دهد و نیز از قبول حق اعتصاب و اعتراض برای آنان خودداری می‌کند، آنان به عنوان در دسترس ترین و طبیعی ترین شکل خودانگیخته و ممکن از طریق برگزاری مجامع عمومی و یا صرفاً در طی گردآمدن اعتراضی و یا اعتصاب‌های غیرقانونی، برای تداوم مبارزات خود دست به تشکیل شورا می‌زنند.

تنوع گرایش‌ها در شوراها

در شوراها تنوع گرایش‌ها مسئله اصلی نیست و تصمیمات بر اساس توافق جمعی گرفته می‌شود. در احزاب فقط یک نظریه حق فرمانروایی و حیات دارد؛ و معمولاً گرایش‌ها امکان آزادی تشکیل فراکسیون و تبلیغ نظرات در رسانه‌های حزبی و حتی غیرحزبی ندارند. شوراها مستقیماً برای پاسخ‌گویی و حل مسائل و مشکلات معینی در هر یک از حوزه‌های کارگری و جنبش‌های اجتماعی در عرصه‌های بسیار گسترده و متنوع تولیدی، خدماتی، آموزشی، حمل و نقل و غیره پدید می‌آیند بنابراین شوراها بلافاصله به امر کنشگری و مبارزه و جدال طبقاتی وارد می‌شوند. در واقع شوراها ظرف مستقیم و بلاواسطه مبارزه و جنبش‌های خودانگیخته در جنبش کارگری و جنبش‌های اجتماعی دیگر هستند. آن‌ها به طور معمول در شرایط علنی به فعالیت می‌پردازند؛ زیرا مبارزه و اعتراض و اعتصاب امری علنی و رودررو با نهادهای حکومتی می‌باشد. هرچند

ممکن است و بدیهی است که برای ادامه‌کاری و حفظ خود از سرکوب‌گری‌های پلیسی الزاماً به برخی از اشکال نیمه‌مخفی و مخفی مبادرت می‌ورزد.

شوراها محصول مستقیم مبارزه‌ی طبقاتی است و کیفیت آنها حاصل توازن قوای طبقاتی در هر لحظه‌ی تاریخی است. کنشگری و حوزه‌ی مداخله‌گری شوراها دقیقاً به اوضاع و احوال جامعه و آزادی‌ها و وضعیت حقوق مدنی و اساسی مسلط در جامعه مشروط و محدود می‌گردد.

شوراها در پیش از شرایط انقلابی، در طول جنبش‌های انقلابی و سرنگونی طلبانه و پس از یک انقلاب پیروزمند، از ظرفیت‌های متفاوتی برخوردار می‌گردند. این امر در نوع وظایف و تکالیف و اهداف و برنامه‌ها و نیز جایگاه آنها در روند مبارزه‌ی طبقاتی و صف بندی‌های سیاسی تغییرات اساسی و تعیین کننده و سرنوشت سازی را ایجاد می‌کند.

بخش چهارم: کمونیسم شورایی

✓ شرح عمومی کمونیسم شورایی، پیشینه تاریخی،

مبانی نظری

✓ جایگاه و نسبت کمونیسم شورایی در جنبش

کارگری و جنبش‌های اجتماعی

✓ خطوط تاکتیکی و استراتژیکی

شرح عمومی کمونیسم شورایی، پیشینه تاریخی، مبانی نظری

کمونیسم شورایی یا شوراکرای (Council Communism) یک جریان انقلابی در جنبش کمونیستی است که در اوایل قرن بیستم، به ویژه پس از انقلاب روسیه و در دوران انقلاب‌های کارگری در اروپا، شکل گرفت. این جریان بر پایه‌ی خودسازماندهی و خودمختاری طبقه کارگر استوار است و بر این باور است که شوراهای کارگری (سویت‌ها) باید ابزار اصلی برای اداره‌ی جامعه و اقتصاد باشند، نه احزاب سیاسی یا دولت‌های متمرکز. پیشینه تاریخی:

کمونیسم شورایی در اواخر دهه ۱۹۱۰ و اوایل دهه ۱۹۲۰ در اروپا، به ویژه در آلمان و هلند، ظهور کرد. این جریان به عنوان پاسخی به سرکوب انقلاب‌های کارگری و ناامیدی از روش‌های احزاب کمونیست رسمی شکل گرفت. یکی از زمینه‌های اصلی پیدایش کمونیسم شورایی، تجربه انقلاب روسیه و نقش شوراهای کارگری در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بود. شوراهای کارگری در این دوران به عنوان نهادهای دموکراتیک کارگری که توسط خود کارگران ایجاد شده بودند، مورد توجه قرار گرفتند. اما پس از تثبیت قدرت حزب بلشویک، این

شوراها به تدریج تحت کنترل حزب درآمدند که این امر منجر به انتقادات شدیدی از سوی کمونیست‌های شورایی گردید.

کمونیسم شورایی به‌ویژه در دوران انقلاب آلمان در ۱۹۱۸-۱۹۱۹ برجسته شد. در این دوران، کارگران آلمانی شوراهایی را برای کنترل کارخانه‌ها و مدیریت اجتماعی تشکیل دادند. اما شکست انقلاب و سرکوب شوراها توسط نیروهای دولتی و احزاب سوسیال دموکراتیک، کمونیست‌های شورایی را به این نتیجه رساند که احزاب سیاسی نمی‌توانند نماینده‌ی واقعی طبقه کارگر باشند.

کمونیست‌های شورایی به سرعت از حزب کمونیست شوروی و بلشویسم فاصله گرفتند. آن‌ها بلشویسم را به دلیل تمرکز قدرت در حزب و سرکوب خودسازماندهی کارگری نقد کردند و به جای آن، بر ایجاد شوراهای خودگردان کارگری تأکید داشتند.

مهم ترین جنبه‌های نظری کمونیسم شورایی را می‌توانیم به صورت زیر تراز بندی کنیم:

دموکراسی کارگری:

کمونیسم شورایی بر این باور است که شوراهای کارگری باید پایه اصلی قدرت و دموکراسی کارگری باشند. این شوراها به صورت مستقیم توسط کارگران انتخاب می‌شوند و کنترل تولید، توزیع و مدیریت اجتماعی را برعهده دارند. برخلاف مدل‌های حزبی که قدرت در دست نخبگان حزبی متمرکز می‌شود، در کمونیسم شورایی قدرت به صورت مستقیم و دموکراتیک توسط کارگران اداره می‌گردد. از همین رو تأکید بر خودسازمان دهی کارگران و زحمتکشان یکی از اصول اساسی کمونیسم شورایی می‌باشد. آنان باید خود نهادهای لازم برای اداره جامعه را ایجاد کنند و نباید به نخبگان یا رهبران حزبی وابسته باشند.

دولت مرکزی:

کمونیست‌های شورایی مخالف تشکیل دولت مرکزی قدرتمند و بوروکراسی متمرکز هستند. آن‌ها معتقدند که دولت باید از طریق شوراهای مردم نهاد که توسط کارگران و زحمتکشان اداره می‌شوند، شکل بگیرد و هر گونه تمرکز قدرت در دست یک حزب یا دولت مرکزی را رد می‌کنند.

انتقاد از بلشویسم و سوسیال دموکراسی:

کمونیست‌های شورایی، بلشویسم و سوسیال دموکراسی را به دلیل تمایل به تمرکز قدرت و سرکوب خودمختاری طبقه کارگر مورد انتقاد قرار می‌دهند. آن‌ها بر این باورند که این جریان‌ها به جای آزادسازی کارگران، آن‌ها را تحت کنترل نخبگان حزبی قرار می‌دهند.

بین‌الملل‌گرایی:

کمونیست‌های شورایی بر این باورند که انقلاب کارگری باید بین‌المللی باشد و شوراهای کارگری در سراسر جهان باید با یکدیگر همکاری کنند تا به جامعه‌ای بدون دولت و طبقات دست یابند.

نتیجه‌گیری:

کمونیسم شورایی به عنوان یکی از جریانات انتقادی در جنبش کمونیستی، جایگاه خاصی در تاریخ دارد. این جریان به دلیل تاکید بر خودسازماندهی و دموکراسی مستقیم کارگری، به عنوان یک آلترناتیو برای بلشویسم و سایر اشکال سوسیالیسم متمرکز مطرح شد. هرچند کمونیسم شورایی به‌ویژه پس از دهه ۱۹۲۰ و سرکوب انقلاب‌های کارگری اروپا، نفوذ خود را از دست داد، اما همچنان به عنوان یک ایده‌پرداز رادیکال در میان برخی از گروه‌ها و جنبش‌های چپ‌گرای معاصر باقی مانده است.

کمونیست‌های شورایی به شدت از مدل‌های متمرکز و سلسله‌مراتبی که در سایر جریان‌های کمونیستی، به ویژه بلشویسم، مشاهده می‌شود انتقاد می‌کنند. آن‌ها بر این باورند که انقلاب کارگری باید به صورت دموکراتیک، خودمختار و از طریق شوراهای کارگری که مستقیماً توسط کارگران اداره می‌شوند، انجام شود. هر نوع نهاد یا حزبی که بخواهد به جای کارگران تصمیم بگیرد یا قدرت را در دست بگیرد، از دید آن‌ها مردود است و به انحراف از اهداف انقلاب منجر می‌شود.

جایگاه و نسبت کمونیسم شورایی در جنبش کارگری

« کمونیست‌ها حزب جداگانه‌ای را در مقابل سایر احزاب کارگری تشکیل نمی‌دهند. آنها منافعی جدا و مجزا از منافع مجموعه کارگران ندارند. آنها اصول فرقه گرایانه‌ای مطرح نمی‌کنند که بخواهند بر اساس آن جنبش پرولتری را شکل دهند و به قالب [مورد نظر خود] درآورند. وجه تمایز کمونیست‌ها از سایر احزاب کارگری فقط در آن است که:

۱) در مبارزات ملی پرولترهای کشورهای گوناگون منافع مشترک تمام پرولتاریا را، که مستقل از ملیت می‌باشد متذکر می‌شوند و در راس امور قرار می‌دهند.

۲) در مراحل گوناگون تحولاتی که مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی باید از آن عبور کند، همواره و همه‌جا منافع کل جنبش را نمایندگی می‌کنند. هدف فوری کمونیست‌ها همان هدفی است که تمام احزاب پرولتری در پی آن هستند: شکل پرولتاریا به صورت طبقه، برانداختن سلطه بورژوازی، تصرف قدرت سیاسی به دست پرولتاریا». (مانیفست کمونیست)

کمونیست‌های شورایی دیدگاه‌های مشخصی در مورد مسائلی چون رهبری، حزب، دولت و رابطه بین حزب و طبقه کارگر دارند. این دیدگاه‌ها به شدت انتقادی نسبت به مدل‌های متمرکز و سلسله‌مراتبی قدرت هستند که در سایر جریانات کمونیستی، به ویژه در بلشویسم، مشاهده می‌شود. در زیر به نقد مضمونی این دیدگاه‌ها پرداخته می‌شود:

۱. رهبری و سامانه رهبری

نقد رهبری متمرکز: کمونیست‌های شورایی مخالف رهبری متمرکز و شخصی هستند. آن‌ها بر این باورند که تمرکز قدرت در دست یک رهبر یا گروهی از رهبران منجر به انحراف از اهداف انقلاب اجتماعی و سرکوب خودمختاری طبقه کارگر، زحمتکشان و مردم می‌شود. در این دیدگاه، رهبری نباید به صورت یک سامانه‌ی متمرکز عمل کند، بلکه باید به صورت مشارکتی و از طریق شوراهای مردم نهاد که نماینده مستقیم آنان هستند، انجام شود.

رهبری جمعی: به جای تمرکز بر یک رهبر خاص، کمونیست‌های شورایی از رهبری جمعی که توسط شوراهای مردم نهاد اعمال می‌شود حمایت می‌کنند. این شوراهای جمعی از طریق مجامع عمومی، انتخابات‌های دوره‌ای و یا فوق العاده برگمارده می‌شوند، به عنوان نمایندگان واقعی آنان عمل کرده و به انجام ماموریت خود تحت بازبینی منظم گروه‌های انتخاب کننده می‌پردازند. عزل و نصب این نمایندگان فوری است. حقوق آنان معادل میانگین حقوق و دستمزد کارکنان مزدی کشور می‌باشد.

۲. نهاد رهبری و نخبه‌گرایی

نقد نخبه‌گرایی: کمونیست‌های شورایی نخبه‌گرایی را به عنوان یکی از خطرات اصلی برای تحقق انقلاب اجتماعی می‌دانند. نخبه‌گرایی در این دیدگاه به معنای تسلط گروهی از افراد به اصطلاح "نخبه" یا آگاه بر جامعه است. نخبه‌گرایی پایه اصلی دولت سازی بر فراز جامعه و تشکیل بوروکراسی و طبقه بوروکرات و الیگارش‌ی طبقاتی می‌باشد.

۳. حزب، حزب واحد، دولت و حاکمیت حزبی

نقد حزب واحد، دولت حزبی و جایگزینی حزب به جای طبقه: کمونیست‌های شورایی مخالف ایده حزب واحد به عنوان نماینده طبقه کارگر و نیز مخالف دولت‌هایی هستند که توسط این حزب اداره می‌شوند. در تجربه انقلاب‌های قرن بیستم موسوم به «اردوگاه سوسیالیسم» آن‌ها مشاهده کردند که حزب بلشویک به تدریج به جای نمایندگی واقعی کارگران، خود را به عنوان یک نخبه حاکمیتی بر طبقه کارگر تحمیل کرد. این نوع از دولت حزبی، از دید کمونیست‌های شورایی، به بوروکراسی و سرکوب دموکراسی کارگری-شورایی منجر می‌شود.

دولت به عنوان نهادی خودگردان: به جای دولت حزبی، کمونیست‌های شورایی از دولتی حمایت می‌کنند که از طریق شوراهای مردم نهاد که مستقیماً به وسیله طبقات، گروه‌ها و جامعه‌های شهری و روستایی برگمارده می‌شوند، اداره می‌شود. در این مدل، دولت یک نهاد خودگردان است که از پایین به بالا سازمان‌دهی شده و قدرت در دست شوراهای است، نه یک حزب سیاسی.

۴. حزب و طبقه

نقد رابطه حزب و طبقه: در دیدگاه کمونیست‌های شورایی، احزاب سیاسی تمایل دارند که خود را به عنوان نماینده انحصاری طبقه کارگر

معرفی کنند، اما در عمل این رابطه به نوعی تسلط حزب بر طبقه کارگر تبدیل می‌شود. آن‌ها معتقدند که این روند به ازخودبیگانگی طبقه کارگر و کنترل حزب بر جنبش‌های کارگری منجر می‌شود.

جایگزینی حزب با شوراهای کارگری: به جای اتکا به احزاب، کمونیست‌های شورایی از تشکیل و توسعه شوراهای کارگری حمایت می‌کنند که مستقیماً از سوی کارگران اداره می‌شوند. در این مدل، طبقه کارگر به جای وابستگی به حزب، خود ابزارهای سیاسی و اقتصادی لازم برای اداره جامعه را در دست دارد.

۵. جانشین‌گرایی

نقد جانشین‌گرایی: کمونیست‌های شورایی به شدت مخالف ایده جانشین‌گرایی هستند، که به معنای جایگزینی قدرت کارگران با قدرت نخبگان حزبی است. این ایده که حزب به عنوان جانشین طبقه کارگر عمل می‌کند، از دید کمونیست‌های شورایی نادرست و خطرناک است و منجر به سرکوب خودمختاری کارگران و دموکراسی شورایی می‌شود.

جانشینی توسط شوراها: کمونیست‌های شورایی بر این باورند که تنها خود کارگران، از طریق شوراهای کارگری، می‌توانند نماینده واقعی منافع خود باشند و هیچ نهادی نباید به عنوان جانشین آن‌ها عمل کند.

کمونیسم شورایی گرایشی درون جنبش کارگری است و سازمان و تشکیلات ویژه‌ای به منظور کسب قدرت سیاسی در خارج این جنبش ندارد. گرایش کمونیسم شورایی در هر شرایطی آگاه‌گری، تبلیغ و ترویج سبک کار، سنت‌ها و سازماندهی شورایی را در جنبش کارگری و نیز در سایر جنبش‌های اجتماعی وظیفه‌ی اصلی خود قرار می‌دهد و از ایجاد هرگونه تشکل مستقل با

رویکرد اعمال اراده مستقیم کارکنان و تشکیل‌دهندگان آن‌ها پشتیبانی می‌کند. فعالین گرایش کمونیسم شورایی در هر یک از واحدهای تولیدی، خدماتی، محلات، مراکز آموزشی و فرهنگی و غیره، جمع‌های خودمختار محسوب می‌گردند و در چارچوب رهنمودهای عمومی گرایش کمونیسم شورایی به تناسب محیط کار و زیست خود عمل می‌کنند. ساختار سیاسی کمونیست‌های شورایی که به تهیه و تدوین این رهنمودهای عمومی می‌پردازد موسوم به دفتر سیاسی کمونیست‌های شورایی ایران می‌باشد. اعضای این دفتر برگمارده‌ی فعالین کمونیسم شورایی در بدنه جنبش شورایی در ایران می‌باشند. اتحاد کمونیست‌های شورایی ایران، به عنوان مجمع عمومی این گرایش، امر پیشبرد و گسترش این گفت‌وگو را بر عهده دارد.

خطوط تاکتیکی و استراتژیکی

ما کمونیست‌های شورایی بر این باور هستیم که شوراهای عالی‌ترین ارگان رهبری‌کننده، تشکیل‌یابی و مبارزه‌ی توده‌های کارگر و زحمتکش در قبل و در طول دوره‌ی انقلابی و بعد از انقلاب‌های دموکراتیک-سوسیالیستی در جامعه‌ی طبقاتی است.

ما کمونیست‌های شورایی، خود را جزء اردوی بزرگ کار و زحمت و هم‌دوش مبارزان و فعالان جنبش‌های کارگری و اجتماعی می‌دانیم و برای برپایی حاکمیت شوراهای کارگران و زحمتکشان مبارزه می‌کنیم.

گرایش کمونیسم شورایی خود را به عنوان یکی از گردان‌های جنبش شورایی می‌داند و می‌کوشد با گرایش‌های دیگری که به راهی کارگران به عنوان وظیفه بلافصل و تعطیل ناپذیر خود کارگران می‌نگرد همراهی و همبستگی داشته باشد: گرایش‌هایی همچون سوسیالیسم لیبرترین، کنترل کارگری، لغو کار مزدی،

آنارکو سندیکالیسم، و در مفهوم کلی سوسیالیسم از پایین هر یک با جنبه‌هایی از گرایش کمونیسم شورایی همسو می‌باشد.

هدف فوری و بلاواسطه‌ی ما حاکمیت شوراهای کارگران و زحمتکشان به عنوان بدیل انقلابی برای شکستن مرزها و چارچوب‌های شیوه‌ی تولید و نظم سرمایه داری و گذار به جامعه‌ی سوسیالیستی می‌باشد. ارگان سراسری شوراهای عالی‌ترین ارگان سیاسی و طبقاتی تولیدکنندگان مستقیم جامعه است. ملزومات این فرآیند از درون مبارزه‌ی طبقاتی توده‌های کارگران و زحمتکشان ایران پدید می‌آید و بر چشم انداز رادیکال و انقلابی و عمل مستقیم آنان پافشاری می‌نماید. ما بر این باور هستیم که کارگران تنها از طریق برپایی شوراهای کارگری، می‌توانند به صورت یک طبقه‌ی انقلابی در عرصه‌ی اجتماع و مبارزه‌ی طبقاتی برای سرنگونی بورژوازی متشکل گردند.

«گرایش کمونیسم شورایی» بر خطوط تاکتیکی و استراتژیکی زیر استوار

است:

۱. شوراهای:

شوراهای همواره در جنبش‌های مردمی، آزادی خواهانه و رهایی‌بخش، طبیعی‌ترین، در دسترس‌ترین، دموکراتیک‌ترین و رادیکال‌ترین شکل اتحاد و عمل مشترک توده‌های مردم، کارگران و زحمتکشان بوده است. بنابراین شوراهای تحول انقلابی جامعه‌ی بورژوایی در پیش از انقلاب، در طول برآمد و دوره انقلابی و سرنگونی بورژوازی و همچنین در دوران پس از انقلاب به عنوان پایه‌های اصلی حاکمیت و دولت شورایی محسوب می‌گردند.

شوراهای محصول مستقیم جنبش‌های خودانگیخته در میان طبقات کارگر و زحمتکش می‌باشند. شوراهای زمانی شکل می‌گیرند که اشکال سنتی، مرسوم و رسمی از قبیل حزب، اتحادیه، سندیکا و مانند آن وجود نداشته باشند و یا در صورت وجود عملاً در خدمت سازوکارهای بورژوایی و رفرمیستی در آمده باشند

و نقش آنها به چانه زنی و میانجی‌گری میان کارفرما و کارگران و سازش طبقاتی محدود شده باشد؛ و یا در شرایطی که اساساً اعتراض و اعتصاب از سوی حاکمیت غیرقانونی و ممنوع محسوب می‌گردند.

شوراها به طور اساسی در شرایط و وضعیتی که بحران سیاسی به قدرت دوگانه تحول یافته، می‌توانند رشد کنند و به پیش روند و متقابلاً پدیده‌ی قدرت دوگانه، خود در شرایط رشد و پیشروی شوراها پدیدار می‌گردد. بنابراین هرگاه پیدایش و شکل‌گیری و رشد و پیشروی شوراها به طور گسترده و پرشتاب در دوره‌ی بحران سیاسی جامعه و برآمد انقلابی و گسترش مبارزات تعیین‌کننده و سخت و عمیق‌ترشدن جنگ طبقاتی پدید آید، آن گاه لحظه‌ای است که نیروهای انقلاب بایستی با شعار همه‌ی قدرت به دست شوراها و نیست باد حاکمیت رژیم ضدانقلاب، به پیشباز یکسره‌کردن کار انقلاب بروند.

۲. جنبش‌های خودانگیخته همچون بستر واقعی مبارزه‌ی طبقاتی:

جنبش‌های خودانگیخته و خودجوش پایه‌های اصلی و بستر واقعی مبارزه‌ی طبقاتی کارگران و سایر طبقات و گروه‌های اجتماعی تحت استثمار و ستم، علیه اقلیت‌های استثمارگر و نظم کهن می‌باشند. هر تحول انقلابی و از جمله انقلاب اجتماعی محصول مستقیم سیر تحولی، پیش‌رونده و خودآگاه این جنبش‌ها است. سازمان، رهبری، سمت و سو و چشم‌انداز مبارزه‌ی طبقاتی و طبقات درگیر در آن، به طور کلی محصول و نتیجه‌ی همین جنبش‌های خودانگیخته می‌باشد. «گرایش کمونیسم شورایی» با درک و تاکید بر این واقعیت، می‌کوشد با شناخت ویژگی‌ها، ظرفیت‌ها و آمادگی‌های این جنبش‌ها، سوسیالیسم و کمونیسم را از پوسته‌های ایدئولوژیک و دور از دسترس جدا ساخته و آن را به امر رهایی کارگران و زحمتکشان پیوند زند.

۳. رهایی طبقه کارگر امر خود کارگران است:

باور عمیق به اینکه رهایی کارگران امر بی‌واسطه و مستقیم خود کارگران است؛ که بر اساس مبارزه‌ی طبقاتی به پیش برده می‌شود؛ این نتیجه منطقی را به دنبال دارد که ساختار رهبری این مبارزه از دل همین مبارزات ساخته می‌شود و بر عاملیت و فعلیت بلاواسطه‌ی عناصر کارگری و عناصر واقعی جنبش‌های اجتماعی استوار است. کاربرد این اصل پایه‌ای در امر سازمان‌دهی مبارزه‌ی طبقاتی به معنای نفی مقوله‌ی «جانشینی» و «نماینده‌گی» و «رهبری» است که موجبات شکل‌گیری و سلطه‌ی گفتمان و پدیده‌ی «تک حزبی» در انترناسیونال دوم و سوم و «کمونیسم روسی» در کل «سوسیالیسم اردوگاهی» قرن بیستم گردید. وظیفه و نقش احزاب کارگری این نیست که به نمایندگی از طبقه‌ی کارگر اعمال قدرت بکنند. اعمال قدرت تنها وظیفه‌ی شوراهای کارگری و سایر سازمان‌های توده‌ای است.

مساله رهبری جنبش سیاسی طبقه کارگر از مهم‌ترین مواردی است که پای حزب سیاسی را به میان می‌کشد. اگر مقوله‌ی رهبری در توان و ظرفیت انحصاری حزب است؛ پس هژمونی-فرماندهی- در صورت پیروزی جنبش کارگری نیز کماکان در انحصار و در دست‌های حزب متمرکز خواهد شد و یا باید باشد. در تاریخ سوسیالیسم قرن بیستم نیز عملاً و تحقیقاً همین حقیقت به وقوع پیوست. نتیجه عملی و سیاسی این حقیقت نیز کاملاً آشکار و بدیهی است: حاکمیت موسوم و منسوب به کارگران نیز کاملاً در چنگال حزب و کمیته مرکزی و دستگاه حزبی قرار خواهد گرفت و کلیه نهادهای کارگری و از جمله شوراهای کارگری تحت سلطه و منویات حزب در قدرت، حزب حاکم، قرار خواهد داشت. اگر یک حزب باشد به استبداد سیاسی در می‌غلطد و اگر چندین حزب مجاز به فعالیت باشند در بهترین حالت نوعی لیبرال دموکراسی مستقر خواهد شد؛ امری که هرگز در حیات سیاسی اردوگاه به وقوع نپیوست. اما در هر حال این کارگران

هستند که محکوم و تحت استثمار باقی خواهند ماند؛ هرچند دولت و حکومت به نام طبقه کارگر و شورا و خلق بر اریکه‌ی قدرت تکیه کرده باشد.

۴. تشکلهای سیاسی و اقتصادی:

گرایش کمونیسم شورایی کلیه اشکال و ابزارهای میانجی مبارزه‌ی توده‌ها هم‌چون حزب سیاسی، سندیکا، اتحادیه، انجمن، کمیته‌ی کارخانه، کمیته‌ی اعتصاب و مانند آنها را به عنوان ساختارهای یاری رسان در جنبش طبقاتی می‌شناسد و تلاش برای به کارگیری روش‌ها و عامل‌های فعالیت شورایی و ترویج سبک کار شورایی در این ساختارها را وظیفه‌ی خود می‌داند. این تشکلهای تا آنجا که بر عناصر کارگری و عناصر واقعی جامعه متکی است و فعالان و عاملان آن از داخل این جامعه‌ها تأمین می‌شود به عنوان تشکلهای اصیل کارگری و توده‌ای به حساب می‌آیند. در عین حال همه‌ی این نهادها و ساختارها در راستای نیرومندی و پویایی جنبش شورایی و ساختارمندی این جنبش به کار می‌آیند. کنش‌گری آن‌ها در بستر برپایی و پیش‌روی بدیل کارگری در متن جنبش انقلابی توده‌های کارگر و زحمتکش حائز اهمیت هستند.

۵. حزب پیش‌تاز کارگری

احزاب سیاسی و نیز حزب پیش‌تاز کارگری موسوم به حزب کمونیست عموماً از بیرون طبقه‌ی کارگر و توسط روشنفکران بر اساس یک برنامه شکل می‌گیرند و می‌کوشند اعضای خود را از میان مبارزان طبقات اجتماعی برگزینند و جذب کنند. احزاب کارگری و کمونیست و سوسیالیست و غیره که به این شکل به وجود می‌آیند معمولاً تا پایان عمر خود کماکان دارای ساخت و بافت روشنفکری خواهند بود و کارگران فقط به عنوان رای دهنده و سیاهی لشکر در این احزاب حضور پیدا می‌کنند.

وقتی که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست می‌گویند: «کمونیست‌ها حزب جداگانه‌ای را در مقابل سایر احزاب کارگری تشکیل نمی‌دهند. آنها منافع

جدا و مجزا از منافع مجموعه کارگران ندارند. آنها اصول فرقه گرایانه‌ای مطرح نمی‌کنند که بخواهند بر اساس آن جنبش پرولتری را شکل دهند و به قالب [مورد نظر خود] درآورند؛ در این زمانه برای ما مبهم و ناروشن است زیرا اصولاً حزب کارگری سراغ نداریم که کارگران به وجود آورده باشند و تمام اعضای آن یا نزدیک به تمام اعضا کارگر باشند مانند جنبش چارتیستی در انگلستان نیمه اول قرن ۱۹. امری که احتمالاً مانیفست این جنبش و اشکال سیاسی-اقتصادی دیگری که در میان کارگران مهاجر در فرانسه مشاهده کرده بودند در نظر داشته‌اند.

اگر بخواهیم سخن مانیفست را در این زمانه به کار گیریم و ما فعالین جنبش شورایی دقیقاً آن را به کار می‌گیریم یا این پرسش مواجهه می‌شویم. پرسش اینجاست:

اگر بنا به تعریف احزاب کمونیستی قرار است از پیشروان طبقه در میان جنبش کارگری تشکیل شوند تا هم‌دوش روشن‌فکران و انقلابیون حرفه‌ای و یا عناصر غیرکارگری دیگر در یک حزب به مبارزه‌ی سیاسی بپردازند چرا این پیشروان کارگری در داخل طبقه‌ی خود و در چارچوب شوراها -مخفی، نیمه‌مخفی و یا علنی- نمی‌توانند متشکل شوند و دوش به دوش همکاران خود به امر سازمان‌یابی، آگاه‌گری و تبلیغ و ترویج ایده‌های سوسیالیستی بپردازند؟

در پشت ایده‌ی احزاب کمونیست و سوسیالیست قرن بیستم که تمام انترناسیونال یک و دو و سه را به خود اختصاص دادند چیزی جز نخبه گرایی طبقه‌ی متوسط و اشرافیت کارگری و الیت روشن‌فکری که از ستم و فشار بورژوازی به تنگ آمده بودند نیست. خود ایده‌ی حزب که مارکس در دهه آخر عمر خود به آن اشاره می‌کند، تحت تاثیر شکل‌گیری احزاب و دسته‌جات متعدد بورژوازی در اروپا و ضرورت ایجاد صف مستقل کارگری در برابر آن‌هاست.

شکل‌گیری حزب سوسیال دموکرات آلمان استنتاج از این رویکرد و در شرایط تاریخی آن دوران است.

۶. نفی حزب واحد کمونیستی و ضرورت تعدد احزاب کارگری:

«گرایش کمونیسم شورایی» اعتقادی به حزب واحد کمونیستی که خود را به عنوان رهبر و جانشین یگانه‌ی فعلیت و عاملیت کارگران در نظر می‌گیرد ندارد. حزب واحد را امری نامطلوب می‌داند و بر تعدد احزاب کارگری تأکید می‌ورزد. از این رو «جانشین گرایی» و «نمایندگی» توسط احزاب نام برده در این گرایش جایی ندارد و به رسمیت شناخته نمی‌شود. احزاب کارگری همواره باید تابع اراده و کنترل شوراهای کارگری باشند. وظیفه و کارکرد اصلی و دائمی احزاب و سازمان‌های سیاسی کارگری عبارت از یک نقش رادیکال و انتقادی، درون نهادها و سازمان‌های شورایی و توده‌ای است.

مرکز سیاسی — حلقه‌های شورایی درون جنبش کارگری و جنبش‌های

اجتماعی

سازماندهی، روند تصمیم‌گیری، اداره‌ی تشکیلاتی و چرخش فعالیت‌های جمعی، به صورت افقی و دوره‌ای است و بر هسته‌ها و سلول‌ها و واحدهای با حقوق برابر استوار است. بنابراین تشکیلات بر اساس مناسبات افقی و شبکه وار و خودمختاری این واحدها و سلولها می‌باشد. «شورای هماهنگی» که از رابطان همه‌ی شوراهای منطقه‌ای تشکیل می‌شود به طور دوره‌ای و کوتاه مدت - حداکثر ۶ ماهه- امر هماهنگی و اداره‌ی فعالیت‌های مصوب در «شورای عمومی» که به طور دوره‌ای شش ماهه یا یک ساله تشکیل می‌شود، را تأمین می‌سازد. سایر واحدهای اجرایی همچون: روابط عمومی، تبلیغات، تدارکات، مالی، بین الملل و غیره نیز توسط «شورای عمومی» بر گمارده می‌شوند. عزل و نصب در همه سطوح و واحدهای گرایش توسط واحدهای پایه تأمین می‌شود و

مانیفست نوین اداره‌ی شورایی جامعه

نیازی به انتخابات زمان‌بندی شده ندارد «سائترالیسم دموکراتیک» در کار آرایش
فعالین و عاملان «گرایش کمونیسم شورایی» کاربردی ندارد.

بخش پنجم: جنبش شورایی و آلترناتیوها

- ✓ حاکمیت شوراها و آلترناتیوهای رقیب
- ✓ ارکان دولت و حاکمیت شورایی
- ✓ اداره شورایی جامعه هم چون یک دوران انتقالی و سوسیالیستی

حاکمیت شوراها و آلترناتیوهای رقیب

رهبری جنبش‌های کارگری، جنبش‌های اجتماعی، اقلیت‌های قومی و ملی و مانند آن از طریق طرح و پیشبرد دولت آلترناتیو پیش برده می‌شود: رهبری سیاسی در گرو پذیرش توده‌ها از آلترناتیو سیاسی آینده رقم می‌خورد. آن حزب و گروه و طبقه اجتماعی که در پیگیری و ترویج و تحقق آلترناتیو سیاسی و شکل و ساختار دولت آینده موفق‌تر باشد و با اقبال عمومی بیشتری مواجه شود، شانس هژمونی و رهبری و فرماندهی در کشاکش‌های جاری را به میزان بیشتری از آن خود می‌سازد. امر رهبری و هژمونی طبقاتی در این دوران‌ها موکول می‌شود به اینکه توده‌ها در مبارزات خود به کدام آلترناتیو حکومتی پیشنهادی برای آینده تمایل نشان می‌دهد. هر آلترناتیوی، حاملان و رهبران و پیشروان خود را بالا میکشد و به صف مقدم جنبش انقلابی پرتاب می‌کند. بنابراین سطح و کیفیت و فعلیت جنبش‌های کارگری و توده‌ای است که کیفیت و درجه استقلال آلترناتیوها را افشا و معین و مشخص می‌سازد و به این شیوه، رهبری و هژمونی در انقلاب‌ها و مبارزات بزرگ تاریخی تامین می‌گردد.

از سوی دیگر در پس هر آلترناتیو سیاسی منافع طبقه یا طبقات معینی پنهان است. شعارها، تاکتیک‌ها، سبک کارها، برنامه‌ها و مطالبات برشمرده و اعلام شده از سوی دسته‌های سیاسی دقیقاً و تحقیقاً از میان همین منافع برخاسته می‌شود. آلترناتیوها دقیقاً بر منافع و پایگاه طبقاتی معینی دلالت دارند و لذا بایستی از همین زاویه به آنها نگریست. هر نگرش دیگری جز این فقط به گمراهی و ابهام و توهم در جنبش کارگری منجر می‌گردد و حقیقتی در بر ندارد. در تحلیل نهایی به باور ما، همه آلترناتیوهای سیاسی در دوران کنونی و به ویژه در کشورهای در حال توسعه و یا کمتر توسعه یافته در آسیا و آفریقا و آمریکای جنوبی در دو طیف پلاریزه می‌شود: حاکمیت طبقات مسلط کنونی و ادامه نظام استثمارگری توده‌های کارگر و زحمتکش از یک سو و حاکمیت کارگران و زحمتکشان بر علیه نظم موجود و محور نظام بهره‌کشی از کار غیر از سوی دیگر. به طور کلی اولی بر پارلمانتاریسم، استبداد به ظاهر مشروطه، تفکیک قوای سه‌گانه، ناسیونالیسم و تقویت دولت-ملت سرمایه‌سالارانه استوار است؛ و دومی بر شوراهای کارگران و زحمتکشان و توده‌های وسیع خلق‌ها متکی است. ما کمونیستهای شورایی متعلق به اردوی کار و زحمت هستیم و بنابراین حاکمیت شوراهای کارگران و زحمتکشان آلترناتیو سیاسی ما برای جایگزینی نظم موجود است.

ارکان دولت و حاکمیت شورایی

دولت و حاکمیت شورایی مبتنی بر چند گزاره می‌باشد:

۱. شوراها شکل طبیعی سازمان‌یابی توده‌ای در مبارزه در دوران انقلاب است. هیچ شکل دیگری از مبارزه توده‌ها تا این اندازه رادیکال، طبیعی، خودانگیخته و مستقیم نیست.

۲. شوراها و حاکمیت آنها ادامه طبیعی شوراهای انقلابی دوران گذار از نظام استبدادی و رژیم حاکم است؛ اما همین امر طبیعی صرفاً با اراده و خواست توده‌ای و انجام اقدامات وسیع انقلابی امکانپذیر است.

۳. نقش احزاب و سازمان‌های چپ و انقلابی تابعی از جنبش خودانگیخته طبقاتی است که نمی‌تواند از سطح این مبارزات فراتر رود. میزان تاثیر گذاری آن‌ها تابعی از میزان آمادگی توده‌ها برای پیشبرد انقلاب است.

۴. رهبری جنبش انقلابی از درون همین جنبش‌های خودجوش بر خاسته می‌شود. تجمع و تمرکز این رهبری در احزاب چپ نمی‌تواند مستقل از آمادگی و پذیرش هزاران فعال جنبش کارگری و جنبش‌های اجتماعی دیگر باشد. رهبری انقلاب به طور واقعی و عینی متعلق به تجمع و تشکل شوراهای انقلابی است. نقش احزاب تبعی و درجه دوم است.

۵. شوراهای انقلابی عالی‌ترین ارگان سیاسی و حاکمیتی دولت آلترناتیو می‌تواند باشد. این امر در صورت تحول انقلابی و دموکراتیک-سوسیالیستی امکان پذیر است. هیچ نهاد دیگری نمی‌تواند بر آن اتوریته و برتری و تقدم داشته باشد. احزاب و سازمانهای سیاسی تابعی از حاکمیت شوراهای انقلابی می‌باشند.

۶. بنابراین دولت شورایی یک دولت غیرحزبی و به‌طور ارگانیک نماینده مستقیم صف بندی‌های طبقاتی، جغرافیایی (روستایی و شهری) و اقوام، می‌باشد. این امر تأمین کننده منافع و حقوق اساسی تمام ساکنان کشور و نیز بیانگر ماهیت دموکراتیک و انقلابی دولت و حاکمیت خواهد بود.

اداره شورایی جامعه هم چون یک دوران انتقالی و سوسیالیستی

سوسیالیسم در معنای کلی و تاریخی آنچنان صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی است که به دنبال شیوه تولید سرمایه‌داری و چونان یک نفی تاریخی در یک جامعه معین به تدریج یا به طور انقلابی استقرار می‌یابد. منظور از گزاره تدریجی مجموعه آمادگی‌ها، تغییر در صف‌بندی‌های طبقاتی، سازمان‌یابی، توانایی تولید انبوه کالاهای مورد نیاز جامعه، و تدارک و آماده‌سازی برخی از پیش نیازهای مادی و تغییر در شعور اجتماعی و فرهنگی جامعه است. طبعاً در تغییر انقلابی نیز این پیش درآمدها تا اندازه‌ی زیادی در کار تاثیرگذاری بر روندهای تولیدی و توزیعی جامعه می‌باشند. تفاوت در لحظه‌ای است که جامعه در آستانه‌پیداده‌سازی مهمترین نیان‌هایی است که سوسیالیسم را به طور قطعی از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری منفک و متمایز می‌کند.

می‌توان بنیان‌های سوسیالیسم را در چهار مقوله دسته‌بندی کرد که بر اساس ترتیب تاثیرگذاری و تعیین‌کنندگی سست‌تر می‌گردند. مهمترین و مقدم‌ترین بنیان عبارت است از جایگزینی مالکیت خصوصی و دولتی با مالکیت اجتماعی؛ به طوری که ابزار و شرایط تولید سرمایه‌دار خصوصی و سرمایه‌دار دولتی به مالکیت اجتماعی و دارایی‌های جمعی تمام جامعه تبدیل می‌گردد (مالکیت اجتماعی). این تغییر بلافاصله و به طور همزمان تنظیمات و ترتیبات فرایند تولید جامعه و اداره کار جمعی را ضروری می‌سازد (اداره تولید). به دنبال این دو بنیان لغو سیستم کار مزدی به عنوان شرط مقدم مالکیت جمعی و حذف کار اضافی و کاهش زمان کار به کار ضروری تحقق پیدا می‌کند (لغو کار مزدی). نتیجه فوری این امر که در واقع هدف اولی و اساسی سوسیالیسم است لغو روند ارزش افزایی از طریق استثمار کار مزدیست. در واقع با محدود کردن زمان کار به زمان کار ضروری و حذف کار اضافی عملاً روند ارزش افزایی از طریق استثمار کار غیر و محو سود از روند تولید غایب می‌گردد (لغو استثمار). این بیان بسیار فشرده

صورت‌بندی، آشکارا نشان می‌دهد که فقط به شیوه‌ی اداره‌ی جمعی جامعه و اعمال اراده مستقیم کارکنان و تولید کنندگان مستقیم در تمام بخش‌های تولیدی و خدماتی، در مرحله تولید، توزیع عواید تولید، مبادله و تقسیم محصول کار جمعی و مصرف نهایی تضمین و تامین می‌گردد. میانجی مبادله در اینجا بازار نیست؛ بلکه نهادهای عمومی و جمعی است که امر تقسیم کار جامعه و توزیع مناسب محصولات کار جامعه را تامین می‌سازد. چنین صورت‌بندی از اقتصاد سوسیالیستی و زیست فارغ از بنیان‌های سرمایه‌داری مستلزم اعمال اراده جمعی تولیدکنندگان و همه‌ی کارورزان جامعه است. این اعمال اراده تاکنون بنیانی بهتر از اداره شورایی در جامعه بشری به خود ندیده است. هرچند همین اداره شورایی بر اساس شوراهای علیرغم مدعیان فراوانی که برای آن در تاریخ یکصد ساله جنبش کارگری می‌شناسیم اما در همه جا شوراهای و اداره شورایی در فاصله‌ای کوتاه مورد تملک و تسلط قاهرانه و یکه تازانه دولت‌های حزبی، بوروکراتیک، نظامی و ایدئولوژیک قرار گرفته‌اند و به شکل ابزاری آنها را در همان رابطه استثمار سودجویی‌های طبقاتی، نهادی و قشری متوقف و اسیر ساخته‌اند. بنابراین از اینجا می‌توان ادعا کرد که اداره شورایی جامعه یک بدیل تاریخی در برابر پارلمانتاریسم و سایر اشکال حکومتی است که بازآفرینی نظام طبقاتی و سرمایه‌داری و سودجویی را در پیشینه خود داشته‌اند.

در جامعه‌هایی که پیش شرطها و آمادگی‌های ضروری برای تحول سوسیالیستی جامعه هنوز به اندازه کافی فراهم نیامده- همچون ایران و بسیاری کشورهای آسیایی و آفریقایی و آمریکای جنوبی- اما اداره شورایی جامعه به هر میزان از قدرت و اختیار و اتوریت و هژمونی بهترین گذرگاهی است که جامعه طی آن آمادگی‌های لازم را برای فراوری از قید و بندها و چهارچوب‌های سرمایه‌داری فراهم می‌آورد. از این بیشتر، در چنین دوره‌ای خطر بازگشت طبقات و نهادهای استبدادی، دیکتاتورمآب، ارتجاعی و فلج کننده را تا اندازه بسیار

غیرممکن می‌سازد. در این دوره دموکراتیزه کردن رادیکال جامعه تحقق پیدا می‌کند. صف‌بندی‌های طبقاتی فرصت و امکان پیدا می‌کنند که منافع تاریخی خود را در آلترناتیو کارگری و سوسیالیستی جستجو کنند و امر رهایی از مشقات نظام‌های استثماراری پیشین را به انباره‌های تاریخ بسپارند. ضرورتاً این رویداد هرچه گسترده‌تر، عمیق‌تر و در جغرافیای وسیع‌تری از جهان امکان وقوع یابد کار برای سایر کشورها و جامعه‌ها به منظور پیوستن به این قطب رهایی و آزادی آسان‌تر و هموارتر می‌گردد.

بخش ششم: اداره شورایی جامعه پس از سرنگونی رژیم اسلامی

✓ مضمون و تکالیف انقلاب آینده

✓ برنامه دولت انتقالی و تاسیس جمهوری

دموکراتیک شورایی مردم ایران

✓ برنامه عمومی برای تغییرات اساسی در جامعه-

۱۶ مورد

✓ ساختار اداری

مضمون و تکالیف انقلاب آینده

دولت آینده متکی است بر چشم انداز و افقی که برای انقلاب آتی متصور هستیم و وقوع آن محتمل است. این چشم انداز که فی الواقع مضمون انقلاب را مشخص می‌کند باید بتواند تکالیف انقلاب را عملی سازد.

شرایط اقتصادی- اجتماعی ایران انقلاب معینی را برای حل معضلات و مسائل خود به پیش می‌کشد و ضروری می‌سازد. آن چه که محتوا و سمت گیری و ظرفیت‌های انقلاب را معین و مشخص می‌سازد عبارت از سطح مبارزه‌ی طبقاتی و آگاهی و سازمان یابی طبقات درگیر در مصاف‌های حاد و تند اجتماعی و سیاسی می‌باشد. در تناسب با این شرایط، جنبش‌های موجود و محتمل در آینده با مضمون انقلابی و دموکراتیک و با مطالبه تغییرات ریشه‌ای در مناسبات طبقاتی، افق و چشم انداز نسبتاً معینی را در پیش پای توده‌های کارگر و زحمتکشان، طبقات میانی جامعه، زنان و جوانان و روشنفکران، اقلیت‌های قومی و ملی و عقیدتی که هر کدام به شیوه‌ای و به میزانی در حاشیه و در چرخه

شکاف‌های متعدد طبقاتی، قومی و ملی تحت ستم و استثمار هستند، قرار می‌دهد. جنبش انقلابی در جریان پیشرفت، مستعد و توانا است که حاکمیت و رژیم سیاسی بورژوازی را سرنگون و رژیم سیاسی و حاکمیت طبقاتی کارگران و زحمتکشان را برپا دارد و از این گذرگاه راه را برای پیشروی مبارزه‌ی طبقاتی، عقب راندن و خلع ید بورژوازی انگل صفت و رانتیر و چپاولگران منافع و ثروت‌های ملی و عمومی، از مواضع و پایگاه‌های قدرت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هموار سازد. به این شیوه جایگزینی شرایط بحرانی کنونی با یک نظام دموکراتیک و انقلابی که در طی این گذار وظایف مرکبی را برعهده دارد، در شرایط سیاسی و اقتصادی ایران ضرورت تام و فوری دارد.

زمانی که از ارکان شورایی حاکمیت و دولت آینده صحبت می‌کنیم واضح است که این شوراهای مکان و جایگاه تصمیم‌گیری نیروهای اجتماعی مختلفی است. این نیروها انعکاسی از مناسبات طبقاتی و طبقات کنونی و حاضر در جامعه‌ی ایران است.

بایستی یادآور شد رژیم سیاسی با مناسبات جاری در جامعه دو مقوله می‌باشند؛ هر چند که به طور کلی و در نهایت بر هم منطبق می‌شوند. رژیم سیاسی آینده، حاکمیت سیاسی شوراهای انقلابی کارگران و زحمتکشان بایستی قادر باشد این مناسبات را به نفع مناسبات تازه و نظم نوین که در وظایف مرکب انقلاب ادغام شده تغییر دهد. پیشرفت انقلاب به تحقق تکالیف آن در پیگیری این جهت‌گیری استراتژیک می‌باشد. بنابراین اگر طبقه کارگر و متحدانش بتواند به تنهایی بنیان‌ها و ارگانهای قدرت را به دست گیرد، به بیان دیگر اگر شوراهای کارگری به تنهایی در جایگاهی و در شرایطی از قدرت و هژمونی قرار گیرد که توانایی فرماندهی انقلاب را داشته باشند این امر به خودی خود استقرار سوسیالیسم را تضمین و محقق نمی‌کند.

سوسیالیسم در معنای عام استقرار مناسبات سوسیالیستی و محو طبقات اجتماعی است. پیش شرطی که محو شیوه تولید سرمایه داری را امکان پذیر می‌سازد. به طور مکمل سوسیالیسم به معنای حل تضاد کار و سرمایه به نفع اُردوی کار و اضمحلال سرمایه است؛ آنگاه که دیگر طبقه‌ای به نام طبقه کارگر و دولت کارگری موضوعیت تاریخی ندارد.

سوسیالیسم بر اساس دولت کارگران و زحمتکشان – به معنای مدیریت و سرکردگی تولیدکنندگان مستقیم- مستقر می‌گردد و این امر در شرایطی است که تحول مالکیت خصوصی و دولتی به مالکیت اجتماعی و الزاماً و ناگزیر، محو مناسبات طبقاتی و به‌طور کلی و اساسی استقرار مناسبات و روابط سوسیالیستی و محو هرگونه استثمار فرد از فرد از طریق لغو کار مزدی، در مقیاس کل جامعه تامین گردد. این تحول انقلابی حاکمیت شوراهای کارگران و زحمتکشان را از یک دولت انتقالی که هنوز پای در مناسبات سرمایه‌داری دارد، به سوی برنامه ریزی متمرکز تولید و مبادله و توزیع تامین می‌سازد. جمهوری سوسیالیستی نماد سیاسی و نهایی این تحول دموکراتیک-انقلابی خواهد بود.

برنامه دولت انتقالی و تاسیس جمهوری دموکراتیک شورایی مردم ایران

۱

سرنوشتی و حذف نظام ولایت فقیه و جمهوری اسلامی و جایگزینی با یک جمهوری دموکراتیک شورایی متکی بر خودگردانی شوراهای مردمی از پایین به بالا، بازداشت سران سه قوه، فرماندهان سپاه و ارتش و آمران و عاملان سرکوب مردم، انحلال فوری سپاه و بسیج و کلیه نهادهای گوناگون امنیتی موسوم به حفاظت اطلاعات در ارگان‌های مختلف رژیم به ویژه در نیروهای نظامی و انتظامی و قضایی و باتد رهبری، انحلال فوری گاردهای حفاظتی سران و کار به دستان رژیم، گام‌های ابتدایی و اصلی نیروهای شورایی در انجام وظایف و

مسئولیت انقلابی خود می‌باشد. کلیه نیروهای نظامی در تحت کنترل شوراهای نظامی متشکل از کادرهای وفادار به انقلاب و طرفدار مردم در خواهند آمد.

۲

برگزاری انتخابات آزاد و تحت نظر نهادهای مدنی، شوراهای مردمی و نظارتی و سازمان ملل. این انتخابات ارکان، وظایف و اختیارات دولت موقت را برای یک دوره‌ی حداقل شش ماهه تامین می‌سازد. وظیفه دولت موقت برگزاری انتخابات برای تشکیل مجلس موسسان به منظور تدوین قانون اساسی است که به طور مقتضی در معرض افکار عمومی قرار گرفته و در رفرا ندیم به تأیید و تصویب مردم رسیده باشد و سایر انتخابات و برگماری‌های قانونی را اجراء و پایان کار خود را اعلان می‌نماید. جمهوری دموکراتیک شورایی مردم ایران (و یا هر رژیم سیاسی منبعث از انقلاب مردم ایران) بلافاصله جایگزین و به طور رسمی آغاز به کار می‌کند. دولت موقت و دولت جایگزین در هر مرحله از اختیارات و قدرت قانونی خود برای پیگیری و تحقق خواسته‌های مردم اقدام می‌کند. تلاش برای تامین این هدف ها که در این بیانیه و در بیانیه‌هایی که از سوی نهادهای شورایی، مردمی و تشکلهای مستقل و آزاد آورده شده و نیز امور جاری امنیت، انتظامات و معیشت مردم از طریق شوراهای خودگردان در همه رشته‌ها و بخش‌های زیستی، خدماتی و اجرایی جامعه از اهم وظایف و برنامه های اجرایی دولت مستقر خواهد بود.

۳

در زمینه‌ی سازمان دهی و تشکلیابی نوین و دموکراتیک جامعه اقدامات ضروری و فوری ذیل در دستور کار دولت قانونی قرار می‌گیرد:

گسترش تشکلهای خودگردان توده‌ای در کلیه سطوح اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و آموزشی، مانند: اتحادیه‌ها و انجمن‌ها و سندیکاها و حرفه‌ای، شوراهای کمیته‌های کارکنان برای کنترل کارخانه‌ها و ادارات و

شرکت‌های بزرگ مالی تولیدی و خدماتی به ویژه در دست گرفتن فوری بزرگترین نهادهای انحصاری اقتصادی و مالی وابسته به سپاه پاسداران، ولایت فقیه، آستان قدس رضوی و مانند آن. کمک به ایجاد شوراهای سراسری کارگران، کارکنان بخش‌های دولتی و خصوصی، سربازان، جوانان، زنان، بیکاران، دانش‌جویان و دانش‌آموزان. شوراهای ارکان اصلی حاکمیت مردم را تشکیل می‌دهند و شوراهای خودگردان در همکاری و هماهنگی با اتحادیه‌ها، سندیکاها، انجمن‌ها و کمیته‌های کارکنان، امر اداره‌کشور را به عهده می‌گیرند. در حوزه خلق‌ها، بر مبنای اتحاد داوطلبانه و کاملاً آزاد آنان، اصل خودگردانی و حاکمیت شورایی پایه روابط و مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در میان خلق‌های ایران خواهد بود. کمون خلق‌ها یکی از کمون‌های چارگانه ارکان اداره شورایی جامعه به شمار می‌آید.

۴

آزادی فوری و بی‌قید و شرط همه‌ی زندانیان سیاسی، بازداشت و محاکمه همه‌ی سرکوبگران و عاملان و آمران جنایت، غارت و اختلاس در اموال مردم در دادگاه‌های صالحه.

لغو فوری صدور و اجرای هر نوع مجازات مرگ، اعدام، قصاص و ممنوعیت هر قسم شکنجه روحی و جسمی و حبس‌های طولانی مدت.

تشکیل کمیته حقیقت‌یاب برای پیگیری قتل‌های سیاسی از جمله اعدام‌های پس از انقلاب، دهه شصت و تابستان ۶۷، قتل‌های زنجیره‌ای و سرکوب خیزش‌های حق‌طلبانه مردم. دادخواهی خانواده‌ها در دادگاه‌های صالحه با حضور حقوق‌دانان مبارز و مردمی.

۵

آزادی بی قید و شرط بیان، اجتماعات، اعتصاب و راهپیمایی، تشکل، عقیده، احزاب سیاسی، تشکل‌های صنفی و حرفه‌ای و مدنی، شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های صوتی و تصویری. جمع‌آوری تمامی نیروهای سرکوبگر و امنیتی از خیابان‌ها، کارخانه‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها و ادارات دولتی.

تحت اختیار گرفتن فوری صدا و سیما توسط شورای کارکنان. این مرکز بایستی فوراً بر علیه سانسور، اختناق، خرافه افکنی و آخوند پروری و ایده‌های ارتجاعی، برنامه ریزی و اقدامات ترویجی و تبلیغی به عمل آورد. افشاگری اسناد و مدارک و مستندات مفاسد اقتصادی و سیاسی رژیم سرنگون شده و افشای قراردادهای ضد منافع ملی و آشکار و پنهان و آگاهی بخشی و در اختیار گذاردن زمان و امکان برای همه احزاب و تشکل‌های سیاسی، حرفه‌ای، اتحادیه‌ها، شوراهای، سخنوران و مجامع مستقل فرهنگی و مدنی به شیوه‌ای دموکراتیک، هماهنگ و پیشرو، بایستی به عنوان راهبرد و برنامه کار این شورا قرار گیرد.

۶

جدایی دین از دولت، حذف فوری بودجه‌ها و اعتبارات و امتیازات اقتصادی و اجتماعی و ویژه خواری‌های نهادهای مذهبی و حوزه‌ها و مدارس دینی، انتقال منافع و درآمدهای موقوفات به صندوق درآمدهای ملی، جلوگیری از مذهب و مقامات مذهبی در قانون گذاری، اداره جامعه، آموزش و پرورش و زندگی اجتماعی. مذهب امر خصوصی افراد است و نباید در مقدرات و قوانین سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کشور دخالت و حضور داشته باشد.

۷

اعلام بلادرنگ برابری کامل حقوق زنان با مردان در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و خانوادگی، امحاء و لغو بی قید و شرط قوانین و فرم‌های تبعیض آمیز علیه تعلقات و گرایش‌های جنسی و جنسیتی، به

رسمیت شناختن جامعه‌ی رنگین کمانی “ال‌جی‌پی‌تی‌کیو‌آی‌ای‌پلاس”، جرم زدایی از همه تعلقات و گرایشات جنسیتی و پایبندی بدون قید و شرط به تمامی حقوق زنان بر بدن و سرنوشت خود و جلوگیری از اعمال کنترل مردسالارانه. الغای حجاب اجباری، برچیدن فوری گشت‌های ویژه ارشاد از خیابان‌ها و ادارات و دانشگاه‌ها. یاری رساندن و ایجاد شرایط لازم برای تاسیس سازمان سراسری زنان.

۸

مصادره اموال کلیه اشخاص حقیقی و حقوقی، نهاده‌ها و بانک‌ها و مجتمع‌های اقتصادی تحت تملک نهادهای نظامی و امنیتی و شبه دولتی و وقفی و آخوندی که با غارت مستقیم و یا رانت حکومتی، اموال و ثروت‌های اجتماعی مردم ایران را به یغما برده‌اند. ثروت حاصل از این مصادره‌ها، باید در صندوق درآمدهای ملی منتقل و به تدریج صرف مدرن‌سازی و بازسازی آموزش و پرورش، صندوق‌های بازنشستگی، محیط زیست و نیازهای مناطق و اقشاری از مردم ایران شود که در دو حکومت جمهوری اسلامی و رژیم سلطنتی، محروم و از امکانات کمتری برخوردار بوده‌اند.

۹

پایان دادن به تخریب‌های زیست محیطی، اجرای سیاست‌های بنیادین برای احیای زیرساخت‌های زیست محیطی که در طول یکصد سال گذشته تخریب شده‌اند و مشاع و عمومی کردن آن بخش‌هایی از طبیعت (همچون مراتع، سواحل، جنگل‌ها و کوهپایه‌ها) که در قالب خصوصی‌سازی حق عمومی مردم نسبت به آن‌ها سلب شده است.

تدوین و اجرای برنامه‌ی جامع بهبود محیط زیست، هوای پاک، کاهش گازهای گلخانه‌ای و ترویج استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر مانند خورشیدی و بادی.

۱۰

ممنوعیت کار کودکان و تامین زندگی و آموزش آنان جدای از موقعیت اقتصادی و اجتماعی خانواده. ایجاد رفاه همگانی از طریق بیمه بیکاری و تامین اجتماعی قدرتمند برای همه افراد دارای سن قانونی آماده به کار و یا فاقد توانایی کار. رایگان سازی آموزش و پرورش و بهداشت و درمان برای همه مردم.

۱۱

خروج فوری نیروهای نظامی، شبه نظامی و مستشاری ایران از تمام سرزمین‌های خارج از ایران و قطع رابطه با کلیه نیروهای موسوم به محور مقاومت.

۱۲

انحلال سپاه قدس و پایگاه‌های نظامی و تسلیحات این گروه و ممنوعیت ورود آن‌ها به کشور. قطع هرگونه مداخله گری در کشورهایی که پیش از این مستقیماً و یا توسط نیروهای نیابتی رژیم اسلامی انجام می‌شد. ایجاد رابطه حسن همجواری با کلیه کشورهای منطقه، مبارزه علیه تروریسم، بنیادگرایی و جنگ افروزی، منع تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی، کاهش هزینه‌های نظامی، امنیتی و حفاظتی.

۱۳

عادی سازی روابط خارجی در بالاترین سطوح با همه کشورهای جهان بر مبنای روابط عادلانه و احترام متقابل، ممنوعیت دستیابی به سلاح اتمی و تلاش برای صلح جهانی.

پذیرش و همراهی با کلیه مصوبات سازمان ملل متحد، پروتکل‌های بین‌المللی در خصوص حقوق بشر، صلح جهانی، استقلال کشورهای عضو.

برنامه عمومی برای تغییرات اساسی در جامعه

ما برای دموکراسی شورایی از طریق برپایی جمهوری دموکراتیک شورایی مبارزه می‌کنیم و این شیوه‌ی اداره‌ی جامعه را بهترین فرم برای تحقق حقوق اساسی و تاریخی کارگران و زحمتکشان و همه‌ی مردم ایران میدانیم. این بخش برنامه به عنوان یک چارچوب کلی برای اداره شورایی ایران پس از سرنگونی حکومت اسلامی ارائه‌ی شده است. هدف آن، ایجاد یک نظام دموکراتیک و عادلانه است که بتواند به نیازها و خواسته‌های مردم ایران پاسخ دهد و آینده‌ی روشن و پایدار برای کشور به ارمغان آورد. برای تحقق این هدف‌ها، نیاز به همبستگی ملی، آگاهی سیاسی، و تلاش جمعی همه‌ی طبقات و اقشار زحمتکش جامعه داریم. یک جمهوری دموکراتیک شورایی با سازمادهای منسجم فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌تواند زمینه‌ساز جامعه‌ای متکی بر عدالت اجتماعی، آزادی و برابری بیشتر باشد، مشروط به اینکه اصول دموکراتیک در همه‌ی سطوح مورد احترام و عمل قرار گیرد و مردم به عنوان صاحبان واقعی قدرت شناخته شوند.

این برنامه برای ترسیم گام‌های اساسی در استقرار نظام دموکراتیک شورایی در ایران است. نظام اداره‌ی شورایی جامعه بر پایه‌ی مشارکت مستقیم مردم، عدالت اجتماعی، و تأمین حقوق اساسی همه‌ی شهروندان بنا می‌شود. این برنامه به عنوان یک نقشه‌ی راه برای گذار از استبداد به دموکراسی رادیکال تدوین شده و با توجه به شرایط خاص جامعه‌ی ایران، اولویت‌های فوری و

استراتژیک را در نظر می‌گیرد. مجلس موسسان تشکیل شده توسط دولت موقت بایستی در تدوین حقوق پایه و عمومی مردم ایران در متن قانون اساسی این اصول پایه‌ای را که منعکس کننده‌ی خواست میلیون‌ها مردم ستم کشیده‌ی ایران است، مورد توجه و تاکید قرار دهد:

۱. حاکمیت مردم: اداره کشور باید به دست شوراهای مزد و حقوق بگیران، کشاورزان، خودفرمایان و مشاغل آزاد و اصناف، دانشجویان و دانش آموزان، و سایر گروه‌های اجتماعی و نیز شوراهای ده و شهر و استان‌ها که مستقیماً انتخاب می‌شوند، صورت گیرد. هرگونه تصمیم‌گیری کلان باید بر اساس اصول دموکراسی مستقیم و مشارکتی انجام گردد. ارکان نظام اداری و توزیع قدرت سیاسی و اجتماعی کشور در قسمت ساختار شورایی شرح داده شده است.

۲. عدالت اجتماعی: تمامی شهروندان ایران باید از حقوق برابر برخوردار باشند. توزیع عادلانه‌ی منابع و امکانات، مبارزه با فقر، و فراهم آوردن فرصت‌های برابر برای همه‌ی اقشار جامعه از اولویتهای اصلی است.

۳. آزادی‌های مدنی و سیاسی: تضمین آزادی عقیده، بیان، برپایی اجتماعات، آزادی احزاب سیاسی و رسانه‌ها از ارکان اساسی برنامه‌ی شورایی است. تشکیل هرگونه نهادهای صنفی و حرفه‌ای اعم از انجمن، اتحادیه، سندیکا و مانند آن‌ها آزاد است و مورد پشتیبانی حاکمیت شورایی می‌باشد.

۴. تمرکززدایی: قدرت باید از تمرکز در مرکز کشور به شوراهای انتقال یابد تا تصمیم‌گیری‌ها بر اساس نیازها و خواسته‌های جامعه انجام شود. اداره‌ی بوروکراتیک و مافوق مردم حذف و نظام اداره‌ی

مانیفست نوین اداره‌ی شورایی جامعه

شورایی در سراسر کشور و در همه‌ی بخش‌های تولیدی، خدماتی، اداری، لشکری و کشوری، جایگزین خواهد شد.

راه‌اندازی یک جمهوری دموکراتیک شورایی در ایران با چالش‌های مهم از جمله مقاومت نهادهای بازمانده از نظام‌های پیشین و کهنه و پیشامدرن روبروست. از این رو تغییر فرهنگ سیاسی و مشارکت عمومی، و ایجاد زیرساخت‌های قانونی و اجتماعی لازم و ضروری است. برای غلبه بر این چالش‌ها، موارد زیر می‌تواند مفید باشد:

آموزش و آگاهی‌بخشی از طریق برگزاری دوره‌های آموزشی و کارگاه‌های عمومی برای ارتقای آگاهی مردم از ساختارهای شورایی و حقوق دموکراتیک خود.

تقویت جامعه‌ی مدنی قوی و مستقل، ضامن نظارت مردمی و پاسخگویی به شوراها خواهد بود.

جلب مشارکت عمومی در پیاده‌سازی نظام اداره‌ی شورایی به ویژه در مناطق پیرامونی و محلی و ارزیابی نتایج به شکل مرحله‌ای که می‌تواند زمینه‌ساز توسعه‌ی این نظام باشد.

ساختار اداری

شوراها در جمهوری دموکراتیک شورایی در چهار حوزه‌ی جداگانه شکل می‌گیرند: حوزه‌ی شهری، حوزه‌ی روستایی، حوزه‌ی ملی-اتنیکی، حوزه‌ی صنفی طبقاتی.

سه حوزه‌ی شهری، روستایی و ملی-اتنیکی، موسوم به حوزه‌های جغرافیایی می‌باشند. شوراهای جغرافیایی به مسائل و تصمیم‌گیری‌های مرتبط با نیازهای محلی و منطقه‌ای تمرکز دارند و نمایندگی مردم در یک منطقه‌ی جغرافیایی مشخص را بر عهده می‌گیرند. آنها بر مسائل عمومی مانند

زیرساخت‌ها، خدمات عمومی، مدیریت منابع محلی و آنچه که به خدمات عمومی در سراسر کشور مربوط می‌گردند، تمرکز می‌کنند. برگمارشده‌گان این شوراهای به نسبت شمار جمعیتی خود، در شورای سراسری کشوری به انجام ماموریت می‌پردازند.

شوراهای حوزه‌ی روستایی:

جامعه‌ی روستایی در کلیت خود به عنوان یک بخش اقتصادی اجتماعی فرهنگی و سیاسی همبسته محسوب می‌گردد. از این رو بایستی در تصمیم‌گیری نسبت به روندهای مزبور مستقلاً و در هماهنگی با جامعه‌ی شهری تصمیم‌گیری و اعمال اراده نماید. روستا تابع شهر نیست و خود به عنوان یک واحد زیستگاهی- تولیدی مستقل در شوراهای سراسری روستایی متشکل می‌گردد.

شوراهای حوزه‌ی شهری:

حوزه‌ی اختیارات شورای شهری همان است که در تعریف شوراهای جغرافیایی آمده است. امور عمومی شهر شامل همه‌ی مواردی که خارج از حوزه‌ی کارکرد شوراهای طبقاتی است می‌باشد. حوزه‌ی آموزش، بهداشت و درمان، امور انتظامی، شهرسازی، ترافیک شهری، زیرساخت‌های انرژی و راه و غیره نمونه‌ای از امور عمومی می‌باشند.

شوراهای استانی:

شوراهای استانی مرکز هماهنگی جامعه‌های شهری و روستایی می‌باشد. به این معنا جامعه روستایی هم‌تراز و برابر با جامعه‌ی شهری محسوب می‌گردد. کنترل روستا توسط شهر برخلاف دموکراسی شورایی است و شرایط را برای یک نابرابری و شکاف بزرگ میان این دو بخش جامعه ایجاد می‌کند.

شوراهای استانی مسنول هماهنگی سیاست‌ها و پروژه‌های کلان استانی، تنظیم بودجه، نظارت بر اجرای برنامه‌های اقتصادی فرهنگی و اجتماعی و ارتباط با نهادهای ملی هستند.

حوزه غیر جغرافیایی (حرفه‌ای طبقاتی و اقلشار) مانند شوراهای کارگری، شوراهای کارکنان مزدی، شورای زنان، شورای دانشجویی، شورای اصناف و نیز هر گروه اجتماعی که ویژگی و وجوه تمایز آن با شوراهای موجود در صورت دارا بودن حداقل معین از جمعیت کشور خواهان داشتن شورای ویژه خود باشد نقش و جایگاه همتراز با شوراهای جغرافیایی در سازماندهی اقلشار مختلف جامعه بر اساس منافع و نیازهای مشترک ایفا می‌کنند. آنها در راستای دفاع از حقوق و منافع صنفی، طبقاتی و گروهی، تامین رفاه، تنظیم شرایط کاری و ایجاد قوانین و استانداردهای حرفه‌ای را در حوزه اختیارات خود دارند.

شورای کشوری:

شورای کشوری بالاترین سطح تصمیم‌گیری در نظام جمهوری دموکراتیک شورایی است و نمایندگی تمام مناطق کشور شامل شهرها، روستاها و استان‌ها و مناطق قومی -اتنیکی را بر عهده دارد.

شورای کشوری متشکل از شورای سراسری روستاها، شوراهای استان‌ها، شوراهای صنفی- طبقاتی و شوراهای مناطق قومی -اتنیکی می‌باشد. نشست دوره‌ای شورای کشوری تحت عنوان کنگره سراسری شوراهای به عنوان بالاترین ارگان سیاسی کشور محل تمرکز تمام امور سیاسی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور محسوب می‌گردد.

هماهنگی شوراهای حوزه‌های چهارگانه در سطوح مختلف کشور از طریق کمون‌ها تامین می‌گردد. کمون شهری، کمون روستایی، کمون طبقاتی، کمون خلق‌ها. هر سه حوزه شهری و روستایی و طبقاتی در شورای شهر و استان در قالب کمون‌ها متشکل و متمرکز می‌گردند. کمون‌ها به عنوان شوراهای هماهنگی در مراکز شهری و استانی انجام وظیفه می‌کنند.

در کمون شهری نمایندگان شوراهای حوزه جغرافیایی (شوراهای شهری و روستایی) و غیر جغرافیایی (صنفی- طبقاتی) حضور می‌یابند و ضمن گزارش

کارهای خود به برنامه‌ریزی‌های پیش رو و پیشرفت کار و تصمیم‌گیری‌های تازه اقدام می‌کنند.

در کمون استانی نمایندگان کمون‌های شهری حضور دارند و به مهم‌ترین و عمومی‌ترین مسائل استان رسیدگی و تصمیم‌گیری می‌کنند. ترکیب اعضای کمون استانی در تناسب با سهم هریک از شوراهای در کمون‌های شهری می‌باشد.

آزادی برابری اداره شورایی

گرایش کمونیسم شورایی

ژانویه ۲۰۲۵ / دی ۱۴۰۳

با ما از این طریق تماس بگیرید:

Shoura1398@gmail.com

نشانی تارنما:

<https://shoraha.net>